



مسائل بین المللی

مقدمه: در این شماره، به بررسی مسائل بین المللی پرداخته شده است. در ابتدا، به اهمیت حقوق بین الملل در دنیای کنونی اشاره شده است. سپس، به بررسی یکی از مسائل مهم، یعنی حقوق بشر، پرداخته شده است. در ادامه، به بررسی مسائل اقتصادی بین المللی و همکاری های منطقه ای پرداخته شده است. در پایان، به بررسی نقش سازمان ملل متحد در حل مسائل بین المللی پرداخته شده است.

شماره ۵ (۴۱)

سال ۱۹۶۹



یاد بود رفیق هوشی مین

جنبش جهانی کمونیستی ، کارگری و آزاد بیخشمی ضایع‌بزرگی متحمل گردید . روز سوم سپتامبر سال ۱۹۶۹ رفیق هوشی مین ، رجل مبرز جنبش ما ، فرزند کبیر خلق قهرمان ویتنام ، صدر کمیته مرکزی حزب زحمتکشان ویتنام و رئیس جمهوری دموکراتیک ویتنام در هشتاد و هفت سال حیات بر اثر سرسکته قلبی در هانوی درگذشت . انقلابی پرشوری که تمام زندگی خود را صرف مبارزه در راه نیکبختی خلق خود ، در راه پیروزی اندیشه‌های مارکسیسم - لنینیسم و پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم کرده بود ، از میان ما رخت برپست . صفات و خصائل برجسته رفیق هوشی مین ، یعنی انرژی جوشان ، روحیه عالی انقلابی ، آزاد فآهنین ، شهامت خدشناپذیر توأم با سادگسی عواطف انسانی و عشق بی‌کران به انسان‌های کار دوست ، علاقه و احترام عمیق کمونیست‌ها ، دموکرات‌ها و محافل اجتماعی سراسر جهان را بسوی او جلب کرد .

رفیق هوشی مین از همان سالهای جوانی به مبارزه علیه استعمار و امپریالیسم برخاست و به‌همین جهت تحت تعقیب قرار گرفت . هوشی مین انقلاب اکتبر را در روسیه با شور تمام شاد باش گفت و آنرا میسر آزادی ویتنام دانست . این انقلابی بزرگ بعد ها نوشت : " انقلاب اکتبر همانند خورشید تابان بر هر پنج قاره جهان نور می‌پاشد و میلیون‌ها ستمدیده و استثمارشونده را از خواب بیدار میکند " . رفیق هوشی مین نخستین کسی بود که در ویتنام کمونیست شد و در ایجاد حزب زحمتکشان ویتنام بر پایه اصول مارکسیسم - لنینیسم ، حزبی که در مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم پیشوای مسلم مردم ویتنام است ، سهم عظیم ادا کرد .

تحت رهبری رفیق هوشی مین همکار آزاد بیخشم مردم ویتنام روز بروز دامنه وسیعتری بخود گرفت و یکا میایی درخشان یعنی به پیروزی انقلاب اوت سال ۱۹۴۵ و تشکیل جمهوری دموکراتیک ویتنام ، نخستین کشور سوسیالیستی آسیای جنوب شرقی انجامید . رفیق هوشی مین ، رئیس جمهور بلا تغییر جمهوری دموکراتیک ویتنام و پیشوای محبوب طبقه کارگر ویتنام و سراسر کشور در جنگ مقاومت در برابر استعمارگران فرانسه مردم ویتنام را رهبری میکرد . مردم ویتنام با الهام از رفیق

هوشی مین تجاوزا مپریالیستی به جمهوری دموکراتیک ویتنام را با ضربات درهم شکن دفع میکنند و پیکار قهرمانانه خود را علیه مداخله مسلحانه امریکا و متحدینش و در راه آزادی ویتنام جنوبی گسترش میدهند .

رفیق هوشی مین مارکسیست - لنینیست ثابت قدم ، انترناسیونالیست با ایمان و مبارز پیگیر راه وحدت و همپوستگی صفوف جامعه کشورهای سوسیالیستی و جنبش جهانی کمونیستی و کارگری بود و علیه نیروهای تجاوز و جنگ و در راه کاهش تشنج اوضاع جهان و صلح و امنیت ملل با قاطعیت عمل میکرد .

هوشی مین در وصیت نامه خود مرد ویتنام را به پیکار علیه غاصبین امریکائی و تامین پیروزی کامل در این پیکار دعوت کرده و همبستگی صفوف جنبش جهانی کمونیستی را خواستار شده است . فرزند کبیر ویتنام مینویسد : " من میخواهم که حزب ما حد اعلای تلاش خود را برای احیاء همبستگی صفوف احزاب برادر بر بنیاد مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری بکار برد و در این امر سهم موثری را کند و خرد و عواطف را رهنمون قرار دهد . من ایمان راسخ دارم که احزاب برادر و کشورهای برادر حتما متحد خواهند شد " .

خاطره تابناک رفیق هوشی مین ، انقلابی بزرگ و رهبر برجسته جنبش جهانی کمونیستی و آزاد بیخشم ملی برای همیشه در قلوب کمونیست ها و عناصر ترقیخواه تمام کشورها زنده خواهد ماند .

بیست سال ساختن تریخش سوسیالیسم

والتر اولبریش

دیر اول کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان
رئیس شورای جمهوری دموکراتیک آلمان

جمهوری دموکراتیک آلمان در اکتبر سال ۱۹۴۹ پس از آنکه دول امپریالیستی غرب و دستیاران آنها در آلمان غربی تجزیه آلمان را عملی کردند بنیاد گذاری شد. اتحاد شوروی در آلمان با استقبال سی و دومین سالگرد انقلاب کمپرسوسیالیستی اکتبر میرفت. در مجلس جشنی که کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان و دولت جمهوری دموکراتیک آلمان به مناسبت این سالگرد تشکیل دادند برای نخستین بار آهنگ "از میان ویرانه ها سر برافراشته..." که سرود ملی کشور صلحدوست آلمان است در فضا طنین افکند. سرود ما واقعا هم آنروز در میان خرابه ها و ویرانی های معنوی و روحی که از دوران دومین جنگ جهانی و تسلط خونین نمونه نازی امپریالیسم آلمان بر جا مانده بود - به صدا درآمد.

جمهوری دموکراتیک آلمان آن هنگام جوانترین عضو خانواده بنیاد کشورهای دموکراسی توده ای و سوسیالیستی اروپا بود. اهمیت عام آموزش و پرورش و پرورش زمارکس و انگلس و لنین در باره تصرف قدرت حاکمه بدست طبقه کارگر و متحدینش و در باره ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم که نیروی حیاتی و صحت آن در اتحاد شوروی سوسیالیستی به ثبوت رسیده بود میبایست در فعالیت عملی کشورهای جوان دموکراسی توده ای و از جمله در جمهوری دموکراتیک آلمان نیز ثابت شود. سالهای گذشته با آنکه از نظر تاریخی کوتاه است ولی بهر حال در روانی است بحد کافی طولانی که مصداق های لازم را بر اساس تجارب کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی و مرکزی و غربی بدست میدهد. ما طبعاً با احساس خرسندی خاص میتوانیم تصریح کنیم که در دوران بیست ساله ساختمان سوسیالیسم در جمهوری دموکراتیک آلمان نیز چنین مصداق هاشی را بدست داده و این سالها نعمتها برای ملت آلمان بلکه برای تئوری و پراتیک سوسیالیسم نیز سالهای تریخش بوده است.

وضعی که پس از سال ۱۹۴۵ در آلمان پدید آمده بود با وضع روسیه در سال ۱۹۱۷ از بیخ و بن تفاوت داشت و این تفاوت تنها به تفاوت موجود در سطح رشد صنعتی و بالنتیجه تفاوت در چگونگی ترکیب اجتماعی جامعه سرمایه داری منحصر نبود. فاشیسم آلمان در هم و برهم عجیبی در آلمان بوجود آورد. هزاران و دهها هزار مبارز ضد فاشیسم و در میان آنان ارنست تلمان صدر حزب کمونیست آلمان و بسیاری از سایر فعالین حزبی کمونیست و سوسیال دموکرات در زندانها و اردوگاههای بازداشت به قتل رسیدند. فاشیسم پس از خود خرابی های بیحد و آشفتنگی تباهی

آوری در آن‌ها ن میلیون‌ها نفر بزرگای گذاشت . سیاست تجزیه طلبانه ای که در درجه اول امپریالیسم آمریکا و محافل صنعتی و مالی آلمان تمقیب میکردند وضع را بیش از پیش وخیم ساخته بود . محافل صنعتی و مالی آلمان میکوشیدند با حمایت امپریالیسم آمریکا باردیگر به حکومت برسند . این نیروها برای آنکه مواضع امپریالیستی مسلط خود را ولو در بخشی از آلمان نجات دهند آلمان غربی را از واحد ملی مشترک آلمان جدا کردند .

ازسوی دیگر در سال‌های دومین جنگ جهانی و بویژه پس از آنکه ارتش شوروی ضربات در هم ممکن بر فاشیسم فاشیست وارد ساخت در آلمان مقاومت در برابر فاشیسم هیتلری بسط یافت و تقسیم بندی معینی صورت گرفت . بسیاری از افراد حتی آنها که هنوز به اقدامات فعال دست نزده بودند به تفکر پرداختند . شرایط عینی و ذهنی برای ایجاد جنبش وسیع دموکراتیک ضد فاشیستی افزایش پذیرفت . در جریان مبارزات مخفی ، در زندان‌ها وارد و گاه‌های بازداشت و نیز در مهاجرت وحدت عمل کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها دموکرات‌ها تقویت یافت و تماس آنها با سایر مخالفان هیتلر بیشتر شد .

در ژوئیه سال ۱۹۴۳ بابتکار کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان و پاشتیسانی وسیع ارگانهای شوروی در کراسنوگورسک واقع در نزدیکی مسکو کمیته ملی " آلمان آزاد " تشکیل شد و در آن جمعی از سربازان و افسران آلمانی که به اسارت درآمده بودند و کارگران و دهقانان و روشنفکران ضد فاشیست با نمایندگان کمونیست مجلس رایشتاگ و فعالین سندیکائی و نویسندگان مترقی متحد گردیدند . برخی از این افراد همراه با ارتش فاشیستی متجاوز وارد اتحاد شوروی شده بودند و جمعی دیگر از مخالفان هیتلر و مهاجران انقلابی بودند که در نخستین دولت کارگری - دهقانی جهان پناهگاه و امکان ادامه کار پیدا کرده بودند .

البته میان ما فعالین کمونیست و افسران سابق ارتش هیتلری که با سنت‌های ملیتاریسم پروسی - آلمانی تربیت شده و بر آن بودند که باید در راه " فارتلاند " (" میهن ") خود مبارزه کنند و به سوگندی که در پیمان پرچم اد کرده بودند وفادار بمانند در بسیاری از مسائل اختلافات حقیق وجود داشت . ولی ما مسائلی را در درجه اول قرار میدادیم که ما را باید یکدیگر متحد میکرد . همه ما بر آن بودیم که پایان دادن به جنگ از طریق سرنگون ساختن هیتلر و استقرار هر چه زود تر صلح یگانه راه نجات مردم آلمان است . با اینجهت کمیته ملی " آلمان آزاد " سرنگون ساختن دولت هیتلری و ایجاد دولت واقعا دموکراتیک آلمان را خواستار گردید . هدف‌های این جنبش در مراکز زندگی و مبارزه ضد فاشیست‌های آلمانی هم‌جا مورد پشتیبانی قرار گرفت . بدینسان " جنبه آلمانی ائتلاف ضد هیتلری " پدید آمد . هدف‌های این ائتلاف با هدف‌های جنگی اتحاد شوروی و با موافقتنامه‌های دول متفق مطابقت داشت . برای حزب کمونیست آلمان مبارزه در راه منافع ملی مردم آلمان و مبارزه در راه تحولات دموکراتیک پیگیر و جانب یک‌مبارزه واحد را تشکیل میدادند .

تا روزگار جنگی امپریالیسم آلمان از نوع نازی آن موافقتنامه‌های پوتسدام که مبنای حقوقی بین‌المللی ساختمان دموکراتیک‌نویین را تشکیل میداد و کمکهائی که مقامات شوروی در مناطقی اشغالی خود دائماً می‌رسانند شرایط مساعدی را برای بسط دامنه اتحاد وسیع دموکراتیک ضد فاشیستی فراهم ساخت . مارکسیست - لنینیست‌ها در آلمان با مقاومت‌ها و دشواریهای عظیم روبرو شدند . بخش بزرگی از خاک آلمان را دول امپریالیستی اشغال کرده بودند که پس از یک دوران کوتاه گذار قدرت نظامی و سیاسی خود را برای پشتیبانی از بورژوازی انحصاری و

زمین داران بزرگ آلمان بکار بردند . پس از تسلیم بلاقید و شرط آلمان هیتلری بخش بزرگی از مردم آلمان را رخت و نو میدی فراگرفت . آنها راه چاره را مسدود میدیدند . بسیاری از آلمانی ها در اثر تجربه تلخ ناشی از سیاست فاشیستی جنگ و استیلاگری برای خود چنین نتیجه گرفته بودند که اصولاً باید از سیاست دوری جست . آنتی کمونیسم که از همان سال ۱۹۱۷ سلاح مسلکی ارتجاع آلمان بود در میان اهالی ریشه عمیق دوانده بود . پس از آنکه در سال ۱۹۳۳ دیکتاتور فاشیستی مستقر گردید جنبش کارگری آلمان عملاً از هرگونه امکان علنی برای مقابله موثر با آنتی کمونیسم محروم ماند .

برخی مشکلات ویژه نیز که میراث فلاکتبار دوران تسلط تبهکارانه نازی ها بود مزید بر علت شد . پس از پایان جنگ جهانی دوم انبوه بزرگی از افراد نقل مکان یافته در منطقه تحت اشغال نیروهای شوروی تجمع یافتند . با وجود شرایط مادی دشوار آلمان میبایست باین افراد در جامعه جا داده میشد . علاوه بر این دیربازود میبایست باین مسئله نیز پاسخ داده شود که نحوه رفتار با میلیون ها تن از همسایگان حزب هیتلری و با زحمتکشانی که عوام فریبی های فاشیستی آنها را گمراه ساخته بود چگونه باید باشد ؟ آیا آنها را باید بعنوان ذخیره جنبش تلافیجویی جدید باقی گذاشت یا پس از آنکه به شرکت خود در تبهکاریهای انجام شده اعتراف کردند باید بآنها امکان داد تا با گذراندن یک دوران آزمایشی گناهان خود را جبران کنند ؟

دوره انقلاب دموکراتیک ضد فاشیستی

بدینسان در برابر کمونیست ها و سوسیال دموکراتهایی که از مهاجرت بازگشته و از زندان ها وارد وگاههای بازداشت آزاد شده و فعالیت علنی خود را از سر گرفته بودند و نیز در برابر مخالفان هیتلر و وظائف دشواری قرار داشت .

حزب کمونیست آلمان خود را برای مقابله با معضلاتی که در انتظارش بود بخوبی آماده کرده بود و به پیروی از بزرگ برنامه روشن به فعالیت پرداخت . این برنامه که تحت رهبری کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان در همان ماههای آخر جنگ بر پایه بررسی های علمی عمیق با شرایط مشخص تطبیق داده شده بود انجام اقدامات ضروری اولیه را در تمام شئون حیات اجتماعی پیشبینی میکرد . اندیشه های آن بطور جامع در پیام کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان در ۱۱ ژوئن سال ۱۹۴۵ بیان شده و تکمیل گردیده بود . در این پیام ما برنامه انقلاب دموکراتیک ضد فاشیستی را به تفصیل تشریح کردیم و ضمن خطاب به زحمتکشان شهر و ده تمام نیروهای دموکراتیک ضد فاشیست را به همکاری برای برانداختن کامل فاشیسم هیتلری و بنیاد گذاری جمهوری دموکراتیک ضد فاشیست آلمان فراخواندیم .

حزب کمونیست آلمان در این زمینه تمام و کمال مطابق با روح این حکم لنین که مهمترین مسئله در مارکسیسم تحقق رسالت تاریخی — جهانی طبقه کارگر است عمل میکرد . باینجهت احیای جنبش کارگری نیرومندی که قادر بانجام اقدامات مشترک و واحد باشد میبایست محور تمام مساعی ما را تشکیل دهد . وظیفه مطروحه در آخرین تحلیل آن بود که نخست از طریق انقلاب دموکراتیک ضد فاشیستی مسئله " کی برکی غالب خواهد شد ؟ " بسود طبقه کارگر و متحدینش حل گردد . فقط طبقه متحد کارگر میتواند برای تأمین اتحاد تمام مخالفان هیتلر و نیروهای ضد انحصاری درون خلق جانانه لازم پدید آورد .

کار اتحاد طبقه کارگر با برقراری وحدت عمل پایدار میان کمونیست ها و سوسیال دموکرات ها

و با موافقت میان کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان و هیئت مرکزی حزب سوسیال دموکرات آلمان و با تشکیل سازمان واحد سندیکا های آزاد آغاز گردید . بر پایه کامیابی هایی که ارگان های رهبری هردو حزب بدست آورده بودند و بنا به تقاضای اعضای هردو حزب در پایان سال ۱۹۴۵ مسئله اتحاد و حزب کارگری در دستور روز قرار گرفت . در روزهای ۲۱ و ۲۲ آوریل سال ۱۹۴۶ کنگره مشترک دو حزب در برلین تشکیل شد و در آن ویلهلم پیک و اوتو گروتول با فشردن دست یکدیگر واقعیت رفع قطعی انشعاب جنبش کارگری را در شرق آلمان تأیید کردند . اتحاد میان کمونیست ها و سوسیال دموکرات ها در یک حزب واحد یعنی حزب سوسیالیست متحده آلمان تحقق یافت و صد ها هزار تن از زحمتکشان عضویت حزب واحد طبقه کارگر را پذیرفتند و بدینسان وحدت پایدار آماده و عمل تأمین شد . حزب سوسیالیست متحده آلمان با گذراندن پروسه ای که چند سال ادامه یافت به حزب طراز نوینی که لنین مختصات آنرا تصریح کرده است بدل شد . حزب سوسیالیست متحده آلمان با سرشق گرفتن از حزب کمونیست اتحاد شوروی به نیروی رهبری کننده خلق بدل گردید و توانائی خود را برای رهبری صحیح توده ها در شرایط گوناگون به ثبوت رساند .

بدین طریق شالوده لازم ریخته شد و امکانات لازم فراهم آمد تا در بخش شرقی آلمان از تاریخ عبرت گرفته شود و در نخستین کشور صلحدوست آلمان یعنی جمهوری دموکراتیک آلمان که کشور صنعتی رشد یافته ایست امپریالیسم و فاشیسم ریشه کن گردد و حکومت مردم تحت رهبری طبقه کارگر و حزب انقلابی آن در اتحاد با دهقانان ، روشنفکران ، پیشه وران مستقر بشود . شعار : همه چیز به همت خلق ، همه چیز همراه خلق و همه چیز برای خلق — تحقق پذیرفت . این راه بفرنج بود . چون امپریالیسم امریکا تکیه را بر تجزیه آلمان گذاشت و کوشید امپریالیسم آلمان را بعنوان نیزه ای که نوک آن علیه سوسیالیسم متوجه بود حفظ کند ساختمان سوسیالیسم در جمهوری دموکراتیک آلمان ناچار در شرایط یک کشور تجزیه شده و با مرزهای باز آغاز گردید . ولی وظائف دروان گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم کامیابانه انجام گرفت زیرا حزب سوسیالیست متحده آلمان پیوسته میکوشید تا اصول مارکسیسم — لنینیسم و قوانین عام ساختن سوسیالیسم را بروفق شرایط مشخص کشور ما بطور خلاق بکار بندد و با حزب کمونیست اتحاد شوروی با حزب لنین — پیوند برادری داشت .

برای انجام وظیفه تاریخی ریشه کن ساختن امپریالیسم و میلیتاریسم از آلمان و ایجاد نظام دولتی دموکراتیک و ضد فاشیستی میبایست اصلاح ارضی انجام گیرد یعنی زمین های بزرگتر از صد هکتار به دهقانان سپرده شود و موسسات متعلق به نازی های فعال و تبهکاران جنگ به تملک خلق درآید و ایدئولوژی نازی در مدارس از طریق رفرم دموکراتیک سیستم آموزش بکلی ریشه کن گردد . ما دارای تمام سرمایه داران را مصادره نکردیم فقط تبهکاران جنگ و نازی های فعال را مشمول آن ساختیم . علاوه بر حزب واحد طبقه کارگر یعنی حزب سوسیالیست متحده آلمان حزب لیبرال دموکرات آلمان ، اتحاد مسیحیون دموکرات و کمسی بعد حزب دموکرات دهقانی آلمان و حزب ناسیونال دموکرات آلمان نیز تأسیس شد . این احزاب در آغاز خصلت خرده بورژوازی داشتند . ولی در جریان مبارزه برای انجام اصلاح ارضی و احیای صنایع و بازرگانی و رونق و فتح امور موسساتی که به تملک خلق درآمده بودند در احزاب مختلف تقسیم بندی هایی انجام گرفت و اکثریت اعضای این احزاب در جریان مبارزه برای ساختمان جامعه نوین ضرورت انتقال از دموکراسی صوری بورژوازی دروان جمهوری و مبارزه به دموکراسی واقعی خلق درک کردند .

بموجب اصول دموکراسی ضد فاشیستی در راجی زراعتی و در کمون‌ها بر اساس حق رای عمومی ، برابر ، مخفی و مستقیم مجالس نمایندگان خلق که کاندیدهای آنها را احزاب مختلف معرفی میکردند تشکیل شد . حزب سوسیالیست متحد آلمان ۵۱ درصد آراء رای دهندگان را بدست آورد . چون برنامه انتخاباتی مشترکی با سایر احزاب بلوک دموکراتیک ضد فاشیستی وجود داشت این انتخابات موفقیت بزرگی را برای تمام نیروهای دموکراتیک ضد فاشیست فراهم ساخت .

کامیابی های مشترکی که در جریان تحولات دموکراتیک ضد فاشیستی بدست آمد ، سپردن زمین بدست دهقانان زحمتکش و کارگران کشاورزی و افراد نقل مکان یافته ، ایجاد بخش دولتی در اقتصاد ، برانداختن انحصار تحصیل ، همکاری احزاب مختلف در ارگان های دولتی جدید که از نظر خصلت خود بیانگر دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک کارگران و دهقانان بشرکت سایر قشرهای اهالی بودند و اشکال دموکراسی پارلمانی نیز در آنها مورد استفاده قرار میگرفت . مجموعه این کامیابی ها موجبات تحکیم اتحاد طبقه کارگر با دهقانان و قشرهای متوسط شهر و روشنفکران فراهم ساخت . اتحاد خلل ناپذیر طبقه کارگر و دهقانان را پیش از هر چیز اصلاح ارضی دموکراتیک به آغاز آزادی دهقانان بود شالوده ریخت .

بنیاد اجتماعی - اقتصادی نوین شرایط لازم را برای توسعه دموکراسی و بسط دامنه ابتکار خلاق زحمتکشان در زمینه اقتصاد فراهم ساخت . تشکیل اتحادیه های کارفرمایان اجازه داده نشد زیرا موجودیت آنها ضرورت خود را بکلی از دست داده بود . رهبری امور اقتصاد از طریق برنامه ریزی و با شرکت سازمانهای اجتماعی انجام میگرفت . مثلاً " اتحادیه های تعاونی دهقانان " تشکیل شد ولی سازمان سابق دامداران به موجودیت خود پایان داد . مبارزه ایدئولوژیک علیه ازماینده های ایدئولوژی بورژوازی نازی و ارتجاعی دشوارتر از هر چیزی بود . در زمینه فرهنگ ما در درجه اول ارشیه هومانیستی کلاسیک را مورد توجه قرار دادیم . در آنزمان از کتب سیاسی " مانیفست حزب کمونیست " و " آثار لنین : دولت و انقلاب " ، " مریالیسم بنیادین بالا ترن مرحله سرمایه داری " و بسیاری از آثار دیگر کلاسیکهای مارکسیسم - لنینیسم و نیز " تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی " انتشار یافت . بدینسان طرح ریزی و حل تمام مسائل آلمان نوین از مسائل دولتی و اقتصادی گرفته تا مسائل فرهنگی آغاز گردید .

گذار به انقلاب سوسیالیستی

شرایط خاصی که در جمهوری دموکراتیک آلمان وجود داشت امکان داد که گذار از انقلاب دموکراتیک ضد فاشیستی به انقلاب سوسیالیستی از طریق مسالمت آمیز و دموکراتیک انجام گیرد . این امر هیچ وجه مشترکی با " نومسالمت آمیز سوسیالیسم در دوران سرمایه داری " که ایدئولوژی های رفرومیست تبلیغ میکنند نداشت . اصل تعیین کننده در سیاست حزب سوسیالیست متحد آلمان این حکم لنین بود که " مسئله اساسی هر انقلابی " مسئله احراز قدرت است و انقلاب سوسیالیستی را فقط از طریق استقرار و تحکیم حکومت طبقه کارگر میتوان تحقق بخشید . در جریان درگونی های انقلابی و مبارزه طبقاتی علیه تلاش هایی که از خارج برای احیای سرمایه داری بعمل می آمد و علیه مقاومتی که نیروهای ارتجاعی در داخل نشان میدادند وحدت عمل تمام نیروهای دموکراتیک تحت رهبری طبقه کارگر توسعه یافت و قدرت حاکمه سوسیالیستی بعنوان سازمان وسیع اتحاد طبقه کارگر با تمام قشرهای مردم تحکیم پذیرفت . حزب سوسیالیست متحد آلمان به رشد خود

ادامه داد و خصلت خود را بعنوان حزب طراز نوین آشکار ساخت . این حزب علیه تمام مظاهر رویزیونیسم که بویژه در آلمان ریشه های عمیق داشت و نیز علیه جریانهای رادیکال چپ با قاطعیت مبارزه کرد . حزب سوسیالیست متحد آلمان بر پایه تحلیل دقیق پیشرفت‌های که در زمینه اجتماعی حاصل شده بود می‌توانست اقدامات بعدی خود را در زمینه تحول انقلابی جامعه با کامیابی روزافزون تدارک به بیند و مسائل مبرم را بموقع حل کند و پشتیبانی زحمتکشان را برای نیل به این هدف‌ها جلب نماید . . .

ساختن سوسیالیسم در جمهوری دموکراتیک آلمان در شرایط بسیار دشوار انجام میگرفت آلمان تجزیه شده بود . بخش شرقی آن يك صوم کشور را تشکیل میداد . در آلمان غربی و برلین غربی سه دولت اشغالی امپریالیستی در اتحاد با هوژوازی بزرگ آلمان غربی تسلط داشتند . علاوه بر این مرز میان دموکراتیک آلمان با جمهوری دموکراتیک آلمان با وجود دور نتیجه این امر قوانین اقتصادی سرمایه داری تاثیر خود را در خاک جمهوری دموکراتیک آلمان ادامه میدادند و مانع آن بودند که قوانین اقتصادی سوسیالیسم تاثیر خود را بطور کامل اعمال کنند . اهالی جمهوری دموکراتیک آلمان در این دوران ساختن سوسیالیسم به انجام نرسیدند ملاحظه ای را که در زمینه پرداخت بخشی از غرامات مربوط به تمام آلمان برعهده داشتند مشغول بودند . این نکته را هم باید در نظر گرفت که کشورهای که جمهوری دموکراتیک آلمان با آنها دوستی داشت در دوران دومین جنگ جهانی خسارات بسیار سنگینی متحمل شده بودند و برخی از کشورهای دموکراسی توده ای بی بایست مساعی فراوان بکار برند تا از کشورهای کشاورزی - صنعتی به کشورهای صنعتی - کشاورزی بدل گردند . عامل مساعد بحال ما آن بود که اتحاد شوروی با تجربه عظیمی که مردم آن اندوخته بودند در زمینه ساختن دولتی و شالوده ریزی اقتصادی کمکهای مهمی به جمهوری دموکراتیک آلمان می‌رساند .

اگر پروسه تاریخی و گرونی های سوسیالیستی جمهوری دموکراتیک آلمان را از لحظه تشکیل نظام دموکراتیک ضد فاشیستی تا حال حاضر آمد نظر بگذرانیم در مرحله رشد و پرورشی تشخیص داده خواهد شد . در مرحله اول پایه های سوسیالیسم گذارده شد . مشخصه این دوران آن بود که وسائل تولید در صنایع بتدریج بختک خلق درآمد و دهقانان بر اساسی دایر تولید در کشورهای تولیدی کشاورزی متحد شدند . بر پایه مالکیت سوسیالیستی بر مهم ترین وسائل تولید - اقتصاد سوسیالیستی مبتنی بر برنامه شالوده ریزی شد . پایه های سیستم سوسیالیستی آموزش و پرورش گذارده شد و در امر رشد فرهنگ ملی سوسیالیستی پیشرفت قابل ملاحظه بدست آمد . آن زمان هنوز تعداد زیادی مؤسسات سرمایه داری خصوصی و موسسات پیشرویی دایر بود و در کشاورزی اقتصاد روستایی منفرد تفوق داشت . رهبری اقتصادی میبایست این هنر را داشته باشد که بکمک علاقمندی مادی از فعالیت موسسات عمومی و نیز موسسات خصوصی نتایج بالاتری بدست آورد .

برای یافتن طریقه صحیح و اشکال صحیح پیشرفت کشاورزی سوسیالیستی در یک کشور صنعتی کاملاً رشد یافته راه حل های جدید لازم بود . ما در این کار اصول برنامه کنویراتیو لنینی را ملاک قرار میدادیم ولی بهیچوجه نمیتوانستیم راه کشاورزی شوروی را تقلید کنیم . مسی بایست از طریق همکاری نزدیک با دهقانان راحلی تنظیم شود که با شرایط اقتصادی موجود و با سطح شعور دهقانان زحمتکش مطابقت داشته باشد .

پس از انجام اصلاح ارضی ما به ایجاد مراکز کرایه ماشین های کشاورزی پرداختیم و چند ی

بعد این مراکز را توسعه دادیم و سیستم کاملی از مراکز ماشین و تراکتور بوجود آوردیم . اتحاد شوروی با تحویل تراکتورهای مدرن کمکهای مهمی ب ما میداد . روشن است که در آغاز کار تهنیتی دستترین دهقانان بودند که میکوشیدند کتوپراتیوهای تولیدی کشاورزی تشکیل دهند . در جمهوری دموکراتیک آلمان که دهقان میانه حال موضع عمده در ده اشغال میکرد و پس از اصلاح ارضی هنوز عده زیادی کولاک وجود داشت جلب دهقانان میانحال ب کتوپراتیوهای تولیدی کشاورزی مسئله اساسی بود . ایجاد انواع مختلف کتوپراتیوهای تولیدی کشاورزی موجب شد که دهقانان د اوظلخانه و پراساس اعتقاد خود تصمیم به شرکت در تولید کشاورزی سوسیالیستی بزرگ بگیرند . آنچه که در این باره اهمیت عظیم داشت این بود که تمام مسائل اساسی رشد کشاورزی در ده درکنگره های دهقانان از طریق بحث و شور دموکراتیک حل و فصل میشد . نمونه های اساسنامه های کتوپراتیوهای تولیدی کشاورزی درجه اول و دوم و سوم و نیز مقررات امورد اخلاقی کتوپراتیوها پس از بحث و مذاکره درکنگره های نمایندگان دهقانان به تصویب میرسید . انواع مختلف مسائل اصولی اقتصادی نیز بهمین طریق حل و فصل میشد . ما که اتخاذ سیاست صحیح منطبق با شرایط مشخص خود را برای اتحاد دهقانان از نین آموخته بودیم توانستیم تمام دهقانان زحمتکش و سرانجام کولاک ها را نیز براه سوسیالیستی سوق دهیم .

ت
 نخستین مرحله درگرونی های سوسیالیستی در جمهوری دموکراتیک آلمان به پیروزی مناسباً تولیدی سوسیالیستی و تثبیت قوانین اقتصادی سوسیالیسم منجر گردید .

از پیروزی مناسبات تولیدی سوسیالیستی

بصوی ایجاد سیستم اجتماعی سوسیالیسم

سپس ما به دومین مرحله رشد گام نهادیم . وظیفه مطروحه در این مرحله آنست که با توجه به دورنمای فرجام کار ساختن سوسیالیسم از قوانین اقتصادی جاری در نظام سوسیالیستی بطور کامل استفاده شود و سیستم اجتماعی یکپارچه سوسیالیسم بوجود آید . این مرحله ایجاد سیستم اجتماعی تکامل یافته سوسیالیسم در سال ۱۹۶۳ با تصویب برنامه حزب سوسیالیست متحد آلمان درکنگره ششم آن آغاز گردید . پس از آن در سال ۱۹۶۷ درکنگره هفتم حزب سوسیالیست متحد آلمان سیر پیشرفت علمی و فنی را تا سال ۱۹۸۰ و بر این اساس چگونگی رشد اجتماعی را پیش بینی کرد و وظائف عمده ای را که باید برای ایجاد سیستم اجتماعی تکامل یافته سوسیالیسم انجام گیرد معین ساخت .

این پیش بینی رشد اجتماعی ارتباط میان انقلاب سوسیالیستی و انقلاب علمی و فنی را در نظر میگردد . بطوریکه درکنگره هفتم حزب خاطر نشان شد مشخصه سیستم اجتماعی تکامل یافته سوسیالیسم عبارتست از : سطح عالی و آهنگ سریع رشد نیروهای مولده اجتماعی ، وجود مناسبات تولیدی سوسیالیستی با ثبات و رشد یابنده ، قدرت حاکمه سوسیالیستی پایدار ، توسعه همه جانبه دموکراسی سوسیالیستی ، سطح عالی آموزش زحمتکشان ، بهبود شرایط کار و معیشت آنان و رسوخ ایدئولوژی و فرهنگ سوسیالیستی در تمام شئون حیات اجتماعی .

بدینسان سیستم اجتماعی تکامل یافته سوسیالیسم باید وحدت دیالکتیکی عینی تمام عناصر متشکله پروسه اجتماعی را در یک کل واحد و در عین بستگی متقابل آنها بیکدیگر نمود و ارسازد . ملاک ما در طرح ریزی این هدف استراتژیک اولاً رهنمود لنین بود که بموجب آن سوسیالیسم

دوران تاریخی تام و تمامی میان سرمایه داری و جامعه فارغ از طبقات است و ثانیا این نتیجه گیری بود که سوسیالیسم مرحله کوتاه و گذرانی از تکامل جامعه نیست بلکه دوران بالنسبه مستقلی از عصر تاریخی گذار جهانی از سرمایه داری به سوسیالیسم است .

مهمترین و در عین حال پرتحرکترین بخش مجموعه سیستم اجتماعی - سیستم اقتصادی سوسیالیسم است . ایجاد این سیستم پروسه طولانی و بیفرنجی بود . تامین حراست مطمئن مرزهای کشور در سال ۱۹۶۱ موجبات لازم را برای ایجاد سیستم اقتصادی سوسیالیسم فراهم ساخت و امکان داد تا از خرابکاری های اقتصادی امپریالیسم علیه ساختمان سوسیالیسم و نیز از تاثیر مخرب قوانین اقتصادی سرمایه داری بطور قاطع جلوگیری شود . فقط پس از تامین حراست مطمئن مرزهای کشور بود که ما توانستیم نیروی - د را برای طرح ریزی ثنوریک سیستم اقتصادی سوسیالیسم متمرکز سازیم و آنرا در عمل بمحکف آزمایش بگماریم و طوری بکار بندیم که سه قوانین اقتصادی سوسیالیسم در مقیاس وسیع اثربخش باشد .

سیستم اقتصادی سوسیالیسم کمراستفاده آگاهانه دولت سوسیالیستی از قوانین اقتصادی استوار است انقلاب سوسیالیستی را با انقلاب علمی و فنی پیوند میدهد . بکمک این سیستم میتوان از تمام نیروهای محرکه تکامل نظام سوسیالیستی و از تمام مزایای سیستم اجتماعی سوسیالیستی بطور اثربخش و بشیوه ای معقول برای پیشبرد انقلاب علمی و فنی بسود مردم زحمتکش استفاده کرد ، بازده کار را بسرعت افزایش داد و مبنای دولت سوسیالیستی و بدینسان تمام جامعه کشورهای سوسیالیستی را تحکیم بخشید . برای حصول این مقصود در وهله اول باید عالیترین دستاوردها علمی و فنی را تامین کرد . این امر انجام پژوهشهای علمی و اقامت پیشرو ، استفاده هر چه سریعتر و اثربخشتر از کشفیات علمی نوین و بکار بستن آنها را در تولید وسیع ایجاب میکند . بدیهی است که این امر تنها با وجود سازمان کامل مدرن و اثربخش علم و اقتصاد و اتوماسیون سوسیالیستی میسر خواهد بود .

همکاری نزدیک و وسیع با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی برای ایجاد سیستم اقتصادی سوسیالیسم در جمهوری دموکراتیک آلمان بزرگترین اهمیت را دارد . تجمع نیروهای معنوی و مادی کشورهای برادر بما امکان میدهد پیشروی خود را با سرعت بیشتری انجام دهیم و نیروهای خود را در آن رشته های بنیادی که در کشورهای مختلف مساعدترین شرایط برای آن وجود دارد متمرکز سازیم و به فعالیت در دستاوردهای جهانی برسیم . بدینسان هر کشور سهم خود را در تحکیم جامعه کشورهای سوسیالیستی بحد اعلی ادا خواهد کرد .

ماهیت سیستم اقتصادی سوسیالیسم در آنستکه اقتصاد آن اقتصاد سوسیالیستی مبتنی بر برنامه است و پروسه اجتماعی تجدید تولید در آن توسط زحمتکشان بطور آگاهانه و خلاق و بر وفق برنامه دولتی متمرکز رشد اقتصادی و رشد اجتماعی انجام میگردد . نتیجه ایکه از اینجا بدیهت میآید آنستکه اگرچه در سیستم اقتصادی سوسیالیسم بازاری وجود دارد ولی در آن - سه " اقتصاد بازار " میتواند وجود داشته باشد و نه " خودگردانی موسسات " .

البته بازار در اقتصاد سوسیالیستی جمهوری دموکراتیک آلمان وجود دارد . ولی حاصل تعیین کننده چگونگی پروسه اجتماعی تجدید تولید بازار نیست بلکه تاثیر قوانین اقتصادی سوسیالیسم است و این قوانین نیز نمیتوانند در برنامه ریزی اقتصادی نمودار نشوند . عاطی کیه استفاده آگاهانه از قوانین اقتصادی جاری در نظام سوسیالیسم را میسر میسازد جریان خود بخود بازار نیست بلکه فقط برنامه ریزی دولتی مبتنی بر پیش بینی های علمی است . شمار خودگردانی

موسسات در آخرین تحلیل خواست ناشی از اقتصاد بازار است که با طبیعت سوسیالیسم منافات دارد. این شعار هموش آنکه موسسات را به سستی هدایت کند که پیرویه تجدید تولید را آگاهانه و بروفق قوانین عینی اقتصادی و نیازمند بهای علم برنامه ریزی کنند و بآن تحقق بخشند پیرویه تجدید تولید را به خرج و مرج بازار وابسته میسازد.

علاوه بر آن ما معتقدیم که تئوری "اقتصاد سوسیالیستی بازار" و "خودگردانی موسسات" در شرایط انقلاب علمی و فنی در آخرین تحلیل کار را به انصراف از کوشش برای بدست آوردن علمی ترین شاخص های جهانی و امتناع از استفاده از برتری تاریخی سیستم اجتماعی و اقتصادی سوسیالیستی در مقابل سیستم سرمایه داری منجر میسازد و کشور سوسیالیستی را به کشورهای صنعتی سرمایه داری رشد یافته وابسته میکند. باینجهت ما در جمهوری دموکراتیک آلمان این تئوری ها را بطور اصولی مردود اعلام کردیم و ساختن آگاهانه سیستم اقتصادی سوسیالیسم را در مرکز توجه و کار خود قرار دادیم.

مرکزیت دموکراتیسم و برنامه ریزی اقتصادی ملی که خود موسسات در آن مسئولیت دارند موجبات تامین سطح عالی سازمان علم و طرح ریزی و تحقق مدرن ترین پیرویه های تکنولوژیک را فراهم میسازد.

قانون اساسی و دموکراسی سوسیالیستی

سطح رشدی که جمهوری دموکراتیک آلمان بآن رسیده بود و نین پیش بینی گنگره هفتم حزب در بهار آینده و درک روشن چگونگی هدف های مربوط به پایان ساختن سوسیالیسم امکان لازم را برای تدوین قانون اساسی سوسیالیستی جمهوری دموکراتیک آلمان در دولت سوسیالیستی ملت آلمان فراهم ساخت. قانون اساسی جدید که پس از بحث در دموکراتیک وسیع و پس از مراجعه به آراء عمومی ۶ آوریل سال ۱۹۶۸ بتصویب رسید دستاورد های سوسیالیستی را تحکیم می بخشد و بنای دولتی و حقوقی ایجاد جامعه سوسیالیستی تکامل یافته ما را تشکیل میدهد.

قانون اساسی جدید بر نظریه لنین در باره چگونگی ماهیت و وظائف دولت در جریان دگرگونی های سوسیالیستی - استوار است و این واقعیت را منعکس میسازد که قدرت حاکمه در جمهوری دموکراتیک آلمان آنچنان شکنجی از دیکتاتوری پرولتاریاست که با قوانین کامل جامعه و با شرایط مشخص تحقق این تکامل در کشور ما مطابقت دارد و گسترش دموکراسی سوسیالیستی را برای زحمتکشان تامین میکند. در طول تاریخ بیست ساله جمهوری دموکراتیک آلمان کوشش مستمر در راه توسعه و تکمیل دموکراسی سوسیالیستی همواره نقش مهمی داشته است. بنظر ما دموکراسی سوسیالیستی برای تکامل رهبری علمی دولتی کشور سوسیالیستی یک ضرورت عینی است. واقعا هم بفرنجی ویژه و پیوستگی خاص مسائل بیگد بگر شرکت خلاق و آگاهانه میلیون ها زحمتکش در حل این مسائل و عمل آگاهانه آنها را برای نیل به هدفهای عمومی ایجاب میکند.

همانگونه که رهبری دولتی در جهت گسترش و استفاده از خلاقیت و ابتکار زحمتکشان بمنظور نیل به سطح عالیتر رشد جامعه سیر میکند فعالیت علمی در زمینه رهبری دولت سوسیالیستی نیز ایجاب میکند که از دانش و تجربه و ثروت معنوی زحمتکشان در رهبری دولت استفاده شود. لنین میگوید: " ما بر آنیم که نیرومندی دولت در آگاهی توده هاست. دولت زمانی نیرومند است که توده ها از همه چیز آگاه باشند و در باره همه چیز آگاهانه قضاوت کنند و هر اقدامی را با آگاهی انجام دهند ". این سخنان لنین در مرحله کنونی بخصوص در مورد دولت سوسیالیستی صادق است.

اعتبار دولتی و حقوقی اصول دموکراسی سوسیالیستی در قانون اساسی جمهوری دموکراتیک آلمان تثبیت شده است . قانون اساسی " حق شرکت و توسعه در سازمان حیات سیاسی ، اقتصادی اجتماعی و فرهنگی جامعه سوسیالیستی و دولت سوسیالیستی " را بعنوان حق مسلم و اساسی افراد کشور تضمین میکند . در قانون اساسی وضع اجتماعی چون موسسه ، شهر ، کمون ، سندیکاها و کنفرانس تيوهای تولیدی سوسیالیستی تثبیت شده و افراد کشور در چارچوب آنها از حق اساسی خود برای شرکت فعال در ساختمان جامعه سوسیالیستی بطور وسیع برخوردارند . اصل عمده سازمان دولتی عبارتست از " حق حاکمیت مردم زحمتکش که بر پایه مرکزیت دموکراتیک تحقق می پذیرد " (اصل ۱۰۷ قانون اساسی) . مقررات مربوط به مجالس نمایندگی خلق که ارگانهای حاکمیت دولتی هستند با این اصل که تمام قدرت سیاسی بوسیله زحمتکشان اعمال میگردد (اصل ۲) مطابقت دارد . بنیاد مجموعه سیستم ارگانهای دولتی را همین مجالس بوجود میآورند و این مجالس همان " انجمنهای فعال " (" کورپوراسیونهای فعال ") هستند که مارتکس ولنین تاکید کرده اند و نمایندگان مردم زحمتکش در آنها همانگونه که ولنین خاطر نشان میسازد " باید خود کار کنند ، خود مجری قوانین خویش باشند ، خود نتایج حاصله از آن را وارسی کنند و خود مستقیماً در برابر انتخاب کنندگان خود جوابگو باشند " . حزب سوسیالیست متحد آلمان توجه خاصی به مجالس نمایندگی خلق معطوف میدارد تا بنیاد دموکراتیک این مجالس بروفق نیازمندیهای روزافزون تقویت گردد و سطح علمی کار آنها و تصمیمات متخذه آنها بالا رود و وحدت فعالیت رهبری و اجرایی آنان تامین شود .

نقش رهبری روزافزون طبقه کارگر و حزب آن توسعه و تحکیم بیش از پیش اتحاد طبقه کارگر را با طبقه دهقانان کنوپران تیور و روشنفکران و سایر قشرهای مردم ایجاد میکند . این اتحاد همانگونه که در قانون اساسی تصریح شده بخشی از بنیاد تخطی ناپذیر نظام اجتماعی سوسیالیستی جمهوری دموکراتیک آلمان است .

همانگونه که در بالا خاطر نشان گردید تکامل قدرت حاکمه سوسیالیستی در جمهوری دموکراتیک آلمان از همان آغاز بروفق اصول لنینی سیاست اتحادها در جهت تامین شرکت تمام طبقات و قشرهای زحمتکش در رهبری دولت و اقتصاد سیر کرده است . حل مسألهای که در جریان انجام ساختمان سوسیالیسم مطرح میگردد تقویت بیش از پیش همکاری تمام طبقات و قشرها را ایجاد میکند . تمام نیروهای سیاسی و اجتماعی مردم در جریان کار کلکتیوی که برای نیل به هدفهای مشترک انجام میگیرد بیش از پیش پیرامون طبقه کارگر و حزب آن متحد میگرددند . قوانین عینی تکامل اجتماعی و پیشرفت علمی و فنی در شرایط سوسیالیسم طبقات و قشرها را از نظر اجتماعی بیکدیگر نزدیک میکند و مسأله و معبارت دیگر طبقات و قشرهای دیگر را به طبقه کارگر که خود همچنان در حال رشد است نزدیک میکند .

در جریان اجرای سیاست اتحادها در کشور بروفق شرایط مشخص تاریخی راه حلهای ویژه ای کشف شد . مثلاً همکاری حزب طبقه کارگر با سایر احزاب دموکراتیک یعنی اتحاد مسیحیون دموکرات ، حزب لیبرالی دموکراتیک آلمان و حزب دموکرات دهقانان آلمان صحت خود را بعنوان یکی از اشکال اتحادیه ثبوت رسانید . این همکاری در جریان تحولات دموکراتیک ضد فاشیستی پدید آمد و در دوران گذار به ساختمان سوسیالیسم ادامه و تحکیم یافت . این همکاری در جریان حل مسأله مربوط به ایجاد جامعه سوسیالیستی تکامل یافته تحت رهبری حزب طبقه کارگر بیش از پیش تحکیم خواهد پذیرفت و مسئولیت تمام احزاب و سازمانهای توده ای

جبهه موفقه د موکراتیک بیشتر خواهد شد .

برای تعیین چگونگی رفتار با صاحبان موسسات صنعتی خصوصی کوچک و متوسط که دارای آنها در انقلاب سوسیالیستی صادر نشده بود نیز اشکال ویژه ای از سیاست اتحاد هاترچ ریزی شد . این موسسات توانستند در چارچوب برنامه اقتصاد ملی بخوبی رشد کنند . ولی بازده کار آنها غالباً خیلی کمتر از بازده کار موسسات عمومی بود . باینجهت این موسسات با موسسات عمومی قرارداد هائی در باره همکاری تولیدی می بستند و از پژوهشهای علمی و طرحریزی پیرویه های جدید تکنولوژیک سهم معینی دریافت می داشتند . اکثریت این موسسات با استفاده از امکانات موجود بهموسساتی که دولت در آنها شریک بود بدل شدند . تمام صاحبان موسسات خصوصی در برتوهمکاری تولیدی پایدار با موسسات سوسیالیستی و همکاری از طریق اتحاد تولیدی و اتحاد کثویراتیوی و نیز در برتو کار ایدئولوژیک صبورانه — در چارچوب اقتصاد برنامه ریزی شده سوسیالیستی به همکاری شریکش جلب شدند . اکثریت کارگاههای پیشه وری در کثویراتیوهای تولیدی پیشه وران متحد شدند .

نمودار سازمانی اتحاد تمام نیروهای خلق جبهه ملی آلمان د موکراتیک است (اصل ۳) . جبهه ملی آلمان د موکراتیک بعنوان یک جنبش وسیع میهن پرستانه د رکوره مبارزه علیه سیاست امپریالیستی تجربه طلبی و در راه تامین آئنده صلح آمیز د موکراتیک ملت پدید آمد . این جبهه د رجریان ساختمان سوسیالیستی از جنبش د موکراتیک ضد فاشیستی به جنبش توده ای سوسیالیستی وسیع بدل گشت . جبهه ملی آلمان د موکراتیک که از چارچوب نیروهای سیاسی متشکل و احزاب و سازمانهای توده ای جبهه موفقه د موکراتیک بسی فراتر رفته است بزرگترین اتحاد توده ای تمام نیروهای اجتماعی مردم را در سراسر تاریخ آلمان تشکیل میدهد .

مبانی جدید مناسبات دولت سوسیالیستی آلمان با تمام ملل و دول صلحدوست و مقدم بر همه با اتحاد شوروی و جمهوری توده ای لهستان و جمهوری سوسیالیستی چکوسلواکی و سایر اعضای جامعه کشورهای سوسیالیستی د قانون اساسی جمهوری د موکراتیک آلمان تثبیت شده است .

کشور سوسیالیستی جمهوری د موکراتیک آلمان و مسئله ملی

د رجریان تکامل بیست ساله انقلاب د جمهوری د موکراتیک آلمان مسئله ملی همواره نقش مهمی داشته است . این مسئله د نتیجه جدا شدن آلمان غربی از مجموعه واحد ملی و احیای حکومت سرمایه مالی آلمان که مسئولیت د جنگ جهانی رابعبده داشت و تشکیل د ملت مجزای آلمان غربی پدید آمد .

باینجهت تشکیل جمهوری د موکراتیک آلمان بعنوان دولت صلحدوست ، د موکراتیک ضد فاشیست در عین حال پاسخی بود از طرف نیروهای ترقیخواه و ضد امپریالیست ملت آلمان به سیاستی که امپریالیسم امریکا و سرمایه مالی آلمان غربی د رزمینه احیای حکومت سرمایه و تجزیه کشور تعقیب میکردند . جمهوری د موکراتیک آلمان از همان آغاز کار بعنوان نمونه ای از دولت تمام ملت آلمان د نقطه مقابل تسلط ضد ملی سرمایه انحصاری د ولتی و سیاست امپریالیستی توسعه طلبی زمامداران آلمان غربی به راه تکامل خود گام نهاد . باینجهت تئوری لنین د باره مسئله ملی برای استراتژی و تاکتیک حزب سوسیالیست متحد آلمان اهمیت کاملاً ویژه ای دارد .

ماهوره برای نظر بود ، ایم که ماهیت مسئله ملی را در آلمان محتوی اجتماعی عمیق آن تشکیل می دهد . طرح مسئله ملی بمعنای پاسخی است باین سؤال که چه طبقه ای طبقه رهبر شناخته میشود و قدرت سیاسی بچه طبقه ای تعلق دارد ؟

مسئله ملی فقط زمانی برای آلمان هائل خواهد شد که در آلمان غربی به تسلط سرمایه انحصاری و میلیتاریسم پایان داده شد باشد و در آنجا نیز مردم زحمتکش بتوانند خود سرنوشت خویش را تعیین کنند . از همین نقطه نظر معلوم شد که گذار از مرحله تحولات دموکراتیک ضد فاشیستی به مرحله ساختمان سوسیالیسم در جمهوری دموکراتیک آلمان اقدامی صحیح و بنهایت ضروری بود . زیرا تنها دولت سوسیالیستی ملت آلمان بود که میتواند نسبت ثابت کند و عملاً هم ثابت کرد که طبقه کارگر در اتحاد با روشنفکران و دهقانان زحمتکش میتواند قدرت سیاسی را اعمال کند و دولت دموکراتیک و سپس دولت سوسیالیستی را شالوده بریزد و کشور را اقتصاد آن را بدون صاحبان صنایع و بانکها رهبری کند . در برابر حزب سوسیالیست متحد آلمان و جبهه ملی آلمان دموکراتیک وظیفه پرمسئولیتی قرار دارد که بواجب آن باید در تمام شئون سیاسی ، اقتصادی ، علمی و فرهنگی در برابر سرمایه داری فرتوت آلمان غربی آلترناتیف خود را طرح ریزی کند . این بدان معنی است که جمهوری دموکراتیک آلمان باید برتری نظام اجتماعی سوسیالیستی را بر سرمایه داری فرتوت آلمان غربی ثابت کند . جمهوری دموکراتیک آلمان باید بر اساس اتحاد یا کنفدراسیون اتحاد شوروی بازده کار را در صنایع به سطحی بالاتر از آلمان غربی برساند .

جمهوری دموکراتیک آلمان باید برتری سیستم اقتصادی سوسیالیسم را بر سیستم استثمار سرمایه داری و برتری نظام دولتی سوسیالیستی را با دموکراسی سوسیالیستی تکامل یافته و رهبری علمی آن در تمام جوانب به ثبوت رساند و در جمیع رشته های علوم اجتماعی یعنی تاریخ و فلسفه و تعلیم و تربیت - تئوری ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیکی را بطور خلاق بکار بندد و بدینوسیله سهم خود را در مبارزه علیه ایدئولوژی ارتجاعی بورژوازی و علیه جعل و تحریف در تاریخ ادا کند . جمهوری دموکراتیک آلمان بدینسان ثابت خواهد کرد که رسالت تاریخی طبقه کارگر آلمان و تمام زحمتکشان آلمان در آلمان غربی نیز میتواند از طریق آزادی از بند استثمار سرمایه داری و سیاست امپریالیستی توسعه طلبی تحقق پذیرد . این امر به مبارزه طبقه کارگر و تمام نیروهای صلحدوست و ترقیخواه آلمان غربی در راه استقرار نظام مترقی دموکراتیک و در راه تأمین صلح و امنیت کمک خواهد کرد .

بنابراین وظیفه ملی طبقه کارگر و تمام اهالی جمهوری دموکراتیک آلمان آنستکه دولت سوسیالیستی خود را بعنوان نمونه ای برای سراسر آلمان تحکیم بخشند و جان به نظام اجتماعی سوسیالیستی را برای زحمتکشان آلمان غربی هر چه بیشتر سازند و بدین طریق در تحکیم نیروهای صلحدوست و ضد امپریالیستی آلمان غربی سهم موثر و قاطع داشته باشند .

ساختمان موفقیت آمیز سیستم اجتماعی تکامل یافته سوسیالیسم در جمهوری دموکراتیک آلمان از نظر ملی نیز اهمیت عظیم دارد . پس از جنگ جهانی دوم که امپریالیستهای امریکا هم عنان با انحصارگران و تجزیه طلبان آلمانی دولت جداگانه آلمان غربی را بوجود آوردند و تسلط سرمایه انحصاری را در آن احیاء کردند این دولت به کانون خطر جنگ در اروپای مرکزی بدل گردید . تسلیحات بی بند و بار و تلاش برای دست یافتن به سلاح هسته ای و کوشش برای تغییر مرزها و بطور کلی تجدید نظر در نتایج دومین جنگ جهانی از مختصات سیاست نیروهای تلافی جو و میلیتاریست و نفونازیست مسلط بر دولت بن است . تجاوز طلبی امپریالیسم آلمان غربی که دعوی انحصار حقی

نمایندگی تمام آلمانی‌ها را دارد و برای تأمین سرکردگی اقتصادی و سیاسی و نظامی خود در اروپای غربی تلاش می‌ورزد صلح و امنیت را در قاره‌ها به خطر می‌اندازد. به علت وجود چنین خطری رسالت ملی جمهوری دموکراتیک آلمان آنستکه نقشه‌ها و شیوه‌های جدید توسعه طلبی امپریالیسم و ملیت‌پرستی آلمان غربی را در برابر تمام جهان‌نیان فاش سازد و با بسیج توده‌های مردم برای مبارزه علیه این نقشه‌ها آنها را عقیم گذارد.

باید جمهوری فدراتیو آلمان غربی را به همزیستی مسالمت‌آمیز با دولت‌سوسیالیستی آلمان و ادراخت و نقشه‌های تلافی‌جویانه زمامداران آنرا افشا کرد. هر قدر جمهوری دموکراتیک آلمان نیرومندتر و سیستم اجتماعی سوسیالیستی آن تکامل یافته‌تر باشد این وظیفه تاریخی خود را همراه باطل صلح دست بهتر می‌تواند انجام دهد. جمهوری دموکراتیک آلمان تاکنون بر اساس اتحاد محکم با اتحاد شوروی و سایر کشورهای پیمان وروشو تمام دسائن امپریالیستی‌های آلمان غربی را دفع کرده است. تمام تلاش‌های دولت بن و پیوژه وزیرای سوسیال دموکرات مطیع آن که می‌خواهند با توصل به شیوه‌های خرابکاری ایدئولوژیک رشد سوسیالیستی ما را متوقف سازند به شکست انجامیده است. نفوذ و تاثیر نمونه دموکراتیک و انساندوستانه جمهوری دموکراتیک آلمان در پرتورشده سیستم اجتماعی سوسیالیستی برنامه ریزی شده آن روز بروز بیشتر تقویت خواهد شد.

بر انداختن قدرت انحصارات نظامی - مالی آلمان غربی که مسبب دوجنگ جهانی بوده اند وظیفه اساسی طبقه کارگر آلمان غربی است. این وظیفه تاریخی و فقط در صورتی می‌توان انجام داد که در آلمان غربی بتوان تمام قشرهای مردم زحمتکش و تمام نیروهای ضد امپریالیستی را تحت رهبری حزب بی‌کارجوی مارکسیست - لنینیست بر پایه سیاست اثر بخش برای مبارزه طبقه امپریالیسم آلمان - پیرامون طبقه کارگر متحد ساخت. باینجهت تجزیه حزب سوسیالیست متحده آلمان در زمینه اجرای سیاست اتحادها برای کمونیست‌ها و تمام نیروهای انقلابی جمهوری فدرال آلمان غربی اهمیت عظیم دارد.

رسالت ملی جمهوری دموکراتیک آلمان آنستکه با تمام قوا بکوشد تا دیگر از سرزمین آلمان جنگ بر نخیزد. معنای این سخن آنستکه در عین تحکیم جمهوری دموکراتیک آلمان و مبارزه علیه دغاوی بی‌ولیت بن در مورد انحصار حق نمایندگی تمام آلمانی‌ها و مبارزه علیه د کترین هالشتاین و علیه نئونازیسم و در راه خلع صلاح باید آن نیروهای سیاسی آلمان غربی را که برای همزیستی مسالمت‌آمیز با جمهوری دموکراتیک آلمان آمادگی دارند تقویت کرد. این سیاست جمهوری دموکراتیک آلمان نه تنها با منافع مردم آلمان بلکه با منافع تمام طلق اروپا مطابقت دارد و بتامین صلح و امنیت اروپا کمک میکند.

لنین و علوم طبیعی قرن ما

بونیفاتی کدروف

آکادمیسین شوروی

بطوریکه میدانیم لنین سیربیشرفت علوم طبیعی در آن خود را بدقت تعقیب میکرد و خود بهتعمیم فلسفی دستاورد های آن میپرداخت. ضمناً لنین میان این کار و وظائف پیکار جوانانه ای که در برابر آموزش انقلابی مارکسیستی قرار داشت یعنی هم وظیفه دفاع فعال از مارکسیسم درقبال حملات رویونیست های نوخاسته اردوگاه ماخسیم و سایر جریانهای فلسفی دشمن ماتریالیسم و هم وظیفه تکمیل آموزش مارکسوانگلس یا نتیجه گیریهای فلسفی از آخرین دستاورد های علم که رویونیست ها و دشمنان آشکار مارکسیسم سعی داشتند از آنها برای دعاوی خود استفاده کنند - پیوند محکم برقرار میساخت .

نتیجه گیریهای لنین در این زمینه در ایام ما نیز اهمیت مبرم خود را حفظ کرده است زیرا در این شرایط تاریخی نوین نیز ما در واقع با همان وظایفی روبرو هستیم که لنین با آن روبرو بود یعنی دفاع از مارکسیسم - لنینیسم درقبال حملات و تحریفات دشمنان مارکسیسم - لنینیسم و تکامل خلاق تئوری مارکسیستی از طریق تعمیم فلسفی آخرین دستاورد های اجتماعی ، اقتصادی و علمی و فنی جامعه بشری . برای چنین تعمیمی اکنون نیز مانند آغاز قرن کنونی ناگزیر باید برای دادن پاسخ های مشخص به سائلی که انقلاب کنونی علوم طبیعی در برابر فلسفه مطرح میسازد - به تجسس پرداخت .

انقلاب نوین در علوم طبیعی و مراحل آن

لنین وضع علوم طبیعی در آن ایام قرن نوزدهم تا آغاز قرن بیستم را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و خصائص مهم و مرحله جدید تکامل آنها را تشریح و توصیف کرد .
خصیصه مهم علوم طبیعی در آن زمان انقلاب جدیدی بود که در اواسط سالهای نود قرن نوزدهم در زمینه علوم طبیعی آغاز شده بود و تاکنون نیز ادامه دارد . در نتیجه کشف اشعه رونتگن ، الکترون ، تشعشعات رادیواکتیو ، پیدایش فیزیک کوانتا و تئوری نسبیت و سسایر دستاورد های عظیم فیزیک آن دوران تصورات قدیمی متافیزیک درباره اتم در هم ریخت . در آن زمان اتم را ذرات " نهائی " ماده یعنی ذرات " لایتجزی " و مطلقاً بسیط میدانستند و عناصر شیمیائی را صور غیر قابل تبدیل و تغییر ناپذیر ماده میدانستند . ولی کشفیات جدید نشان داد که اتم ها ساختمان بخرنج دارند و قابل شکستن و تجزیه پذیر هستند و عناصر شیمیائی میتوانند متقابلاً بیکدیگر بدل گردند . تصورات قدیمی درباره اینکه ماده یک جرم مکانیکی است و این جرم

هم خاصیت لایتفیر دارد و اینکه زمان و مکان اشکال خارجی مستقل از ماده متحرک و آنهم اشکال تغییر ناپذیر آن هستند و نیز تصورات قدیمی درباره انرژی و نور و پدیده های دیگر باطل از کار در آمدند و این امر موجب شد که تئوریها و مفاهیم قدیمی از بیخ و بن مورد تجدید نظر قرار گیرند و تئوریها و مفاهیم جدیدی که با نظریات سابق مطابقت نداشتند ، پدید آیند .

بر اساس تحلیلی که لنین از سیر تکامل فیزیک بعمل آورده است ، انقلاب نوین تمام علوم طبیعی قرن بیستم را میتوان به چند مرحله تقسیم کرد .

مرحله اول از پایان قرن نوزدهم تا اواسط سالهای بیستم قرن بیستم . این مرحله بر مدار تئوری الکترونی ماده در میزد و بر پایه این تئوری طرح تصویر جدید الکترومغناطیسی و فیزیکی جهان آغاز شد و جایگزین تصویر قدیمی آن یعنی تصویر مکانیکی گردید . این مرحله نیز مثل تمام انقلاب جدید علوم طبیعی از همان کشفیات آغاز شد و با ایجاد مدل اتمی بور که بر پایه تصورات کلاسیک درباره ذرات و خاصیت بگلی انحصالی ساختمان آنها استوار بود پایان یافت . مساعی بور و سایر فیزیسین های برجسته برای برانداختن تضاد میان این مدل و واقعیت موجود سرانجام کار را به بطلان نظریه الکترون بعنوان " ذره کلاسیک " منجر ساخت . معلوم شد که ساختمان الکترون ها نیز مانند فوتون ها از نظر دیالکتیک متضاد است یعنی در عین حال هم حالت موجی دارند و هم حالت جسمی (کورپوسکول) .

مرحله دوم انقلاب در اواسط سالهای بیستم قرن کنونی یعنی هنگام کشف مکانیک کوانتا آغاز شد . مکانیک کوانتا توأم با تئوری نسبیت که قبلاً وضع شده بود ، نظریات فیزیکی را درباره ماده و اشکال حرکت آن و نیز درباره خصلت قوانینی که پروسه های درون ذرات تابع آنند از بیخ و بن دگرگون ساخت . تصویر الکترومغناطیسی جهان که در آن هنگام کهنه شده و مهمتربیس مشخصات " نظریه کلاسیک " را محفوظ نگاه داشته بود ، جای خود را به نظریه نوین مبتنی بر مکانیک کوانتا و تئوری نسبیت داد . لنین که فقط آستان این مرحله جدید را دید نشان داد که در علوم طبیعی در ماهیت امر همان انقلاب نوینی که سر آغاز آنرا قبلاً تحلیل کرده بود ادامه دارد . لنین در مقاله " درباره اهمیت ماتریالیسم پیکارچو " (۱۹۲۲) سیر انقلاب علوم طبیعی را تحلیل کرد و نتیجه واحد کشفیات را از کشف رادیوم گرفته تا کشف تئوری نسبیت اینشتین مورد بررسی قرار داد . ضمناً لنین درباره اینشتین گفت که او یکی از بزرگترین دگرگون کنندگان علوم طبیعی است .

مرحله سوم انقلاب علوم طبیعی مرحله فیزیک هسته است . این مرحله با دستاوردهای فیزیک در سالهای سی ام از کشف فوترون تا تجزیه هسته های سنگین (هسته های اوران و غیره) تدارک شد . تجزیه هسته های سنگین در آستان دومین جنگ جهانی انجام گرفت و عصر نیروی اتمی را آغاز نهاد . این مرحله هنوز پایان نیافته ولی هم اکنون سواد مرحله بعدی هویدا شده و رورخ فیزیک در کمون ریخته ترین ذرات درون اتم (یعنی پروتون ، نوترون و غیره) و نیز سایر دستاوردهای برجسته علم معاصر درباره طبیعت زمین آنرا فراهم میسازد .

برای آنکه انقلاب علمی بتواند کاملاً با این مرحله از تکامل خود گام نهاد ، اندیشه های فیزیکی و مفاهیم نظریاتی لازم است که بتوانند با تصورات حاکم کنونی با همان قاطعیت قطع پیوند کنند که در گذشته تئوری تجزیه و تلاش ناشی از تشعشعات رادیواکتیو با مفاهیم اتم لا بتجزی و یا مکانیک کوانتا و تئوری نسبیت با تصورات کلاسیک درباره طبیعت ذرات درون اتم و خصلت زمان و مکان و قوانین فیزیکی آن زمان بطور قاطع مبارزگشت ناپذیر ، قطع پیوند کرده بودند .

نیگس مورگی قبل از مرگ خود اعلام کرد که باید در رشته تئوری ذرات درون اتم بطور قاطع

بر نظریات موجود فائق آمد . اومیگت در این زمینه " اندیشه جنون آمیز " جدیدی لازم است . سخن بر سر چنان اندیشه یا مفهومی بود که بتواند بنیاد نظریات موجود در این رشته را بشیوه انقلابی دگرگون سازد و به همین جهت برای این نظریات اصولا عجیب و غریب ، غیر عادی و غیر قابل قبول باشد و بالنتیجه اصطلاح عقل سلیم آنرا بی قاعده بپندارد .

بیهود نبود که لنین در پیشگویی خود میگفت که عقل انسان تا کنون عجایب و غرائب بسیار در طبیعت کشف کرده و درآینده از اینهم بیشتر کشف خواهد کرد و دامنه تسلط خود را بر طبیعت وسعت خواهد داد . ولی تمام این کشفیات فقط انعکاس روز بروز کا ملترا و قعیمت عینی در شعور انسان خواهد بود . سیر تکامل علوم طبیعی معاصر در هر گام صحت این پیشگویی لنین را تهنه ثبوت میرساند .

صحت پیشگوییهای لنین به ثبوت میرسد

لنین در آثار فلسفی خود اندیشه های جالبی را در باره علوم طبیعی و بویژه فیزیک مطرح ساخته است . از آن جمله است مثلا پیشگویی مشهور او در باره اینکه الکترون نیز مثل اتم لا پتناهی است و طبیعت را پایانی نیست . این پیشگویی بارها در مطبوعات تفسیر شده و اهمیت متدلوزیک عظیم کسب کرده است . در واقع پس از آنکه نظریه لا ی تجزی و لا یتغیر بودن اتم که هزاران سال دوام یافته بود از هم فروپاشید معمای چگونگی ساختمان ماده نمیتوانست در مراحل بکلی متضاد بایکدیگر داشته باشد :

یکی از آنها این بود که همان تصورات سابق که در باره اتم وجود داشت حالا ازام اتم بر ذرات کشف شده جدید یعنی بر الکترون ها منتقل گردد و عبارت دیگر الکترون ها لا یتغیر و مطلقا بسیط و " پایان یافته " شمرده شود و اعلام گردد که حالا دیگر نه اتم ها بلکه الکترون ها ذرات " نهائی " ماده هستند و با شناخت آنها کار شناخت تمام ماده به کمال خود میرسد و معلومات ما هم در باره جهان به همین الکترون ها پایان میدهد . بزعم این نظریه اشتباه تسلسلی گذشته دانشمندان در آن بود که بجای آنکه آخرین خشت بنای عالم را این ذرات فیزیکی مشخص بدانند چنین خاصیتی را به اتم ها نسبت میدادند و حال آنکه این خاصیت را گویا باید برای الکترون ها قائل شد . بدینسان اسلوب کهنه استدلال و نظریه سابق در باره خاصیت انفصالی ماده بجای خود باقی ماند . بسیاری از فیزیسمین ها پس از کشف الکترون و اثبات اینکه اتم ها (در قسمت جداری اتی خود) از الکترون ها ترکیب یافته اند این مراحل را پذیرفتند .

رامحل دوم در قطب مخالف آن قرار داشت بدین معنی که کشف الکترون ثابت میکرد که نظریات سابق در باره ذرات منفصل ماده از همان بنیاد نادرست است . کشفیات فیزیکی در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم نشان دادند که در طبیعت اصولا هیچگونه ذرات " نهائی " و مطلقا لا یتغیر و " پایان یافته " وجود ندارد و با این جهت تصورات " پایان پذیر بودن " و لا یتغیر بودن را که انقلابیون علوم طبیعی خط بطلان بر آنها کشیده است نمیتوان ازام اتم ها بر الکترون ها منتقل ساخت و این تصورات را از اصل باید مردود شمرد .

لنین این راه حل را پذیرفت و این بیگانه راه صحیح و بیگانه نتیجه گیری تشویریک صحیح و در عین حال بیگانه نتیجه گیری متدلوزیک عام از کشفیات انقلابی فیزیک آن زمان بود . اومیگت میسر :
 " . . . طبیعت و کوچکترین ذرات آن (و از آن جمله الکترون) را پایانی نیست . . . " . (جلد ۱۸ ، ص ۳۳۰) . باید دانست که در آن هنگام ونه سالهای زیادی پس از آن فیزیسمین ها هنوز اطلاع مستقیمی که بسود چنین نظریه ای در باره الکترون باشد در اختیار نداشتند و لنین

نتیجه‌گیری خود را بر پایه تحلیل دیالکتیک سیرعمومی تکامل مجموعه علم انجام داده بود و این نتیجه‌گیری یک پیش‌بینی شگرف علمی بود. ولی سخنان لنین مورد قبول همگان واقع نشد. الکترون را نقطه‌های مادی فاقد ساختمان درونی میدانستند و برای آنها فقط بمقدارنا چیز و محدود خواهی فیزیکی قائل بودند.

فقط در سالهای ۵۰ قرن کنونی بود که بر نظریه "پایان پذیر بودن" الکترون ضربت قاطع وارد آمد. فیزیسین‌ها بکمک آزمایشهای خود رسوخ در کمون ذرات درون اتم را آغاز کردند. بدینسان فیزیک معاصر پس از گذشت نیم قرن صحت پیشگویی لنین را بنحود رخشان تایید کرد و ثابت نمود که همین پیش‌بینی است که اکنون شاهراه تکامل تمام فیزیک ذرات درون اتم را تشکیل میدهد. البته نظریات نوین که بموجب آنها ذرات ماده ساختمان از پیش حاضر و آماده ندارند، بلکه خود در درون ذرات مرکب پدید می‌آیند و نا‌جود میگردند در تصوری مربوط به ساختمان ماده ممکن است نظریاتی خارق‌العاده و حتی غریب باشند. ولی این ذرات بخصوص به علت همین غریب‌بودن و خارق‌العاده بودن خویش است که صحت گفته‌های لنین را در باره عجایب کشفیات نوین علوم طبیعی بطور مقنع به ثبوت میرسانند.

این اواخر گاه از برخی از دانشمندان علوم طبیعی صداهائی بگوش میرسد مبنی بر اینکه فلسفه هیچ کمکی به علوم طبیعی نکرد و نمیتواند و گویا آثار لنین کهنه شده است و دیگر نمیتواند به دانشمندان معاصر کمک کند. مثالی که هم اکنون ذکر شد بی پایگی کامل این دعاوی را که یا از بی اطلاعی از ماهیت امر و یا از پشیدآوری علیه فلسفه ناشی میشود بروشنی نشان میدهد. البته لنین نمیتوانست و نه چنین قصدی داشت که برای حل مسائل ویژه فیزیکی و ساختن مدل اتم یا سایر مسائل نظیر آن طرق و شیوه‌های مشخص معین کند. لنین فیزیسین نبود و اصولاً چنین مسائلی هم نمیبرداخت ولی ضرورت برخورد اصولی و متدلوژیک مبتنی بر مواضع دیالکتیک ماتریالیستی و علوم طبیعی را که اکنون بویژه مورد توجه ماست، با چنان صراحت و عمقی مستدل ساخته است که امروز مهمترین کامیابها و دستاوردهای رشته مربوطه فیزیک اتمی و از جمله فیزیک ذرات درون اتم را میتوان در این سخنان لنین خلاصه کرد: "الکترون نیز مثل اتم لا یتناهی است و طبیعت و نیز کوچکترین ذرات آن را پایانی نیست".

در باره مراحل شناخت ماده

اندیشه جالب لنین در باره مراحل شناخت طبیعت با اندیشه او در باره پایان ناپذیر بودن الکترون پیوند مستقیم دارد. پس از کشف الکترون روشن شد که یکسلسله اشکال منفصل ماده وجود دارند که گویی در مراحل گوناگون یا سطوح گوناگونی از تکامل خود ماده هستند و مراحل گوناگون شناخت ماده توسط انسان نیز بهمین مراحل یا سطوح مقید و مشروط میگردد. الکترون و اتم در سطح از تکامل ماده هستند که متوالیه یکی از دیگری پدید میگردد (اتم از الکترون‌ها و بطوریکه بعد از معلوم شدن از هسته اتمی و الکترون‌ها پدید می‌آید). هر دو آنها در مرحله و مرحله را در راه شناخت ماده تشکیل میدهند که با دست یافتن بآنها در شناخت ماده فرا میرسد و حد جدیدی پدید میگردد که در عمق بیشتر قرار دارد. ولی بدیهیست که این حد نیز موقتی و گذراست و سپس شناخت ماده باز هم به سطحی در عمق بیشتر میرسد و با ادامه رسوخ علم در رکنه و کمون ماده سطح شناخت از اینهم به عمق بیشتر میرود. بدینسان پروسه شناخت بطور بی پایان تکامل خواهد یافت و پیوسته از سطح پیشین خود به سطح نوین و پیش از پیش عمیقتری خواهد رسید.

هر مرحله از تکامل علم در همان حال که حقیقت نسبی است هسته های جدیدی از مجموعه حقیقت مطلق را بدست میدهد زیرا میان حقیقت نسبی و حقیقت مطلق مرز غیر قابل عبور وجود ندارد. "از نقطه نظر ماتریالیسم معاصر یعنی مارکسیسم حد و نهائی نزدیک شدن دانائی ما به حقیقت عینی مطلق بمعوامل تاریخی مفید و مشروط میشود ولی وجود این حقیقت جنبه مطلق دارد

و این واقعیت نیز که ما بدان نزدیک میشویم مسلم است" (لنین ، جلد ۱۸ ، ص ۱۳۸) .

لنین میگفت: " این سخن که " ماده معدوم میشود " بمعنای معدوم شدن آن حدیست که دانش ما درباره ماده تا کنون بدان رسیده بود ولی دانش ما عمیقتر میشود . آن خواصی از ماده معدوم میشود که در گذشته مطلق و لا یتغیرو سرآغاز . . . بنظر میرسیدند ولی اکنون خواص نسبی ذاتی فقط برخی از حالات ماده از کار درآمده اند " (همانجا ، ص ۲۷۵) .

لنین خاطر نشان میساخت که: " ماهیت " اشیا " یا " جوهر " نیز نسبی است و فقط عمیقتر شدن شناخت انسان را در زمینه اعیان (ایزه ها - مترجم) منعکس میسازد و اگر در پیرو عمیق شناخت انسانی از اتم فراتر نمیرفت و امروز از الکترون و از اتر فراتر نمیروید ماتریالیسم دیالکتیک تاکید میکند که تمام این مراحل شناخت طبیعت که به نیروی دانش پیشرو انسان انجام گرفته است جنبه موقت و نسبی و تقریبی دارد " (همانجا ، ص ۲۷۷) (موجودیت اتر که لنین بدان اشاره میکند به ثبوت نرسید - مولف) .

این نظریه که انواع جداگانه و منفصل ماده عناصری از یک سیستم هستند که در درون سیستم بایکدیگر مرتبطند بر این نظریه مبتنی است که انواع منفصل ماده مراحل گوناگونی را در راه پایان ناپذیر شناخت تشکیل میدهند . بنابراین ماده را اینجا با رابطه متقابل میان نهایت (یعنی میان شکل جداگانه و منفصل ماده - الکترون ، اتم) و بی نهایت (یعنی زنجیره عمومی تمام این اشکال منفصل) روبرو هستیم . این نکته را لنین در " دفاتر فلسفی " خود بهمین نحو مطرح میسازد و رابطه متقابل میان نهایت و بی نهایت را بیان میکند و مینویسد این رابطه متقابل را " باید در مورد اتم ها نسبت به الکترون ها بکار بست ، بطور کلی در مورد بی پایان بودن ماده در جهت عمق . . . " (جلد ۲۹ ، ص ۱۰۰) .

نظریه کنونی درباره سطوح ساختمان بنیادی ماده شکل بیان مشخص اندیشه مربوط به مراحل گوناگون تکامل ماده کل (ف ، انگلس) و عبارت دیگر مراحل گوناگون راه پایان ناپذیر شناخت ماده توسط انسان است (لنین) .

این مسئله که انتقال از یک سطح به سطح دیگر واقع در عمق بیشتر در علم چگونه انجام میگردد شایان توجه خاص است . در این زمینه ممکنست وضعی پدید گردد که اسلوب های بررسی چگونگی سطحی که تا کنون بدان دسترسی حاصل شده است امکانات خود را بیایان رسانده باشند ولی برای بررسی سطحی که در عمق بیشتر قرار دارد و دسترسی بدان فقط تازه آغاز شده است اسلوب های جدید هماهنگ با وظایف این بررسی هنوز تنظیم نشده باشد . در یک چنین مرحله گذارتکامل علم - اسلوب صحیح عبارتست از توصیف چگونگی پدیده های نوینی که ماهیت آنها هنوز بحد کافی تشریح و روشن نشده است . لا ادریون (پیروان نظریه شناخت ناپذیر بودن جهان - آگنوستیک ها - توضیح مترجم) هنگام پیدایش چنین وضعی غالباً میکوشند این فکر را تلقین و تحمیل کنند که گویا این پدیده های نوین با اصلاً فاقد ماهیت هستند و یا علی الاصول شناخت ناپذیرند . مثلاً از تئوری " ترمودینامیک فورمل " برای " رد " ماتریالیسم استفاده شد : اوسوالد ، ماخ ، دوهم و سایرین باین کار پرداختند . لنین با استناد به اقوال هر تن مینویسد : " . . . این دانشمند

امکان غیرمادی بودن ماده را حتی قابل تصور هم نمیداند . صحت انرژیستیک برای فلاسفه انگیزه فرازماتریالیسم به ایدآلیسم را پدید آورد . ولی پژوهشگر علوم طبیعی صحت انرژیستیک را در هنگامی که فیزیسین ها میتوان گفت از اتم در ورشده و به الکترون نرسیده اند - وسیله مناسبی برای تشریح قوانین حرکت ماده میدانند * (جلد ۱۸ ، ص ۳۰۲) .

بدینسان لنین نظریه عمومی بسیار جالبی را طرح ریخته که برپایه درک چگونگی مراحل جداگانه پروسه شناخت و رابطه متقابل این مراحل بایکدیگر و عبارت دیگر برپایه درک طبیعت مجموعه این راه پایان ناپذیر شناخت و نیز برپایه آن اسلوبهای علمی پژوهش عین (ابژه) فیزیکی استوار است که در مراحل گوناگون تکامل شناخت پدید میگردند .

حاملین مادی خاصیت ها

این مسئله همواره در علوم طبیعی غیرآلی جای مهمی را اشغال میکرد و در سالهای اخیر در زیستشناسی نیز مباحثات شدیدی را موجب گردید . ضمنا کسانیکه برای وراثت حاملین مادی قائل نبودند اغلب به براهینی استناد میورزیدند که با علم الفتنی نداشت . لنین مدتها پیش از آنکه این مسئله در علوم طبیعی معاصر بحث های داغ بوجود آورد بآن پاسخ اصولی داد و خاطر نشان ساخت که ما از کسو با ماده ای روبرو هستیم که استعداد احساس ندارد و از سوی دیگر ماده ای را می بینیم که استعداد احساس دارد ولی مثل ماده اولی از همان اتم ها (والکترون ها) ترکیب یافته است .

پس ذرات واحدی از ماده بسبب آنکه ترکیب آنها بایکدیگر بشیوه های گوناگون صورت گرفته است (اصولا تفاوت میان هر دو ماده - هم ماده دارای استعداد احساس و هم ماده فاقد استعداد احساس - در این زمینه فقط در همین اختلاف شیوه ترکیب آنها میتواند باشد) در یک مورد خاصیت معین (استعداد احساس) ماده را پدید میآورند و در مورد دیگر ماده را فاقد این خاصیت میسازند .

بموجب نظری که لنین در باره این مسئله مطرح میسازد در نتیجه ترکیب متفاوت دسته معین و واحدی از اتمها یک جاندار خواصی از خود نشان میدهد که ترکیب دیگر همین اتم ها فاقد آنست البته لنین متوجه بود که این مسئله هنوز از طریق پژوهش های آزمایشی علوم طبیعی بطور مشخص حل نشده است ولی او برای طرح اصولی مسئله اهمیت فراوان قائل بود و میگفت : باید تجسس کرد و روشن ساخت که میان ماده واجد این خواص یا این استعداد و ماده ای که این خواص و این استعداد را از خود نشان نمیدهد در شرایطی که هر دو آنها از اتمها یا الکترون های واحدی ترکیب یافته اند چه رابطه و تناسبی وجود دارد (جلد ۱۸ ، ص ۴۰) . لنین با این رهنمود یگانه راه صحیح بررسی این مسئله را در مجموع آن و از جمله در مورد وراثت نشان داده است . هم فیزیولوژی و هم تمام زیست شناسی و از جمله زیست شناسی مولکولار ربویژه در ۱۰ - ۱۵ سال اخیر این راه را در پیش گرفتند .

بحران علوم طبیعی و رفع آن

در آغاز قرن کنونی فلسفه ارتجاعی میکوشید از پیشرفت علم و درگونی انقلابی بزرگی که در نتیجه کشفیات عظیم فیزیکی در مجموعه سیستم مفاهیم علم پدید آمده بود بسود خود استفاده کند . وقتی در هم ریختن تصورات کهنه متافیزیکی و مکانیکی در باره ماده و ذرات و خواص و حرکت ماده و انواع قانونمند بهای طبیعت آغاز شد ایدآلیست ها مدعی شدند که همراه با متافیزیک

و مکانیسیسم بنای ماتریالیسم نیز در هم فرو میریزد و ماتریالیسم به ورشکستگی محکوم شده است . شکستگان ب ماتریالیسم را با استناد به کشفیات نوین فیزیک که بزعم آنها گویا ثابت میگرد که " ماده معدوم شده است " و حالا دیگر حرکت " خالص " یعنی حرکت تغییر عادی فارغ از هرگونه بنیاد مادی وجود دارد و غیره و غیره " مستدل میساختند .

تلاشهایی که مرتجعین بکار میبردند تا ماتریالیسم را از عرصه علوم طبیعی طرد کنند و اید آلیسم و آگنوستیسیسم (نظریه لا اد ریت یعنی شناخت ناپذیر بودن جهان) را جایگزین آن سازند وضع بسیار دشوار پیدا آورد و فیزیک را با مشکلات متد ولوژیک و تضاد های حاد روبرو ساخت . تغییرات نسبی جرم بعنوان معدوم شدن جرم و همراه با آن معدوم شدن ماده تفسیر میشد . خروج مقدار بظا هرناسجد و انرژی بهنگام تشعشع و تجزیه رادیواکتیو بعنوان پیدایش انرژی از نیستی تلقی میگردید . وجود الکترون ها را در ساختن اتم گواهی بر اثبات این دعوی جلوه میدادند که گویا ماده به نیروی برق (الکتریسته) مختوم میگردد . بر چنین بنیاد متدولوژیک کاذبی ایجاد ثوری های فیزیکی صحیح و طرح فرضیات علمی ثمر آور و بررسی ثوریک فیزیک نوین دشوار بود . اید آلیسم بشیوه همیشگی خود مانع یافتن راه صحیح برای طرح و بطریق اولی حل مسائل ناشی از پیدایش انقلاب در علوم طبیعی میگردد و ضمناً این مسائل فقط جنبه صرفاً فلسفی نداشتند بلکه مسائل عمومی ثوریک نیز بودند .

لنین پیدایش این دشواریها را در فیزیک که فلسفه اید آلیستی از آن سو استفاده میکرد بحران فیزیک نامید و ماهیت این بحران را در ترکیب دو عامل کاملاً متناقض با یکدیگر میدانست : یکی فروپاشیدن ارکان قوانین و اصول اساسی کهنه در نتیجه پیشرفت تخروشان علم و دیگری استفاده ایکه اید آلیست ها و اولاد ریون از این فروپاشیدگی برای پیشرفت مبارزه خود علیه ماتریالیسم میکردند . این فروپاشیدگی بهیچوجه شکست خود علم و یا بازماندن آن از پیشروی و تکامل نبود بلکه برعکس اید آلیسم درست از همان طرفی ترین دستاورد های علوم مهمترین کشفیات موجود انقلاب علمی بود که طفیلی و ابربرادانه حیات خود خوراک میگرفت . بهمین جهت بحران مزبور نموداری از پیشرفت سریع علم بود . تصورات و کشفیات نوین که غالباً بسیار عجیب و غریب مینمودند در دید اول با نظریات مورد قبول همگان ناجور میآمدند و اید آلیست ها هم از همین امر استفاده میکردند .

بحران علوم طبیعی نیز مثل خود انقلاب نوین علوم طبیعی که این بحران را پدید آورده بود یکسلسله مراحل تاریخی پیمود . پیدایش این مراحل به عوامل زیرین بستگی داشت : نخست نوع آن مکتب فلسفی که اید آلیسم هنگام تعرض بر ماتریالیسم در پیش صحنه مبارزه قرار میداد و دوم چگونگی آن مسائل مشخص علوم طبیعی و بویژه مسائل فیزیکی که انقلاب علمی در لحظه معین بمقیاس وسیع در عرصه فلسفه مطرح میساخت .

در نخستین مرحله انقلاب نوین علوم طبیعی مکتبی که از دستاورد های فیزیک بسود خود بهره میبرد داشت بطور عمد ماخسیم (یا پوزیتیویسم) بود که یکی از انواع اید آلیسم ز هنی آشفته و سرد رگم است . ماخیست ها و نزد یکان آنها یعنی پیروان ثوری انرژتیک (انرژتیسیم - ثوری اید آلیستی که با آمپیریوکریتیسیسم بستگی نزدیک دارد . بموجب این ثوری تمام پدیده ها عالم مادی و روانی را آورد تاثیر متقابل انواع گوناگون انرژی هستند و ضمناً انرژی بزعم پیروان این نظریه قاشم بالذات و فارغ از هرگونه بنیاد مادی است - توضیح مترجم) ضریب عمد ه خود را بر نظریه واقعیت عینی وجود اتم ها و مولکول ها بعنوان ذرات ماده - وارد میساختند . ولی این

مکتب در آغاز سالهای دهه بیستم با شکست سخت روبرو شد ، بدینمعنی که واقعیت عینی وجود اتم و مولکول و نیز سایر ذرات منفصل ماده (الکترون ، ذرات کوانتوم ، ایون و غیره) چنان مقنع و متکذیب ناپذیر به ثبوت رسید که هر کس در وجود آنها تردید میکرد فقط با متسخنر دانشمندان روبرو میشد . سالهای دهه هفتاد کنونی با پیروزی درخشان ماتریالیسم ——— آمپیریوگنیتیسیسم و انترتیسیم گذشت . نقطه اوج پویه ظفرنمون ماتریالیسم در عرصه فلسفه طرح ریزی مدل اتم بر اساس جدول عناصر مندلیف بود . پیشگویی ها و کشف بعدی عناصر جدید شیمیائی و از جمله پروتاکتینیوم (از فلزات رادیواکتیو) و هافنیوم (یا سلتیوم — از فلزات نادر که جسم بسیط) دارد . (توضیح مترجم) — ثابت کرد که ماتریالیسم راه صحیح را به علوم طبیعی نشان داده است .

مرحله دوم انقلاب نوین علوم طبیعی بنوبه خود مرحله جدیدی در بحران علوم طبیعی در کشورهای غربی پدید آورد . این بار تئوری نسبیت و مکانیک کوانتا آماج تحریفات و واژگون سازی های ایدالیستی قرار گرفتند و حال آنکه این تئوری ها بخودی خود البته هیچگونه خصلت ایدالیستی نداشتند و برعکس اصول اساسی دیالکتیک ماتریالیستی را تایید میکردند . برای آنکه از این تئوری ها بسود ایدالیسم نتیجه گیری شود دعوی شد که اصل علیت با شکست مواجه گردیده است (و حال آنکه در این تئوری ها سخن بر سر کوه بینی و محدودیت اصل علیت مکانیکی و انطباق ناپذیر بودن آن بر عرصه ذرات بود) . برای زمان و مکان مفهوم ایدالیستی ذهنی قائل شدند . تاثیر متقابل ذهن (سوژه) و عین (ایزه) هنگام بررسی ذرات درون اتم به مفهوم انفصال ناپذیر بودن آنها از یکدیگر تلقی گردید و اینجهت برای ادوات فیزیکی در نتیجه تفسیرهای کاذب نقش معرفتی قائل گشتند .

براین اساس بحران فیزیک (بار دیگر یاد آور میشویم که این بحران فقط به مفهوم متدولوژیک است که در بالا بیان اشاره شد) در مرحله دوم گسترش خود نتیجه استفاده طفیلی گرانمای بود که مکتب جدید ایدالیسم ذهنی (نئوماخیسم و نئوپوزیتیویسم) از دستاورد های علمی ریح دوم قرن بیستم بعمل میآورد . در نیمه قرن کنونی این مکتب درست در همان رشته ای از فیزیک که در آن به شکفتگی خاص خود رسیده و سالها بود در زمینه تحریف و واژگون سازی آن تخصص کسب کرده بود یعنی در رشته فیزیک کوانتا با شکست روبرو شد . در آغاز نیمه دوم قرن بیستم فیزیسین های بزرگی که قبلا از نظریات نئوپوزیتیویستی پیروی میکردند از ایدالیسم ذهنی بگلی روی بر تافتند و مواضع کنونی را در فلسفه اتخاذ کردند : لوثی در پرویل موضع ماتریالیسم را پذیرفت همی زنگ به نظریه افلاطون یعنی ایدالیسم عینی متمایل شد ولی در پیروی از این مشی پیگیر نیست ، بورتیز در سالهای آخر حیات خود عملا از یکسلسله از احکام ذهنی سابق دستکشید . در این مرحله نیز مانند مرحله اول تعرض ایدالیسم بر ماتریالیسم به شکست آن پایان یافت ، ماتریالیسم در عرصه فیزیک پیروزی جدیدی برای ایدالیسم بدست آورد .

در سالهای سی ام و چهلیم در عرصه فیزیک هسته ای به علت خصلت میحث مورد بررسی و هد ف های علمی استفاده از آن در کشورهای غربی مکتب جدیدی بنام نئوانترتیسیم به پیش صحنه آمد . این مکتب میکوشید " ثابت کند " که گویا کشف شیوه های استفاده فنی از انرژی اتمی گواهی است بر " اثبات " تجربی تبدیل ماده (و عبارت در قیقت تبدیل جرم) به انرژی . در نیمه قون بیستم این نظریه معمول نیز رد شد و این کار از جمله در پروتوالیفات و کارهای و اویل فیزیسین فقید شوروی انجام گرفت .

نمونه بارز اینکه ایدالیسم چگونه در علوم طبیعی آشفته فکری پدید میآورد و ماتریالیسم راه

صحیح بآن نشان می‌دهد ، تاریخ ایجاد فرضیه نوترینواست . مکشوف شد که هسته هنگام تجزیه و تشعشع اشعه بتا بطور متوسط تقریباً د برابر نیروی که الکترون ها هنگام برون جهیدن از آن با خود می‌برند (اشعه بتا) انرژی از دست می‌دهد . بلافاصله پس از این کشف ، این فرض باب طبع فلسفه ایدآلیستی مطرح شد که نیمه دیگر انرژی صاف و ساد معدوم می‌شود . اگر چنین فرضی در علم تأیید می‌شد طبیعی بود که هیچگونه انگیزه ای برای یافتن علل دیگر بمنظور توضیح این پدیده باقی نمی‌ماند .

پائولی ، فیزیسین سوئیس با اینکه خود به نئوپوزیتیویسم گرایش داشت در مقابل این فرض ، فرضیه دیگری که صرفاً ماتریالیستی بود مطرح ساخت و گفت بخش نامکشوف انرژی از دست رفته هسته را در آشناسناخته ماده نوترینو با خود می‌برند . پائولی استدلالش این بود که نوترینو بار الکتریکی و جرم ندارد (و یا اینکه جرمش بسیار ناچیز است) و باین جهت عجالاً وسائلی برای کشف آنها بطور مستقیم و از طریق آزمایش موجود نیست . ولی موجودیت آنها را از نظر تئوریک میتوان و باید پذیرفت .

فرضیه نوترینو در رشته فیزیک اتمی نقش بسیار مهمی بازی کرد . بدون این فرضیه پدیده‌های سلسله از بخش های علوم معاصر غیر میسر بود . شکست ایدآلیسم و پیروزی ماتریالیسم در اینجا چنان عیان است که تاریخچه نوترینو را میتوان تحقق آشکار این سخنان لنین دانست که :

" ماتریالیسم مسئله‌ای را که هنوز حل نشده بطور روشن مطرح می‌سازد و بدینسان برای حل آن و برای پژوهش تجربی آن انگیزه بوجود می‌آورد " و حال آنکه ایدالیسم " . . . مسئله را لوٹ میکند و گمراهی بوجود می‌آورد " . (لنین ، جلد ۱۸ ، ص ۴۰) .

اتحاد فلاسفه و دانشمندان علوم طبیعی

برای پیشرفت ثمرآفرین علم معاصر باید میان فلاسفه مارکسیست و دانشمندان علوم طبیعی اتحاد محکم و خلاق برقرار گردد . این اتحاد یکی از اندیشه‌های عمده و بیا خود اندیشه عمده ایست که لنین در مقاله خود تحت عنوان " درباره اهمیت ماتریالیسم بپکار جو " مطرح ساخته است . در این مقاله از جمله گفته می‌شود که : " دانشمندان علوم طبیعی در دوران کنونی در تفسیر ماتریالیستی دیالکتیک هگل برای آن مسائل فلسفی که انقلاب علوم طبیعی مطرح می‌سازد و روشن فکران ستایشگر بورژوازی در برخورد با آن با ارتجاع " آمیخته می‌شوند " ، پاسخهای لازم را خواهند یافت . (چنانچه قادر به تفحص باشند و چنانچه ما یاد بگیریم که چگونه باید با آنها کمک کرد) " (جلد ۴۵ ، ص ۳۱) .

این اصل پایه اتحاد میان فلاسفه و دانشمندان علوم طبیعی را تشکیل می‌دهد . نمیتوان دانشمندان علوم طبیعی را در قبال اشتباهات فلسفی آنان شلاقی مورد حمله قرار داد و انواع گناهان فلسفی را بآنان نسبت داد . بلکه باید با شکیبائی و دلسوزی و بویژه دوستانه و رفیقانه کنه مطلب را برای آنها روشن ساخت و اندیشه آنها را براه صحیح سوق داد و از اشتباهات محتمل بربحزداشت . زیرا سخن بر سر اتحاد است ؛ نه تبعیت اداری دانشمندان علوم طبیعی از فلاسفه .

لنین خود در این زمینه سرمشق درخشان بود . آ . ک . تیمیریازف ، فرزند دانشمند کبیرک آ . تیمیریازف مقاله ای در باره تئوری نسبیت بچاپ رساند . این مقاله او از بسیاری جهات نادرست بود و آشکارا صیغه پوزیتیویسم داشت . مولف با استناد به لنین بدون آنکه گفته های لنین را درک کرده باشد ماتریالیسم خود بخودی دانشمندان علوم طبیعی را می‌ستود و

ادعا میکرد که این ماتریالیسم و اسلوب تجربی آن میتواند مواضع ماتریالیستی را در علوم طبیعی تامین کند و این علوم را از تاخوت تا زاید آلیسم مصون دارد. T. K. تیریا زف در عین حال تئوری نسبت رانفی میکرد و آنسرا در رشدن از تجربه و آزمایش که بزعم او خصلت اید آلیستی تئوری نسبت را ثابت میکرد ، میدانست .

لنین انتشار مقاله این دانشمند را در مجله فلسفی " در زیر پرچم مارکسیسم " تهنیت گفت و آنرا وثیقه ای دانست برای آنکه مجله بتواند اتحاد با دانشمندان علوم طبیعی متمایل به ماتریالیسم و آماده برای طرح آشکار ویی با کانه مسائل ماتریالیسم را عملی سازد .

و اما در مورد اشتباهات T. K. تیریا زف لنین بدو ن آنکه رسماً با آنها اشاره کند ، این اشتباهات را بکمک مجموعه محتوی مقاله خود " درباره اهمیت ماتریالیسم پیکار جو " عملاً روشن میکند و با استحکام و قاطعیت ثابت مینماید که هیچیک از علوم طبیعی و هیچ ماتریالیسمی بدو ن تحلیل فلسفی جدی نمیتواند در مبارزه علیه مهاجم اندیشه های بورژوائی و علیه جهان بینی بورژوائی پا برجایماند . این کار بطریق اولی از عهد ه ماتریالیسم خود بخودی یعنی ماتریالیسم ناپیگیرود رک نشده ساخته نخواهد بود .

بدینسان لنین با توضیحات و توضیحات مشخص خود بدانشمندان علوم طبیعی کمک میکرد تا براه صحیح هدایت شوند و میدقتی ها و اشتباهات فلسفی خود را بر طرف سازند . لنین در همان حال که اشتباهات آنان و خطرات این اشتباهات را با نهایت احتیاط و از روی دلسوزی و علاقه توضیح میداد ، دقت کامل داشت که گفته هایش برای شخصیت کسی که میخواست با او کمک کند برخوردار نباشد . این نحوه رفتار با فلاسفه دانشمندان علوم طبیعی را باید از لنین آموخت . اکنون در اتحاد شوروی و یک سلسله از کشورهای سوسیالیستی دیگر برای تحقق و صیای لنین درباره برقراری اتحاد میان فلاسفه مارکسیست و دانشمندان علوم طبیعی معاصر کار فراوان انجام میگردد . تالیفات جمعی بسیاری انتشار یافته که در آنها دانشمندان علوم طبیعی و فلاسفه مارکسیست دست بدست یکدیگر با تشریک مساعی خلاق مسائل مشخص فلسفی و تئوریک علوم طبیعی معاصر را که به رشته های جداگانه این علوم منحصر نمیشود و جوانب متد و لوژیک و نیز منطق تکامل این علوم و مبارزه در راه حل ماتریالیستی مسائل فلسفی ناشی از پیشرفت روز افزون انقلاب علمی را نیز در بر میگیرد مورد بررسی قرار میدهند . یکی از نمونه های این تالیفات دوره خنسد جلدی " ماتریالیسم دیالکتیک و علوم طبیعی معاصر " است که با شرکت جمعی از دانشمندان تهیه شده و از سال ۱۹۶۲ در مسکو آغاز انتشار نهاده است . این اثر با مساعی مشترک فلاسفه و دانشمندان علوم طبیعی تدوین شده است . آثار دیگری هم انتشار یافته که در آنها مسائل فلسفی سیبرنتیک ، فیزیک ذرات درون اتم ، زیست شناسی و زمین شناسی و غیره تشریح شده است .

در تحکیم و توسعه اتحاد فلاسفه و دانشمندان علوم طبیعی کنفرانسهای وسیع و سمپوزیوم هائی که در بسیاری از کشورهای برای بررسی مسائل فلسفی و متد و لوژیک مجموعه علوم طبیعی و نیز رشته های جداگانه آن تشکیل میشود و دانشمندان رشته های مختلف در آن شرکت میکنند نقش بسیار بزرگ بازی میکنند .

برای بررسی و طرح ریزی مسائل فلسفی علوم طبیعی معاصر شکل بسیار جالب و شمرخسش دیگری راهم میتوان یاد آورد که سمینارهای با اصطلاح متد و لوژیک است . این سمینارها در بسیاری از موسسات علمی و آموزشگاه های عالی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی بطور

مرتب همه ساله تشکیل میشود و در يك محیط رفیقانه و سرشار از کار جدی گاه مسائل فلسفی بسیار در شواروپیچیده مربوط به رشته های مختلف علوم طبیعی مورد بررسی و شور و قرار میگردد .
چنین است طرق مشخص تحقق و صیای لنین در زمینه اتحاد محکم و پایداری میان فلاسفه مارکسیست و دانشمندان علوم طبیعی .

تأثیر لنین در زندگی ما

پرسشنامه مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم"

در سال ۱۹۲۰ جنبش جهانی کمونیستی هنگامیکه هنوز در آن جوانی خود را میگذرانند پنجاهمین سالروز تولد لنین را برگزار کرد . از نمایندگان در همین کنگره انترناسیونال کمونیستی که در تابستان سال ۱۹۲۰ تشکیل شده بود سؤال شد که درباره لنین چه نظری دارند . پاسخ نمایندگان باین پرسش بصورت آلبوم مهبجی تحت عنوان "نظر نمایندگان کنگره درباره رفیق لنین" انتشار یافت .

کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری که از ۱۷ تا ۱۸ ژوئن سال ۱۹۶۹ در سکوچریا داشت با توافق آراء بیامی تحت عنوان "درباره صدمین سالروز تولد ولا دیمیر ایلیچ لنین" تصویب کرد . در این پیام نقش عظیم پیشوای طبقه کارگر جهان در امر دگرگونی های اجتماعی - تاریخی قرن بیستم تشریح شده است . هیئت تحریریه مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" در آستان صدمین سالروز تولد لنین از خوانندگان خود تقاضا دارد به سئوالات زیر که تحت عنوان "پرسشنامه لنینی" تنظیم شده است پاسخ گویند :

— شما از چه وقت و چگونه با تالیفات لنین آشنا شده اید و هنگام مطالعه آثار لنین چه چیز

بیش از همه در شما تأثیر بخشیده است ؟

— مطالعه آثار لنین چه نقشی در زندگی شما داشته است ؟

— کدامیک از جوانب شخصیت لنین را بیش از همه نیرومند میدانید ؟

— واقعه ای از زندگی لنین را که بیش از همه در زندگی شما تأثیر داشته است نام ببرید .

— کدامیک از مسائل عدیده ای که لنین طرح و حل کرده است فکر شما را بخصوص بخود

مشغول میدارد ؟ صدمین سالروز تولد ولا دیمیر ایلیچ لنین را به چه وسیله ای برگزار خواهید

کرد ؟

پاسخ شما باین پرسش ها در صفحات مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" درج خواهد

شد و سپس بصورت کتاب جداگانه ای انتشار خواهد یافت .

در همین حال ما از شما تقاضا داریم اسناد و مدارک مربوط به تدارک و برگزاری صدمین سالروز

تولد لنین را برای مجله ما بفرستید .

هنگام ارسال پاسخ نام خانوادگی و اطلاعات لازم مربوط به خودتان را (سال تولد

وضع اجتماعی و در صورت امکان آدرس) فراموش نفرمائید .

پاسخهای خود را باین آدرس ارسال دارید : جمهوری سوسیالیستی چکوسلواکی

PRAG 6, Takurova, 3

اداره مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" .

نبوغ لنین در زمینه انقلاب و دولتمداری

آناستاس میکویان

رجل حزبی و دولتی اتحاد شوروی

در باره ولادیمیر ایلیچ لنین پژوهش‌های بسیار انجام گرفته و کتب و مقالات بسیار نوشته شده است. مقاله حاضر فقط حاوی اندیشه‌هایی است که هنگام یادآوری حوادث و وقایع در روان فعالیت لنین برای انسان پدید می‌آید.

چمچیزی در لنین، این انقلابی و دانشمند و رجل دولتی، پیش از همه انسان را می‌پسند و مفتون خود می‌سازد؟

بنظر من پیش از هر چیز قدرت پیش‌بینی لنین، پیش‌بینی اینکه حوادث زندگی اجتماعی در آینده چگونه تکامل خواهند یافت، درجه جهتی پیش‌خواهند رفت، احزاب مختلف دست خوش چه تحولاتی خواهند شد و غیره. این قدرت پیش‌بینی را نباید فقط نتیجه قریحه ذاتی یک انسان نابغه دانست. پیش‌بینی‌های لنین شمره کار عظیم و خستگی‌ناپذیر او بود. این پیش‌بینی‌ها هم زائیده استعداد یک فرد انقلابی و هم نتیجه قریحه دانشمندی بود که می‌توانست پدیده‌های حیات اجتماعی را تجزیه و تحلیل کند و از آنها به نتایج درست برسد.

و اما لنین بجهت‌وسيله و با کدام افزارها این کار موفق می‌شد؟ لنین به تعالیم مارکس و انگلس مجهز بود، بر اسلوب دیالکتیک ماتریالیستی تسلط کامل داشت و آنرا موافق شرایط جدید به‌سبب میداد و تکامل می‌بخشید. اسلوب دیالکتیک ماتریالیستی بهترین وسیله بی‌بردن به‌ماهیت پدیده‌ها و گرایش‌های تعیین‌کننده تکامل زندگی اجتماعی است. ولادیمیر ایلیچ لنین در جریان بررسی پدیده‌های اجتماعی با مشعل تئوری علمی راه‌عمل را روشن می‌ساخت و صحت تئوری را در بوته عمل و تجربه واری می‌کرد. استنتاجات لنین به غنای تئوری می‌افزود. از اینجاست که چرخ حوادث غالباً "برادر لنین" می‌گشت - بدان گونه که او پیش‌بینی می‌کرد.

لنین هرگز سخنان پر زرق و برق میان‌تهی بکار نمی‌برد. این کار با سرشت لنین ناساز بود. لنین نتیجه‌گیری‌های اندیشمند علمی می‌کرد و قدرت پیش‌بینی داشت.

لنین در سال ۱۹۰۲ فقط با این اکتفا نمی‌کرد که "... سازمانی از انقلابیون به‌ماید هید تا ما روسیه را در گروگن کنیم!"، بلکه بیماری هم‌زمان خود حزب طراز نوین، حزب کمونیست‌ها را نیز پایه‌گذاری کرد.

چرا این حزب، حزب طراز نوین بود؟ برای آنکه از یک‌یک اعضا خود نه فقط خواستار

ایمان راسخ و وفای بی پایان نسبت به کمونیسم بود ، بلکه از آنان میطلبید که در راه حزب بکوشند و توده های زحمتکش را بدنیال حزب بکشانند و جان در کف در راه انقلاب مبارزه کنند .

حزب کوچکی که در او ان ماه مارس ۱۹۱۷ فقط در حدود ۲۴ هزار عضو داشت ، پس از شش ماه عده اعضای آن به ۳۵۰ هزار نفر بالغ گردید و در پیشاپیش توده های کارگران و دهقانان قرار گرفت و این توده را رهبری کرد و در کشوری با ۱۵۰ میلیون جمعیت پیروزی بدست آورد .
عده قربانیان این حزب در دوران استبداد تزاری بیش از حد تصور است . این حزب در شرایط فشار و بیدادگری باور نکردنی فعالیت میکرد .

پس از ۱۵ ساله ۱۰ ، در اکتبر سال ۱۹۱۷ پیش بینی لنین تحقق یافت . روسیه زیر و رو شد و گرد و نه تاریخ جامعه بشری در راه نو ، در راه سوسیالیسم بحرکت درآمد .

لنین حملات اپورتونیست های گوناگون را علیه مارکسیسم دفع میکرد و زهدیده های نویسن تکامل اجتماعی برای اثبات صحت آموزش مارکسیسم ماهرانه استفاده مینمود .
لنین انقلابی در عین حال دانشمندی بود که علم را فقط بخاطر علم نمیخواست ، بلکه آنرا بزرگترین سلاح مبارزه انقلابی میدانست . زمانی که لنین میدید که رسوخ فلسفه ایدئالیستی در صفوف حزب ، به حزب زیان میرساند و این رشته دانش به عرصه عده مبارزه درون حزبی بدل شده است فعلا نه به مطالعه آثار فلسفی و مذاقه در مهمترین کشفیات جدید علوم طبیعی پرداخت . آثار فلسفی لنین نه فقط از مارکسیسم دفاع میکرد ، بلکه گام تازه ای در تکامل فلسفه مارکسیستی بود .
کائوتسکی میگفت که نظریات فلسفی گویا کار خصوصی عضو حزب است و حزب نباید در آن دخالت نماید . ولی برای لنین جدائی فلسفه از سیاست قابل تصور نبود .

لنین در مقاله کوچک خود تحت عنوان " درباره شمار ایالات متحدہ اروپا " (۱۹۱۵) اندیشه های داهیانہ ای بیان داشت که همچون آذرخش در آسمان تاریخ از همان انقلابیون را روشن ساخت : لنین موکدا میگفت که پیروزی سوسیالیسم ابتدا در گروه کوچکی از کشورهای وحتسی فقط در یک کشور جداگانہ میسر است و انقلاب سپس گسترش بیشتری یابد و سایر کشورهای را در بر میگردد .
زمانیکه لنین میگفت انقلاب سوسیالیستی در یک کشور امکان پذیر است ، روسیه را در نظر داشت . روسیه بیش از سایر کشورهای برای تحقق این امکان آمادگی داشت . لنین روسیه را بهتر از هر کس دیگر میشناخت و این یکی از موارد نادری است که واقعیت را از دور بهتر از نزدیک میتوان دید . لنین که در آن هنگام در سوئیس بسر میبرد ، بهتر از کسانی که در روسیه بودند نبض حیات اجتماعی روسیه را احساس میکرد و تشدید تضاد های راکه جامعه روسیه را از هم میدرید ، مشاهده مینمود . نیوغ لنین در همین است .

وهنگامیکه در فوریه سال ۱۹۱۷ حکومت معلقه در روسیه سرتنگون شد ، لنین این فکر را در مغز خود حاضر و آماده داشت که امکان اینکه روسیه حتما باید نخستین کشور سوسیالیستی باشد ، بزودی جامه عمل خواهد پوشید .

چهار نامه ای که لنین پیش از بازگشت خود به روسیه نوشته بود و بنام " نامه هایی از دور " مشهور است ، موبد این امر میباشد (سرآغاز نامه پنجمی هم که تا زمانہ مانده اکنون در دستاست) .
در این نامه ها این نظریات بیان شده است که در روسیه انقلاب بورژوازی پیروز شده است ، ولی این فقط مرحله آغاز است و اکنون نوبت مرحله دوم انقلاب یعنی انقلاب سوسیالیستی فرارسیده است .

هر چند باور نکردنی بنظر آید ، ولی این واقعیتی است که از این چهار نامه که لنین برای انتشار در ارگان مرکزی حزب در پتر وگرا د نوشته بود ، فقط نامه اول آنهم باختصار و با تفسیر برخی نکات مهم آن انتشار یافت . نامه های بعدی نیز اصلا در زمان حیات لنین منتشر نشدند . و ایمن

تصادفی نبود . . .

من در آن هنگام مارکسیست جوانی بودم که در تقفازکا میگردم و شیوه تفکر آنروزی محافظ حزبی را بخاطر دارم . اکتار مادرحول شعارهای انقلاب سال ۱۹۰۵ در میزد . نه در مرکز و نه در نواحی دیگر باین مطلب پی نبرده بودند که پس از انقلاب بورژوا - دموکراتیک ماه فوریه میتوان بید رنگ به انقلاب سوسیالیستی پرداخت . باین روشی روزنامه های بلشویکی آنزمان بسهولت میتوان باین واقعیت پی برد ، در نتیجه این امر گرایش در جهت نزدیکی بامنشویک ها پدید آمده بود . در برخی شهرها عملاً بامنشویکها اتحاد انجام گرفته بود .

فقط مراجعت لنین از مهاجرت به تزلزل و دودلی در زمینه تئوری و عمل در حزب پایان داد لنین در متینگ که در سوم فوریه (۱۶ فوریه به تقویم جدید) در مقابل ایستگاه راه آهن فنلاند در ریتروگراد برگزار شد ، با قاطعیت اعلام داشت : مرحله اول انقلاب به پایان رسیده ، باید به مرحله دوم آن یعنی انقلاب سوسیالیستی گام نهاد . این فکر که سپس در تزه های معروف به " تزه های آوریل " بسط یافت و مستدل گردید ، نتیجه تجزیه و تحلیل همه جانبه واقعیت روسیه پس از سقوط تزاریسیم بود و رشد محسوس صنایع کشور ، تمرکز تولید و سرمایه ، پیدایش انحصارات و کنسرن ها را که به پدید آمدن مراکز نیرومند پرولتری منجر شد ، منعکس میساخت . پتروگراد ، مسکو ، نیاس ، ورشو ، اورال ، باکو ، نیژنی نوگورود (گورکی کنونی) ، ریگا و نواحی دیگر مراکز نیرومند پرولتری بودند .

تمرکز توده های عظیم کارگری در مراکز عمده کشور ، قدرت انقلاب و نیروی پرولتاریا را در حیات سیاسی کشور بمراتب بیش از زمانی که کارگران در سراسر کشور پراکنده بودند ، افزایش میداد . لنین ، همانطور که بارها یاد آور شده بود ، بخوبی میدانست که روسیه در مجموع خود از لحاظ اقتصادی کشوری استعقب مانده . ولی لنین در عین حال توجه داشت که روسیه دارای سطح متوسط رشد سرمایه داری است .

تزه های لنین همچنین حدت فوق العاده تضاد های اجتماعی و سیاسی روسیه را منعکس میساخت . این تضادها جامعه روسیه را از هم میپاشید و در نتیجه شکست های فاحش نظامی و ناتوانی تزاریسیم در پایان دادن به مناسبامانی اقتصادی ، بیش از پیش شدت مییافت . لنین البته بامنشویکها بکلی مخالف بود و عقیده داشت که بدون هیچگونه تزلزل و تردید باید " تئوری " آنان را در ویراننداخت و آنانانگسست . این کاملاً طبیعی بود . ولی شگفتی کار در جای دیگر بود . بما همیشه آموخته بودند که فقط از راه قیام مسلحانه میتوان در انقلاب پیروز شد . ولی ناگهان همان لنین که خود این را بما میآموخت در لحظات معین سال ۱۹۱۷ به طرفداری از گذار مسالمتآمیز برای تصرف قدرت بدست طبقه کارگر برخاست .

در فوریه سال ۱۹۱۷ در روسیه قدرت دوگانه برقرار شد : دولت موقت بورژوازی و شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان . کارگران و سربازان از شوراهای خود تبعیت میکردند و بدینجهت قدرت واقعی در دست شوراها بود . ولی منشویکها و سوسیالیست های انقلابی در شوراها اکثریت داشتند .

لنین در آن هنگام طرفدار انتقال قدرت حتی بدست چنین شوراهائی بود . زیرا پیشبینی میکرد که در جریان بسط انقلاب ، بلشویکها در این شوراها اکثریت را بدست خواهند آورد . بدینسان فکر امکان گذار مسالمتآمیز برای رسیدن به قدرت در آن زمان بوسیله لنین مطرح شد زیرا شرایط مساعد برای آن ایجاد شده بود .

لنین انقلابی پرشوری بود که با تمام قوا برای احراز پیروزی میکوشید ، ولی در ماه ژوئن که بعضی از هر که میکنند گان در کنگفرانس سازمانهای جنگی در پتروگراد خواستار تدارک فوراً قیام مسلحانه بودند ، علیه این شیوه تصرف حکومت بمخالفت برخاست ، زیرا هنوز امکان تکامل مسالمت آمیز انقلاب از میان نرفته بود و علاوه ارتش آماده پشتیبانی از کارگران در این قیام نبود ، سپس در ماه ژوئیه که به دهنوستراسیون کارگران در پتروگراد بدستورد و دستموقت و بابتکار کونسکی و سایر وزرای " سوسیالیست " تیراندازی شد ، لنین شمارگان مسالمت آمیز برای تصرف قدرت بدست شوراهارا کنار گذاشت و آماده شدن حزب و طبقه کارگر را برای قیام مسلحانه و تصرف حکومت توسط پرولتاریا پیشنهاد نمود .

نرمش ، اصولیت و توانائی لنین در درک و استفاده بموقع از تغییر اوضاع و احوال ، کنار گذاردن بموقع شعارهای که در شرایط جدید کهنه شده است ، یافتن شعار تازه هماهنگ با تناسب جدید نیروهای طبقاتی و شرایط سیاسی تازه — همگی استمداد دایمانه لنین را در تعیین تاکتیک صحیح مبارزه انقلابی نشان میدهند .

در این مورد نامه لنین به اعضا کمیته مرکزی که در ۲۴ اکتبر سال ۱۹۱۷ در آستانه انقلاب نوشته شده شایان توجه است . ما در اینجا بیشتر از پیش از اطمینان لنین به نیروی حزب و طبقه کارگر و قدرت او در تشخیص بموقع لحظه ای که تاریخ برای نبرد نهایی آماده کرده است ، دچار شکفتی میشویم . تمام دشواری وضع را این بود که نتیجه مبارزات توان فرسای چندین ساله سیاست فقط در طی یک شب بدست آید ، فقط در آن شب والا دیر میشد . در این لحظه حساس لنین استوار ، قاطع ، مصر و سختگیر بود .

این یک هوس نبود ، بلکه حکم موکد آن لحظه بود . بمکمیته مرکزی پیشنهاد های مختلف میرسید : باید صبر کرد ، نیرو گرد آورد و آنگاه به حمله پرداخت ، باید منتظر کنگره شوراها شد ، تا این کنگره آغاز قیام را اعلام دارد . ولی دشمن نیز نمیتوانست نیرو گرد آورد و در وارد آوردن ضررت پیشدستی جوید . باینجهت لنین نوشت : " تاریخ در رنگ انقلابیونی را که امروز میتوانند پیروز شوند ... نخواهد بخشید " .

در نیمه شب ۲۴ اکتبر حکومت بمتصرفد رآمد . به دومین کنگره کشوری شوراها که در ۲ اکتبر گرد آمده بود ، گزارش داده شد که حکومت در دست شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد است .

از آن روزی که در ماه آوریل لنین لزوم انقلاب سوسیالیستی را اعلام داشت ، تا پیروزی این انقلاب در اکتبر سال ۱۹۱۷ کمتر از ۷ ماه گذشت . وعظمت این انقلابی و دانشمند کبیر در همین بود .

این واقعیت نیز شایان توجه است : پلخانف ، مارکسیست قدیمی روسیه (او ۱۴ سال بزرگتر از لنین بود و لنین سالها پیش او را آموزگار خود خوانده بود) که تقریباً همزمان با لنین از مهاجرت بازگشته بود ، در ژوئن سال ۱۹۱۷ در مقابل " تزه های آوریل " لنین نظر منمشویک هارا درباره انقلاب سوسیالیستی در روسیه با کلماتی استعاره آمیز چنین بیان داشت :

" تاریخ روسیه آرد را که با گذشت زمان باید از آن نان روغنی سوسیالیسم پخته شود ، هنوز آسیا نکرده است " .

در این کلمات تعمق کنید !

پلخانف نمی فهمید و نمیدید که تاریخ روسیه نه فقط آرد را آسیا کرده است ، بلکه خمیری را

هم که از آن در اکتبر سال ۱۹۱۷ نان روغنی سوسیالیسم باید پخته شود ، آماده میکند . این حکم مرگ منشویک های روسی بود . زیرا پس از چهار ماه انقلاب سوسیالیستی در روسیه پیروز شد .

کائوتسکی ، لیدر سوسیال - دموکراسی اروپا در وضع مضحک تری قرار گرفت . هنگامیکه انقلاب سوسیالیستی در پتروگراد به پیروزی رسید ، او مدعی شد که پلشویک ها دو هفته هم نمیتوانند حکومت را در دست خود نگاه دارند . این نمودار ورشکستگی سوسیال - دموکراسی راست و سانسریستها بود .

اینک سخنی چند درباره لنین بمطابق رجل دولتی ، لنین که در استان انقلاب اکبر از طرف دولت تحت تعقیب بود و در پنهانگاه بسر میبرد ، اثر مشهور خود " دولت و انقلاب " را برشته تحریر در آورد . لنین مینویسد که این مسئله تنها جنبه علمی ندارد بلکه مسئله ایست مربوط به فعالیت عقلی توده ها که ما فردا باید بدان بپردازیم . لنین موفق نشد کتاب خود را به پایان برساند ، زیرا انقلاب اکبر آغاز شده بود . لنین بدینمناسبت نوشت : " از جنین " مانعی " فقط میتوان شاد شد . . . بکار بستن " تجربه انقلاب " دلپذیرتر و سودمندتر از چیز نوشتن درباره آنست " .

همانروز که لنین ریاست دولت انقلابی شوروی را بعهده گرفت ، فعالیت دولتی خود را با پیشنهاد دوسند تاریخی باعظمت به دومین کنگره شوراها آغاز کرد : فرمان صلح و فرمان درباره زمین .

به جنگ پایان دهید ! صلح بدون الحاق و بدون غرامت ! لنین با این شعارها تمام جهانیان را مخاطب قرار داد و بتمام خلق ها و ولت های متخاصم پیشنهاد نمود که بلافاصله برای صلح عادلانه و دموکراتیک وارد مذاکره شوند . لنین تمام نکات عمده ۲۴۲ سپارش روستائیان بنمایندگان خود را در فرمان مربوط به زمین گنجانده بود .

تمام این اقدامات تاثیر عظیم در کشور ما و نیز در سراسر جهان بخشید .

من در ریائیز سال ۱۹۱۹ از قفقاز به مسکو آمدم . در آن موقع ۲۴ سال داشتم . برای دادن گزارش نزد لنین رفتم . امید لنین به پیروزی در من تاثیر شگرف داشت . سه چهارم کشور تحت تسلط ضد انقلاب بود . تمام مناطق استخراج زغال سنگ ، حوزه های نفت خیز و نواحی پنبه کاری و کشتقلا را از روسیه شوروی جدا کرده بودند . لوکوموتیوها بدون سوخت بودند . خانه های مسکونی را گرم نمیکردند ، نان نبود ، نیروهای گارد سفید در ۵ کیلومتری پتروگراد مستقر شده بودند . دنیکنین بسوی مسکو میشتافت و ارباب را که فاصله چندانی با مسکونداشت ، اشغال کرده بود . ولی لنین به پیروزی اطمینان کامل داشت و کوچکترین تردیدی بخود را ضمیمه لنین درباره وضع قفقاز از من میپرسید ، همه چیز توجه او را بخود جلب میکرد . سرایادقت بود ، میکوشید هر چه بیشتر از واقعیتها مطلع شود و سپس این واقعیت ها را مورد بررسی و مذاقه و تحلیل قرار میداد .

سخنرانی لنین در هفتمین کنگره کشوری شوراها در سامبر سال ۱۹۱۹ برای من فراموش نشدنی است . اگر چه دوران سختی بود ولی در جنگ داخلی به سود حکومت شوروی تحول پدید آمده بود . لنین از طرف کمیته اجرائیه سراسر روسیه و شورای کمیته های خلق گزارش میداد و در این گزارش توجه خود را به تجارب حاصله از راه طی شده و نتیجه گیریهای لازم برای کار آتی معطوف میداشت .

لنین سه دشواری و سه وظیفه ما را خاطر نشان میساخت و میگفت اگر ما این سه وظیفه را انجام

دهیم ، پیروزخواهیم شد .

نخستین وظیفه عبارت بود از تامین غله . ما فقط در صورتیکه بتوانیم غله تهیه کنیم ، آنرا بمرکز کارگری تحویل دهیم و به گرسنگی پایان بخشیم ، پیروزخواهیم شد .
 در همین وظیفه عبارت بود از تامین سوخت . بدون سوخت نمیتوان قطارها را حرکت آورد و صنایع را بکار انداخت .

سومین وظیفه عبارت بود از برانداختن حصه که سپاهیان را از یاد رمی آورد و در جبهه و پشت جبهه بیداد میکرد . لنین در آن زمان درباره حقایق سخن میگفت که شاید اکنون حتی یادآوری آن نامطبوع باشد . شپش و حصه عمدتترین دشمن ماست ، " یا شپش برسوسیالیسم پیروز خواهد شد و یا سوسیالیسم بر شپش " ! تلفات ارتش در جبهه های جنگ داخلی در آن زمان از حصه بیش از عملیات جنگی بود . نه صابون بود و نه جامه زیر . همه در کثافت غوطه میخوردند پزشک بعد کافی وجود نداشت .

لنین از اینکه در مسکو ۱۵۰ پزشک پیدا شده است که میخواهند در اوپلپانه به جبهه بروند خوشحال بود .

درک این مسئله آسان نیست که در چنین شرایط دشوار ، انقلاب با چه نیروی مادی پا برجا بود ؟ ! لنین به پیروزی ایمان داشت و در این امر تردیدی بخود راه نمیداد . منشا این اعجاز عبارت بود از : متشکل بودن پرولتاریا ، وفاداری آن به انقلاب ، تنفر از بورژوازی ، اتحاد با دهقانانی که از مالکان نفرت داشتند ، نیروی حزب ، گرچه کم عده بود (حزب کمی بیش از ۳۰۰ هزار عضو داشت . این عدد تقریباً برابر تعداد اعضا حزب در استان اکبری بود ، زیرا بسیاری از واحی را از روسیه شوروی جدا کرده بودند) و سرانجام رهبری داهیان لنین .

لنین دهقانان روس را بخوبی میشناخت و از همان دوران جوانی بهنگام تبعید در روستای کنار ولگا و تبعید در سبیری برای بررسی طرز معیشت و وضع اقتصادی روستاییان یعنی چگونگی کار و زندگی و مناسبات اقتصادی در روستا وقت زیادی صرف کرده بود . مسئله دهقانان دشوارترین مسئله انقلاب روسیه بود .

دهقانان میبایست همراه با طبقه کارگر به ساختمان سوسیالیسم بپردازند . چگونه میتوان دهقانان را با طبقه کارگر و سوسیالیسم پیوند داد و آنان را علاقمند به سوسیالیسم ساخت ؟
 دهقانان هنگامیکه علیه ملاکان مبارزه میشد با ما بودند ، ولی اکنون میخواهند برای خود کار کنند . برای لنین آشکار بود که پس از پایان جنگ داخلی باید روابط اقتصادی نوینی با روستاییان برقرار شود و در آنان علاقه مادی ایجاد گردد . لنین پیشنهاد کرد که برای دهقانان مالیات جنسی برقرار شود یعنی از آنان مقدار معین و ثابتی غله بصورت مالیات اخذ شود و باقی محصول در اختیار آنان گذارده شود . دهقانان آزاد بودند که با مازاد غله خود هر طور که بخواهند عمل کنند . یا آنرا در بازار کالا به دولت واگذار کنند و یا در بازار آزاد بفروش برسانند .

در واقع این بمعنای راه دادن به سرمایه خصوصی بود که سابقاً برانداخته شده بود . این امر موجبات نارضایتی بخشی از کارگران و نوامیدی برخی از کمونیست ها را فراهم ساخت . آنها میگفتند گویا ما براه سرمایه داری باز میگردیم .

لنین به صراحت میگفت : این یک عقب نشینی است ، ولی چاره دیگری نیست . البته راه دادن به سرمایه خصوصی و دادن امتیاز به خارجی ها کار خطرناکی است ولی چنان خطری که میتوان با آن مبارزه کرد ، زیرا قدرت سیاسی در دست پرولتاریا و بانکهای بزرگ و راه های آهن

وموسسات بزرگ و تمام زمین در دست دولت است . و با این نیروها میتوان سرمایه خصوصی رامهار کرد و آنرا در چارچوب معین نگاه داشت . باید سرمایه خصوصی و اقتصاد روستائی را در شرایط دیکتاتوری پرولتاریا در مسیر سرمایه داری دولتی انداخت . در اینصورت سرمایه خصوصی و امتیازات خارجی ، علیرغم تلاش آنها در راه تامين منافع خود ، خواه ناخواه به سوسیالیسم كمك خواهد كرد . و در اینمورد حق بجانب لنین بود .

د شوارپهای نخستین سال اجرای سیاست اقتصادی نوین (نپ) در نتیجه خشکسالی مهیب در نواحی ولگا شدت بیشتر یافت . اقتصاد روستائی دستخوش ویرانی بود آفتاب سوزان نیزکه تمام مزارع را خشک کرده بود ، مزید بر علت شد . گرسنگی میلیونها دهقان راهلاک کرد . اجرای سیاست اقتصادی نوین در این شرایط بازم در شوارتر بود . فقط پس از یکسال دهقانان توانستند نیرو بگیرند و روی پای خود بایستند . میزان غله افزایش یافت و زندگی در شهر و ده روبه بهبودی نهاد .

زمانیکه کنگره چهارم کمترین در سال ۱۹۲۲ تشکیل شد ، سیاست اقتصادی نوین (نپ) وارد دومین سال اجرای خود شده بود . لنین در این مجمع سخنرانی نمود و اهمیت نپ و موفقیت مارا طی ۱۵ سال اجرای سیاست نوین و دورنمای آینده را برای رفقای خارجی تشریح کرد . لنین در آن موقع بیماری بود و سخنرانی او در این کنگره (۱۳ نوامبر ۱۹۲۲) سخنرانی ما قبل آخر بود . در ۲ نوامبر همان سال لنین در جلسه شورای سکو نیز سخنرانی دیگری انجام داد . پس از این لنین دیگر سخنرانی نکرد . ولی آثار مهم زیادی از خود باقی گذارد که حزبا در تحکیم وحدت خود و تامين وحدت پرولتاریا و دهقانان و در امر ساختمان سوسیالیسم آنها را رهنمود خود ساخت .

لنین در این کنگره گفت که صنایع سبک ما در حال پیشرفت است و درازا فروش کالا های این صنایع از دهقانان غله و مواد خام خریداری میشود . ولی کار صنایع سنگین هنوز پیشرفت نکرده است ، وضع در این رشته هنوز در شوار است ، کسی بما سرمایه نمیدهد . برای رشد صنایع سنگین باید صنایع داخلی کشور را تجهیز کنیم . لنین با سراقازی اطلاع داد که ما توانسته ایم بیش از ۲۰ میلیون روبل طلا پس انداز کنیم که از آن برای رشد صنایع سنگین استفاده خواهد شد فقط ۲۰ میلیون روبل ، اکنون ما بیش از ۶۰ میلیارد روبل در سال صرف امور ساختمانی میکنیم ! در سالهای د شوار جنگ داخلی ، زمانی که سرنوشته حکومت شوروی بموشی بسته بود و دشمنان ما میگفتند که مسکو بزودی سقوط خواهد کرد و عمر حکومت شوروی به پایان خواهد رسید . در چنین شرایطی لنین کمیسیون برای توسعه صنایع برق در روسیه تشکیل داد . این کمیسیون به تنظیم برنامه ۱۵ - ۱۰ ساله برای توسعه برق روسیه (گوئل رو) پرداخت . لنین در ۲۳ نوامبر ۱۹۲۰ ، زمانی که جنگ داخلی به پایان خود نزدیک میشد ، در هشتمین کنگره شوراها در پشتیبانی از این برنامه سخنرانی پرشوری انجام داد . من در آنروز از ویران پیشی لنین به شگفت آمدم . در آن روزهای سخت ، زمانی که ما هیچ چیز نداشتیم و قطارها از حرکت بازمانده بودند و بیشتر صنایع فاقد سوخت و مواد خام بودند و در سراسر روسیه در آن سال فقط ۱۹۴ هزار تن پولا تولید شده بود (اکنون فقط ماگنیتوگورسک در ظرف یک هفته بیش از این مقدار پولا تولید میکند) - لنین برنامه عظیم رشد صنعتی را مطرح میساخت . لنین آیند ما را میدید و ما میداین آینده زندگی میکرد . ما اکنون در ظرف یکسال سمبرابر برنامه " گوئل رو " به قدرتی نیروی برق خود میافزائیم .

چنین بود سیمای لنین بعنوان یک رجل دولتی . لنین هم دانشمند بود و هم انقلابی ،

انقلابی در تمام عرصه‌ها .

من در سوئین و چهارمین کنگره کمینترن بمنوان نماینده شاهد فعالیت عظیم لنین بودم .
مختصری درباره کنگره چهارم سخن میگویم :

لنین در این کنگره گفت که ما هم اشتباه میکنیم ، در کارهای ما نیز دشواریهایی پدید میآید .
لنین خطاهای حزب و دولت شوروی را جسورانه انتقاد میکرد . انتقاد را بخاطر انتقاد انجام
نمیداد . آشکار ساختن کبوتها ، برطرف ساختن آنها ، درس گرفتن از اشتباهات ، جلوگیری
از خطاها و کاستن از آنها هدف فلنین بود . لنین بخوبی میدانست که فقط کسی اشتباه نمیکند که
هیچ کاری نمیکند . لنین در افسانه اشتباهات و دشواریهای ما شهادت بی نظیر داشت .

لنین در این کنگره میگفت که امپریالیستها با خواندن متن سخنرانی من خواهند گفت که لنین
خود معترف است که بلشویکها هم کارهای ابلهانه انجام میدهند . ولی آنها باید بدانند که کارهای
ابلهانه آنها به مراتب بیشتر از ما و بکلی از نوع دیگری است . لنین برای مقایسه به قسمتی از زنان
تورگنفا اشاره کرد که در آن گفته میشد : یکی از مخالفین زنها که منکر قدرت تفکر منطقی زنان بود ،
ادعا میکرد که در جائیکه مرد در شمردهی خطا کند حتما زن یاوه سرانی خواهد کرد . لنین میگفت
این مطلب در مورد مقایسه اشتباهات ما بلشویکها با اشتباهاتی که امپریالیستها مرتکب میشوند
صادق است ! زمانیکه بلشویک خطا میکند ، میگوید : " دودوتا میشود پنج " ولی وقتی مخالفین
بلشویکها یعنی سرمایه داران و قهرمانان انترناسیونال دوم خطا میکنند ، میگویند : " دودوتا
میشود شمع گچی " ، یعنی یاوه صرف . لنین میگفت به بنیاد آنها چه کرده اند ؟ بدون آنکه
بدرستی فکر کنند به گنجاک وعده کمک دادند و حتی او را " فرمانروای گل روسیه " خواندند ،
ولی از تمام این کارها چه نتیجه ای بدست آوردند ؟ — شکست کامل . . .

لنین درباره احزاب کمونیست سایر کشورها گفت که وظیفه عمده کمونیستهای این کشورها
عبارتست از آموختن چگونگی ایجاد حزب انقلابی واقعی یعنی حزب طراز نوین ، سازمان دادن
کار انقلابی ، فراگرفتن شیوه کار انقلابی ، بکار بستن تجربه حزب بلشویک روسیه در انطباق
با شرایط خاص کشور خود ، بنحویکه این حزب ، حزبی انقلابی باشد و در توده های غیر حزبی نفوذ کند
و آنها را در مبارزه در راه انقلاب پرولتری هدایت نماید خود بکشاند .

چنین احزابی بوجود آمدند و لنین در ایجاد آنها شرکت داشت . لنین در تدارک و برگزاری
چهار کنگره کمینترن شرکت جست . در این کار لنین نبوغ خود را به مثابه سازمانگر و رهبر جنبش جهانی
کمونیستی نمودار ساخت .

چندی پیش کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری که نمایندگان ۷۵ کشور در آن شرکت
داشتند ، در مسکو بکار خود پایان داد . در میان این احزاب ، احزاب کمونیست و کارگری
جوانی نیز بودند که در کشورهای نواستقلال و تحت تاثیر احزاب کمونیست قدیمی که در زمان حیات
لنین تأسیس شده اند ، پدید آمده اند . این کنفرانس مظهری از پیروزی تازه اندیشه های
مارکس و انگلس و لنین بود .

لنین و تجربه انقلابی فرانسه

ژان فرویل

مورخ و نویسنده فرانسوی

فرانسه در زندگی لنین جای مهمی را احراز میکند و این امر هم علل تئوریک دارد و هم علل شخصی. علل تئوریک آن اینست که مارکسیسم در گذشته انقلابی فرانسه جاندارترین ریشه هارا دارد. علل شخصی آن اینست که لنین بارها به پاریس رفته بود (در سالهای ۱۸۹۵، ۱۹۰۲، ۱۹۰۳، ۱۹۰۴، ۱۹۰۵ و ۱۹۱۴) و مدت درازی یعنی از دسامبر ۱۹۰۸ تا ژوئن ۱۹۱۳ در آنجا بسر میبرد. جنبش کارگری فرانسه و تاریخ فرانسه مورد توجه خاص لنین بود. لنین از آن درسمهای سیاسی مهم گرفت و در مقالات و سخنرانی های خود از این مطلب زیاد سخن گفته است. از سوی دیگر آشنائی به وضع پرولتاریای فرانسه و علاقه پرشور لنین به پرولتاریای فرانسه به لنین امکان داد تا در تاسیس حزب کمونیست فرانسه که در دسامبر سال ۱۹۲۰ در کنگره تور صورت گرفت و رسالت ادامه بهترین شعائر دوران پرافتخار گذشته را بعهده داشت بر فغان فرانسوی خود کمکهای فراوان بصدول دارد.

سهام فرانسه در آموزش مارکس و انگلس

شت

میدانیم که ماتریالیسم و سوسیالیسم فرانسه در ایجاد آموزش مارکسیستی اهمیت فراوان را خود مارکس هر انقلابی را در آلمان در ارتباط با انقلاب فرانسه بررسی میکرد. در دوران اقامت مارکس در پاریس یعنی از نوامبر سال ۱۸۴۳ تا فوریه ۱۸۴۵ نظریات کمونیستی او با آنکه در آغاز از اصطلاحات اقتباس شده از هگل و فوئرباخ مشحون بود با نیروی خاصی تکامل مییابد و تقویت می پذیرد. مارکس در این سالها پیش بینی میکرد که در فرانسه انقلاب جدیدی در شرف وقوع است. او در "سالنامه های آلمان - فرانسه" منتشره در سال ۱۸۴۸ شرایط اجتماعی آلمان را شدیدا مورد انتقاد قرار میدهد و میگوید "روزستاخیز آلمان از دنیا مردگان با بانگ خروس گال (۱) اعلام خواهد شد" (مارکس، انگلس، جلد ۱، ص ۴۲۹).

لنین نیز ماتریالیسم فرانسه قرن ۱۸ و آثار سن سیمون و فوریه و سوسیالیستهای ۴۰ سال اول قرن نوزدهم را یکی از منابع مارکسیسم میدانند و در سال ۱۹۱۳ مینویسد: "نیرومندی آموزش مارکس در درستی آنست. این آموزش کامل و موزون است و افراد را به جهان بینی جامعی مجهز میکند که با هرگونه خرافه و ارتجاع و هرگونه دفاع از استمگرگی بورژوازی آشتی ناپذیر است. این آموزش وارث بالا مستحقان بهترین اندیشه هائی است که جامعه بشری در قرن ۱۹ بصورت فلسفه آلمان، علم اقتصاد انگلستان و سوسیالیسم فرانسه بوجود آورده است" (لنین، آثار منتخبه، جلد اول قسمت ۱، ص ۸۲، ترجمه فارسی).

مقاله حاضر که اختصاصا برای مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" تهیه شده، خلاصه یکی از فصول کتاب "لنین و فرانسه" است که مولف به نگارش آن مشغول است.

(۱) خروس گال یکی از علائم ملی فرانسه است (توضیح مترجم).

پیکار سیاسی و اجتماعی طولانی فرانسه که تاثیر آن در تالیفات متفکرین متمدن فرانسه منعکس بود توجه بنیاد گذاران سوسیالیسم علمی را همواره بخود جلب میکرد . مارکس بویژه تجربه انقلابی فرانسه را پیوسته بررسی میکرد و نمونه آن پژوهش های شگرف حوادث روزهای ژوئن ۱۸۴۸ و کودتای لویی بناپارت و کمون پاریس است که مستقیماً در جریان خود حوادث صورت گرفته است . این پژوهشها که برای همیشه وارد گنجینه علم تاریخ شده است نشان میدهند که مولف کتاب " سرمایه " تا چه اندازه توانسته است بر تمام این رویداد های مهم با توجه به مفهوم عمیق و دامنه وسیع آنها احاطه یابد .

انگلس دو سال پس از مرگ مارکس یعنی در سال ۱۸۸۵ ضمن تاکید اهمیتی که همسرزم دوستش برای فرانسه قائل بود ، در پیشگفتار بر چاپ سوم آلمانی کتاب " هجدهم برومر لویی بناپارت " نوشت : " فرانسه کشوری است که مبارزه تاریخی طبقات در آن بیش از هر کشور دیگری هر بار به فرجام قطعی رسیده است . در فرانسه آن شکلهای سیاسی تغییر یابنده ای که این مبارزه طبقاتی در درون آنها جریان یافته و نتایجش در آنها متجلی گردیده - با برجسته ترین خطوط نقش شده اند . فرانسه که در قرون وسطی محور فتوح الیسم و آغاز زرنسانس کشور کلاسیک سلطنت موروئی یکدست بود ، در انقلاب کبیر تومار فتوح الیسم را در هم پیچید و تسلط صرف بورژوازی را با چنان وضوح کلاسیکی شالوده ریخت که در هیچ کشور اروپائی دیگری نظیرنداشت . مبارزه پرولتاریای انقلابی علیه بورژوازی فرمانروانیزد را اینجا چنان شکل حادی بخود میگیرد که در دیگر کشورها سابقه ندارد . به همین جهت هم مارکس برای بررسی تاریخ فرانسه رجحان خاصی قائل بود و نه تنها تاریخ گذشته فرانسه را بررسی میکند ، بلکه مراقب تمام تائید تاریخ جاری آن نیز بود و همواره بگردآوری مدارک لازم میپرداخت تا در آینده از آنها استفاده کند . با اینجهت حوادث هیچگاه مارکس را غافلگیر نمی ساخت " (هجدهم برومر لویی بناپارت ، ص ۲۰ ترجمه فارسی) .

لنین بد رستی میگوید آموزش مارکس که منبع آن مبارزه طبقات است پیش از هر چیز از روی نمونه فرانسه طرح ریزی شده است انقلابهای توفانی که با سقوط فتوح الیسم و سرواژه همراه بود همجدا در اروپا و خصوصاً در فرانسه با وضوح روز افزون مبارزه طبقات را که بنیاد مجموعه تکامل و نیروی محرکه آنها تشکیل میدهد آشکار می ساختند " (لنین ، آثار منتخبه ، جلد اول ، قسمت اول ، ص ۸۷ - ترجمه فارسی با مختصر تدقیق ترجمه) .

مارکس در کتاب " خانواده مقدس " که در سال ۱۸۴۴ تالیف شده نقش متمدن ماتریالیست های قرن هجدهم فرانسه یعنی دیدرو ، هلوه سیوس ، لامتری و هولباخ را بویژه یاد آور شده و پیوند آنها را با اندیشه های سوسیالیسم کمونیسم خاطر نشان ساخته است .

لنین نیز تاثیر این فلاسفه را در حرکت پیشروانده یسه ها که در رژیم کهنه شکاف ایجاد کردند و موجبات انقلاب سال ۱۷۸۹ را فراهم ساختند ، خاطر نشان میکند و مینویسد : " در سراسر تاریخ نوین اروپا بویژه در پایان سده هجدهم در فرانسه که در آنجا علیه هرگونه زبانه قرون وسطا علیه سرواژه رنهادهای عقاید پیکار قاطع در گرفته بود ، ماتریالیسم یگانه فلسفه پیگیری از کاردار آمد که با تمام تئوریهای علوم طبیعی صدق میکرد و دشمن هرگونه خرافه ، ریاکاری و غیره بود . " (لنین ، آثار منتخبه ، جلد اول ، قسمت اول ، ص ۸۲ - ترجمه فارسی با مختصر تدقیق در ترجمه) . لنین در اثر فلسفی عمد مخود " ماتریالیسم و امپیریو کریتمیسیم " برای نظریات ماتریالیستی دید روارزش عالی قائل شده و مبارزه او را علیه ایدئالیسم خاطر نشان ساخته و دید روارزش جهت که به ماتریالیسم معاصر کاملاً نزدیک شده و مکاتب اساسی فلسفه را در نقطه مقابل یکدیگر قرار داده است ، مهستاند .

بدیهی است که مارکس و انگلس با توجه به محدودیت ماتریالیسم قدیمی تئوری آنرا در باره مکانیسم و خصلت متافیزیکی آن را که به نیروهای واقعی محرک تاریخ بی تمییز محکوم کردند .
ماتریالیسم تاریخی حرکت تاریخ را معلول تکامل نیروهای مولد میدانند و نشان میدهند که حیات معنوی جامعه انعکاسی از شرایط حیات مادی آن است . ولی ما بطور کلی میتوانیم بگوئیم که مارکس و انگلس در عین خروج از چارچوب تنگ نظریات ماتریالیست های قرن ۱۸ فرانسه تا حد و معینی ادامه کار آنها بودند و این نکته را همین بارها خاطر نشان ساخته است .

نخستین و انقلاب سال ۱۷۸۹

انقلاب فرانسه در میان ایدئولوگ های طبقات توانگر و حیات متضاد پدید آورد . در فرانسه برخی ها باین انقلاب لعنت میفرستادند و بآن ابراز نفرت میکردند ؛ از ژوزف دو مستر ، شاتوبریان و بونالد گرفته تا شارل مور . برخی دیگر که بیانگر طبقه واقف به نیروی خویش بودند ایمان داشتند که به مرحله عالی تری از تمدن رسیده اند ، از این انقلاب کم و بیش کامل و قاطع استقبال میکردند و آنرا بمناسبت استقرار آزادی میستودند و برای آن عواقب اقتصادی و اجتماعی مهلك قائل نبودند .
مارکس در سال ۱۸۵۲ ضمن نامه به واید همه یرکه در آن از سهم خود در ایجاد تئوری مبارزه طبقاتی سخن میگوید و اندیشه دیکتاتوری پرولتاریا را گسترش میدهد و یادآور میشود که : " مورخین بورژوازمند تنها قبل از من سیر تکامل تاریخی این مبارزه طبقاتی را تشریح کرده اند " . این نکته را هم باید یادآور شویم که پلخانف در کتاب مشهور خود تحت عنوان " پیرامون مسئله تکامل نظریه مونیستی در تاریخ " که در سال ۱۸۹۵ در پتربورگ انتشار یافت یک فصل کامل را به مورخین فرانسوی دوران احیاء سلطنت اختصاص میدهد . این مورخین هر یک از موضع خود و یادید خود درباره طبقات و مبارزه طبقاتی سخن گفته اند . ولی اینان که به پیشرفتادن طبقه خود میبالند و بآن تهنیت میگویند ، اقبالشان بانقلاب فقط در حد و دای است که این انقلاب پیروزی " حقوق بشر و افراد " و حفظ مالکیت خصوصی مقدس را تثبیت میکند . ولی همینکه انقلاب فراتر میرود و تحت فشار توده مردم با اقدامات قاطع علیه دشمنان مردم انقلابی دست میزنند بآن دشنام میگویند . دیکتاتوری ژاکوبین ها که طی یکسال از ژوئن ۱۷۹۳ تا ژوئیه ۱۷۹۴ دوام کرد بشدت تا از طرف آنها انتقاد میشود . شاتوبریان ژاکوبین هارا " غولان از دوزخ گریخته " مینامد . میشله که درباره " نیکوکاری های خلق " داد سخن میدهد روی سپهر را بی اندک ابراز تردید جباری " با حرارت و اعظ " مینامد .
تی بر و مینیه روی سپهر را تکبیر میکند و لا مارتین این وکیل منافع زیروندن ها بشدت او را میگوید ...
نخستین برخلاف مورخین اسیر خرافات بورژوازی و علیرغم ایدئولوگ های مرتجمی که برای برانداختن کلیه مظاهر حاکمیت خلق و رسیدن به ترمیدور (۱) سر از پانمیشتناختند ، انقلاب فرانسه را از مواضع و تعاملی و با قاطعیت و درک شگرف واقعیت ارزیابی میکند و آنرا پیروزی عظیم محروم ترن قشرهای مردم در راه رهایی جامعه بشری و پیشرفت تاریخی مهی می شمارد و تحولات سیاسی و اجتماعی قرن ۱۹ را بحیزان زیادی ناشی از آن میدانند و خاطر نشان میسازند که این انقلاب نمونه ایست از یک اقدام انقلابی که طبقه کارگر هنگامیکه در پائین قرار داد پیشنهاد میکند تا سپس به نیروی آن خود را بمقام طبقه حاکمه ارتقاء دهد .

(۱) - ترمیدور - نام یکی از ماههای دوران انقلاب اول فرانسه است . روز نهم ترمیدور برابر ۲۷ ژوئیه سال ۱۷۹۴ نمایندگان بورژوازی بزرگ فرانسه علیه انقلاب کودتا کردند و بعد دیکتاتوری انقلابی ژاکوبین ها پایان دادند . (توضیح مترجم) .

لنین خاطر نشان میکند که انقلاب فرانسه واقعیت مبارزه طبقاتی را بطور تکذیب ناپذیر به ثبوت رساند . پیر از انقلاب فرانسه " تاریخ اروپا در یک سلسله از کشورها مبارزه طبقات - این بنیاد واقعی حوادث را با وضوح خاصی هویدا ساخت . در همان دوران احیاء سلطنت جمعی از مورخین (تیبری ، گیزو ، مینیه و تیبری) ضمن تراز بندی رویدادها ناچار باین حقیقت اعتراف کردند که مبارزه طبقات کلید درک تمام تاریخ فرانسه است " (جلد ۲۶ ، ص ۵۹) .

انقلاب فرانسه پیر از سرنگون ساختن اشراف که طبقه حاکمه آن زمان را تشکیل میدادند و با برچیدن بساط رژیم سلطنت نیروی جاذبه خود را حفظ میکند و به توده های ستمکش و استثمار شونده الما میبخشد و قشر ممتاز بالای جامعه را به هراس ودهشت دچار میسازد . " همانگونه که زوجین و ب این ستایشگران کودن کاسبکاران انگلیسی میکوشند چارتریسیم یعنی عصر انقلابی جنبش انقلابی انگلستان را دوران کودکی مطلق و " گناه جوانی " ساده لوحی ای که شایان توجه جدی نیست و نوعی انحراف تصادفی و غیر عادی جلوه دهند ، مورخین بورژوازی آلمان نیز از انقلاب سال ۱۸۴۸ آلمان با تحقیر سخن میگویند " . ارتجاع نیز در قبال انقلاب کبیر فرانسه که تا امروز نیز با برانگیختن شدید ترین حس نفرت قدرت حیاتی و نیروی نفوذ خود را همچنان در جامعه بشری به ثبوت میرساند همین روش را تعقیب میکنند " (لنین ، جلد ۱۶ ، ص ۲۵) .

در دوران نخستین انقلاب روس کنگره چهارم (کنگره متحده) حزب کارگری سوسیال - دموکرات روسیه در آوریل سال ۱۹۰۶ در استکهلم تشکیل شد . این کنگره با مبارزه شدید میان بلشویک ها و منشویک ها همراه بود . لنین تا کنیک اپورتونیستی منشویک ها و مخالفت شدید آنها را با هژمونی پرولتاریا و قیام مسلح و برنامه ارضی و ارزیابی آنها در باره مجلس دومای تزاری که بر عهده آنان " کانون نیروهای انقلابی کشور " بود سخت مورد انتقاد قرار داد و بلافاصله پیر از بازگشت از استکهلم در جلسه فعالین و کارگران پتربورگ ضمن سخنرانی خود در باره کنگره پیروزی مارکسیسم انقلابی را علیرغم عدم تصویب بسیاری از مسائل خط مشی بلشویک ها در کنگره استکهلم پیشگویی کرد . در ماه مه سال ۱۹۰۶ لنین اثری تحت عنوان " گزارش کار کنگره متحده حزب کارگری سوسیال - دموکرات روسیه (نامه به کارگران پتربورگ) " نوشت که در روشن همان سال انتشار یافت . در این اثر که دارای قاطعیت و نیروی منطبق شگرف است لنین در تایید دلائل خود علیه منشویک ها کنوانسیون دوران انقلاب فرانسه را که در سپتامبر سال ۱۷۹۲ جایگزین مجلس مقننه شد ، مثال میآورد و مینویسد : " کنوانسیون همان دیکتاتوری از پائین یعنی دیکتاتوری پائین ترین قشرهای تهیدستان شهر و روستا بود . این کنوانسیون در دوران انقلاب بورژوازی همان موسسه دارای اختیارات تامه بود که در آن نه بورژوازی بزرگ یا متوسط بلکه مردم ساده ، تهیستان ، یعنی همان کسانیکه ما آنها را " پرولتاریا و دهقانان " مینامیم تسلط کامل و بلا منازع داشتند . قبول کنوانسیون و در عین حال مبارزه علیه تصرف قدرت چیزی جز بازی با الفاظ نیست . قبول کنوانسیون و در عین حال احتجاج علیه " دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان " در حکم کوبیدن خویشراست . ولی سخن بلشویک ها همیشه این بوده است که تصرف قدرت باید بدست توده مردم یعنی همان پرولتاریا و دهقانان انجام گیرد نه بدست قلان و بهمان " اقلیت آگاه " . لفاظی در باره توطئه گری و بلا تکسیسم ، سخن آرائی ساده لوحانه و بی جانی بود که بایک اشاره به کنوانسیون رشته های شرازم پاشید " (لنین ، جلد ۱۳ ، ص ۵۴) .

در پیر از و تابستان سال ۱۹۱۷ مبارزه ایدئولوژیک بلشویک ها علیه سوسیال - رولوسیونر ها و منشویک ها که با بورژوازی به بند و بست پرداخته بودند به بحبوحه خود رسیده بود .

لنین بار دیگر ضمن یکی از بحثهای داغ از انقلابیون فرانسه یاد میکند و کسانی را که نقش و اوضاع آنها را تحقیق میکردند ، فاش میسازد . پلخانف در این زمان کار را بجائی رسانده بود که پیشنهاد میکرد علیه پلشویک ها قانون ضد دشمنان خلق که در سال ۱۷۹۳ بوسیله کنوانسیون اعلام شده بود بکار برده شود ! لنین ضمن مقاله ای که در ۲۸ مه (۱۰ ژوئن بمقتوم جدید) ۱۹۱۷ در روزنامه " پروادا " انتشار یافت این تحریف تاریخ را بشدت رد میکند و مینویسد :

" عظمت تاریخی ژاکوبین های واقعی یعنی ژاکوبین های سال ۱۷۹۳ در آن بود که آنها " ژاکوبین های یار مردم " یعنی با اکثریت انقلابی مردم و با طبقات انقلابی پیشرو زمان خود بودند . ژاکوبین های " بی مردم " یعنی کسانی که فقط قیافه ژاکوبین ها را بخود میگیرند و میترسند از اینکه استثمارگران و استثمارگر بر خلق و خاد مین سلطنت و طرفداران مالکان تمام کشور ها را صریح و بی پروا و با بانگ رسا دشمنان خلق اعلام کنند - مضحك و حقیرند . آقایان میلوکف ها و پلخانف ها تاریخ خوانده اید ، آیا میتوانید انکار کنید که ژاکوبین های کبیر سال ۱۷۹۳ ترسی نداشتند از اینکه سخنگویان اقلیت ارتجاعی استثمارگر خلق زمان خود را دشمنان خلق اعلام کنند ؟ همان سخنگویان طبقات ارتجاعی زمان خود را ؟ ولی آیا اعضای دولت کنونی و دستیاران و مدافعان و خادمان این دولت ، میتوانید آشکار و صریح و رسماً اعلام کنید که چه طبقاتی را " دشمنان خلق " در سراسر جهان میشمارید ؟ البته که نه ! شما ژاکوبین های بی مردم هستید ، شما فقط قیافه ژاکوبین ها را بخود میگیرید ، شما به سخنگویان معمولی ارتجاع معمولی ملاکان و سرمایه داران به مراتب بیشتر شباهت دارید " (لنین ، جلد ۳۲ ، ص ۲۱۷ - ۲۱۶) .

با آنکه دیکتاتوری پرولتاریا که در نتیجه انقلاب اکبر در روسیه برقرار شد از انقلاب سال ۱۷۸۹ بسی فراتر رفت لنین ضمن افشاء جنبه گانه زبانه دموکراسی بورژوازی و افشاء مانورهای کسانی که بنام آزادی در احیاء تسلط طبقات استثمارگر میکوشیدند - همچنان به نمونه این انقلاب استناد میورزید .

در آینه گامی که حکومت شوراها با دشواریهای بی شمار و خطرات مرگبار مواجه بود و در کشور جنگ داخلی جریان داشت ، لنین باز هم با انقلاب فرانسه استناد میورزید . در آوریل سال ۱۹۱۹ لنین خطاب بکارگران پتروگراد و سربازان ارتش سرخ میگوید : " انقلاب فرانسه که در آغاز قرن ۱۹ د ولت های کهنه به آن هجوم آورده بودند تا آنرا درهم بکوبند از آن جهت انقلاب کبیر نامید میشود که توانست توده های بزرگ خلق را برای دفاع از دستاوردهای خود به پا دارد و حملات سراسر جهان را از خود دفع کند و این یکی از خدمات بزرگ آن انقلاب است " (لنین ، جلد ۳۸ ، ص ۵۲) .

لنین انقلاب فرانسه را بخاطر ره آورد آن برای جامعه دموکراتیک و ترقی خواه بشری میستاید و چند هفته پس از نخستین کنگره انترناسیونال کمونیستی مینویسد فرانسه با آنکه از نظر اقتصادی کم رشد تر از انگلستان است ، در بریتوانقلاب کبیر خود تمام قاره اروپا را به شرکت در زندگی تاریخی نوین برانگیخت . ولی این امر مانع آن نبود که لنین نظریات انتقادی خود را نیز در مورد فی المشمل فعالیت کنوانسیون بیان دارد .

سرانجام نکته جالب دیگری وجود دارد که نشان میدهد لنین پس از اکتبر سال ۱۹۱۷ نیز برای انقلاب سال ۱۷۸۹ چه اهمیتی قائل بوده است . در طرح برنامه تبلیغاتی که بمتصوب لنین رسیده بود ، ساختن مجسمه های شخصیت های برجسته انقلابی اجتماعی در مسکو پیش - بینی میشد که مجسمه های دانتن ، مارات ، روبسپیر و باف از آن جمله بود .

سوسیالیسم تخیلی و انقلاب سال ۱۸۴۸

نادرد اکتیویته‌ها و کوشش‌ها همسرلنین در خاطرات دوران اقامت خود در ریاستخترانسه که از دسامبر سال ۱۹۰۸ تا ژوئن سال ۱۹۱۲ بطول انجامید توجه لنین را بحوادث سال ۱۸۴۸ خاطر نشان میسازد و ضمن آن از یکی از موزه های پاریس که لنین نمیتوانست از آن دل بکند سخن میگوید . این موزه ، موزه انقلاب سال ۱۸۴۸ بود که در اطاق کوچکی واقع در خیابان کورد ولیر ترتیب داده شده بود . لنین یکایک اشیا و تصاویر این موزه را بدقت از نظر میگذراند . در سال ۱۸۴۸ رشد نیروهای مولده هنوز سطحی نرسیده بود که بتوان پیروزی انقلاب سوسیالیستی را تامین کرد . پرولتاریای فقیر که " یگانه طبقه انقلابی " بود همراه با صنایع رشد میکرد . ولی نه سازمان داشت و نه آموزش انقلابی .

خصیصه جنبش انقلابی این دوران در هم برهمی کامل اندیشه تئوریک بود . " مانیفست حزب کمونیست " مارکس و انگلس که در آستان انقلاب در فوریه سال ۱۸۴۸ در لندن انتشار یافت هنوز نتوانسته بود در میان توده ها در باره درونمای تاریخی که در برابر پرولتاریا پدید آمده بود ، تصور روشن بوجود آورد . مصلحین اجتماعی آن دوران که نامی ترین آنها سن سیمون ، فوریه کابه و پرودون بودند هر یک اکسیر اعظم خود را عرضه میداشتند . این مصلحین در تلاشهای خود برای تحقق اندیشه های تخیلی خویش و برانداختن تضاد های اجتماعی بد نوعی وستی تجرید تکیه میکردند . ولی تلاش آنان به تسلط این تضاد ها عملاً جنبه ابدی میداد و کوشش آنها برای آشتی دادن تضاد ها و تعدیل و تخفیف تناقضات آشتی ناپذیر توده های استثمارشونده را از مبارزه طبقاتی انقلابی باز میداشت .

یکی از نتایج مهم انقلاب سال ۱۸۴۸ آن بود که این انقلاب دروغ ها را فاش ساخت ، نقاب ها را درید و هر طبقه را در همانجائی قرار داد که سیر تکامل تاریخ برایش معین کرده بود . مارکس بلافاصله پس از روزهای ژوئن سال ۱۸۴۸ در یکی از مقالات خود در " روزنامه جدید برن " قیام کنندگان پاریس را شناسایی و جنبه کاذبانه و سالیوسانه دعاوی بورژوازی را در باره " برابری طبقات " فاش میسازد .

لنین ضمن مقاله ای که در تاریخ اول مارس سال ۱۹۱۳ در روزنامه " پرودا " انتشار یافت نتایج سال ۱۸۴۸ را کمینه فقط مجاهدان باریکاد های بلکه راه حلهای پیشنهادی سوسیالیسم اتوپیک را نیز بمرگ محکوم ساخت ، چنین توضیح میکند :

" انقلاب سال ۱۸۴۸ بتمام اشکال پرهیاهو ، رنگارنگ و جنجالی سوسیالیسم ماقبل مارکس ضرورت مرگبار وارد ساخت . انقلاب در تمام کوشورها طبقات گوناگون جامعه را در حال عمل نشان میدهد . تیرباران کارگران بدست بورژوازی جمهوریخواه که در روزهای ژوئن سال ۱۸۴۸ در پاریس انجام گرفت ، بطور قطعی نشان میدهد که تنها پرولتاریا طبیعت سوسیالیستی دارد بورژوازی لیبرال از استقلال این طبقه صد بار بیش از هزارتاجاع میترسد . لیبرالیسم ترسو در برابر ارتجاع سرترکیم فروود میآورد . با برانداختن بازمانده های فئودالیسم رضایت خاطر دهقانان فراهم میشود و دهقانان نیز طرفدار نظم میگردند و فقط گاه گاه میان دو کراسی کارگری و لیبرالیسم بورژوازی نوسان میکنند . تمام آموزشهای مربوط به سوسیالیسم غیر طبقاتی و سیاست غیر طبقاتی سخنان بوج از کار در میآید " (لنین ، جلد ۲۳ ، ص ۲) .

لنین در سال دورانساز ۱۹۱۷ برای توصیف چگونگی برخی روحیات آنزمان و برای مقایسه و تدقیق و اخطار و هشدار از افراد و حوادث سال ۱۸۴۸ یاد میکند . او در آوریل سال ۱۹۱۷ چند

روزیس ازورود به پتروگراد ضرورت مرز بندی قطعی و کامل با سوسیال — رولوسیونرها و منشویک هارا که با بورژوازی وارد بند و بست شده بودند ، تاکید میکند . بدون این مرز بندی لازم اتخاذ تدابیر قاطع برای سرنگون ساختن نظام سرمایه داری غیر ممکن بود . چون در آن زمان میان رهبران شورای نمایندگان کارگران و سرمایه‌داران پتروگراد عقاید لوثی بلان ، سوسیالیست خرد بورژوا نفوذ زیاد داشت ، لنین رد قطعی این اندیشه‌ها را لازم دید و نوشت : " لوثی بلان ، سوسیالیست فرانسوی در انقلاب سال ۱۸۴۸ شهرت بدی کسب کرد زیرا از موضع مبارزه طبقاتی بموضع اوها م خرد بورژوازی در غلتید . این اوها م بالفظ " سوسیالیسم " آرایش مییافت ولی عملاً فقط به تقویت نفوذ بورژوازی در پرولتاریا کمک میکرد . لوثی بلان از بورژوازی انتظار کم داشت . خود امید داشت و در دیگران هم این امید را بر میانگیخت که گویا بورژوازی میتواند در امر " سازمان دادن کار " بکارگران کمک کند . این اصطلاح مبهم بزعم او میبایست تمایلات " سوسیالیستی " را منعکس سازد " . (لنین ، جلد ۳۱ ، ص ۱۲۷) .

لنین نظریه بلانکی را نیز با آنکه برای روحیه پیکار و جوشهاست او مورد تایید مارکس هم بود ارزش کافی قائل میشد ، رد میکرد ، زیرا توطئه و حتی " تصرف حکومت " نمیتوانست تأمین کننده پیروزی پایدار باشد . لنین میگفت ما نه بلانکیست هستیم و نه طرفدار تصرف حکومت بدست اقلیت مارکسیست و طرفدار مبارزه طبقاتی پرولتاری هستیم .

در ژوئن سال ۱۹۱۷ لنین به منشویک ها و سوسیال — رولوسیونرها و ولید رهای آنها ، یعنی تسره تلی ، چرنف و کرنسکی یاد آور میشود که سیاست بورژوازی آنها پیدایش یک کاونیک روسی را محتمل و ضروری میسازد . و این کاونیک اعمال همزاد فرانسوی خود یعنی تصاحب ژوئن سال ۱۸۴۸ را تکرار خواهد کرد .

" لوثی بلان نیز در گفتار با کاونیک از زمین تا آسمان تفاوت داشت . لوثی بلان نیز وعده های بیشمار میداد که همراه با کارگران انقلابی علیه ضد انقلابیون بورژوا در صفوف واحد بیکسار کند . ولی هیچ مورخ مارکسیست و هیچ سوسیالیست حق ندارد در این نکته تردید کند که معلوم است که کاونیک را بوجود آورد و موفقیت او را تأمین کرد همان ضعف و تزلزل و اعتماد لوثی بلان به بورژوازی بود . فرجام کار کاونیک های روسی که رآورد ناگزیر ضد انقلاب بورژوازی و رستخت سرکردگی کادتها و ره آورد تزلزل و جبن و نوسانات احزاب خرد بورژوازی سوسیال — رولوسیونرها و منشویک ها خواهند بود و عبارت دیگر پیروزی یا شکست کاونیک های روسی صرفاً به ثبات قدم و هشیاری و نیروی کارگران انقلابی منوط خواهد بود " (لنین ، جلد ۳۲ ، ص ۳۶۶) .

بطوریکه میدانیم زندگی صحت این اندیشه لنین را تمام و کمال به ثبوت رساند و پیروزی بر تمام " کاونیک های روسی " ضد انقلابی را همان ثبات قدم و قاطعیت پرولتاریای روسی تأمین کرد .

کمسون پاریس

پس از مارکس و انگلس هیچکس بهتر از لنین نتوانست از تجربه کمونارهای نامی سال ۱۸۷۱ این قدر در رسپای عمیق بگیرد . مارکس برای قهرمانی کارگران پاریس که " آماده برای پورش مردن به عرض اعلی بودند " ارزش بسزاقائل شد و انگلس پیشگفتار خود را برکت با مارکس " جنگ داخلی در رانس " با این سخنان درخشان به پایان رساند : " این اواخر سوسیال — دموکراتهای عامی و کوتاه بین باردیگر در برابر لفظ دیکتاتوری پرولتاریا وحشت مرگبار از خود نشان میدهند . سروران گرامی ! اگر میخواهید بدانید که دیکتاتوری یعنی چه به کمون پاریس بنگرید ، این همان

دیکتاتوری پرولتاریا بود " (مارکس ، انگلس ، آثار منتخبه ، جلد ۱ ، ص ۴۴۴) .
 لنین احکام مهم مارکس و انگلس را درباره کمون پاریس عمیقاً تجزیه و تحلیل کرد . او میخواست
 که انقلاب سوسیالیستی روس از کمون پاریس بگیرد ، ادامه گران باشد و آنرا به فرجام برساند .
 لنین بارها به تجربه کمون پاریس استناد میورزد و آنرا مثال میآورد و نوآوری های آنسرا
 با شور تمام میستاید و در عین حال نقاط ضعف فعالیت آنرا که باید از آن احتراز جست خاطر نشان
 میسازد .

در سال ۱۹۰۵ همینکه انقلاب روس آغاز شد ، لنین بار دیگر به کمون اشاره کرد . او این
 هنگام در ژنوبود و آن بخش از خاطرات ژنرال کلوزره که تاکتیک نبرد های خیابانی را تشریح میکند
 توجه خاصی معطوف میداشت . لنین در روزنامه " ویربود " در مارس سال ۱۹۰۵ پرولتاریای
 روس را به بررسی توصیه های کلوزره دعوت میکند و میگوید این توصیه ها را باید با واقعیت روس
 تطبیق داد . لنین ضمن سخنرانی خود در برابر مهاجرین سیاسی روس در ژنوبود (۱۸ بتاريخ
 جدید) مارس سال ۱۹۰۵ گفت : " همه ما در جنبش کنونی برد و شکون تکیه داریم " (لنین ،
 جلد ۹ ، ص ۳۳۰) .

پس از شکست انقلاب روس در سالهای ۱۹۰۷ - ۱۹۰۵ لنین به ژنوبیا زگشت و مقاله
 " در سهای کمون " را نوشت و در آن خاطر نشان ساخت : " کمون به پرولتاریای اروپا آموخت که
 وظائف انقلاب سوسیالیستی را بطور مشخص چگونه باید تعیین کرد . درسی که پرولتاریا
 گرفت ، فراموش نخواهد شد . طبقه کارگران از این درس استفاده خواهد کرد ، همانگونه که در
 روسیه در روزهای قیام در سلبر از آن استفاده کرد . . . اگر چه هر دو این قیامهای عظیم طبقه
 کارگر در هم کوبیده شد ، ولی باز هم قیام جدیدی در پیش خواهد بود که نیروهای دشمنان پرولتاریا
 در برابر آن ناتوان خواهند ماند و پرولتاریای سوسیالیستی در آن به پیروزی کامل خواهد رسید .
 (لنین ، جلد ۱۶ ، ص ۴۵۴ - ۴۵۳) .

لنین در تمام دوران اقامت خود در پاریس هیچگاه فراموش نمیکرد که در روزهای سالگرد کمون
 قهرمانی های بهار سال ۱۸۷۱ طبقه کارگر فرانسه را برفقای خود در مهاجرت یادآوری کند .
 لنین در متینگ های سنتی پرولتاریای پاریس که در آخرین یکشنبه هر ماهه در برابر دیوار کمونارها
 تشکیل میشد مرتباً شرکت میکرد .

در ۲۸ - ۱۵ آوریل سال ۱۹۱۱ لنین در روزنامه " راه پوچایا گارتا " مینویسد : " چرا
 پرولتاریا و آنهم نه فقط پرولتاریای فرانسه ، بلکه پرولتاریای سراسر جهان با بزرگداشت جزئیات
 حوادث کمون پاریس اسلاف خود را بزرگ میدارد ؟ و اصولاً ارشیه کمون چیست ؟ "
 سپس توضیح میدهد که کمون جنبش نا همگونی بود که عناصر خرد و بورژوا بزودی از آن روی
 برتافتند ، کسانی که تا آخرین لحظه از کمون دفاع کردند فقط کارگران بودند که در راه دولت
 کارگری خود و رهائی پرولتاریا می جنگیدند و جان نثار میکردند .
 علت شکست کمون آن که در آن زمان در شرط مهم برای انقلاب سوسیالیستی پیروزمند وجود
 نداشت : رشد لازم نیروهای مولد و تدارک لازم پرولتاریا .

لنین در پایان مقاله مینویسد : " نه تنها کارگران فرانسه بلکه پرولتاریای سراسر جهان خاطره
 مجاهدان کمون را تجلیل میکنند . زیرا کمون برای انجام وظیفه محلی یا ملی محدود و پیکسار
 نمیکرد ، بلکه در راه آزادی تمام جامعه زحمتکش بشری و تمام خواری کشیدگان و تحقیرشدگان
 به پیکار برخاسته بود . کمون بعنوان مجاهد پهبشتارزه انقلاب اجتماعی در هر جا که پرولتاریا رنج

میبرد و مبارزه میکند مورد علاقه و پشتیبانی قرار میگیرد . منظره حیات و مرگ کمون و دولت کارگری آن که بیش از دو ماه پایتخت جهان را تصرف کرده و در دست خود نگاه داشته بود و بیگانه رقیب رهبران و پرولتاریا و آلام و محن آن در دوران پس از شکست روحیه میلیونها کارگر را تقویت میکرد و آخر امید را در قلوب آنان بر میافروخت و هوا خواهی آنانرا بسوی سوسیالیسم جلب میکرد . غرض توپهای پاریس عقبماندترین قشرهای پرولتاریا را از خواب عمیق بیدار کرد و همه جا به تبلیغات انقلابی سوسیالیستی قوت بخشید . باین جهت آرمان کمون تبا نشده و هنوز هم در قلوب هریک از ما زنده است . آرمان کمون ، آرمان انقلاب اجتماعی و رهائی کامل سیاسی و اقتصادی زحمتکشان آرمان پرولتاریای سراسر گیتی است و باین مفهوم این آرمان فنا پذیر است " (لنین ، جلد ۲۰ صفحات ۲۱۷ و ۲۲۲ و ۲۲۱) .

در فوریه سال ۱۹۱۷ که انقلاب بورژوا - دموکراتیک در روسیه پیروز شد و شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان با اکثریت سوسیال - رولوسیونرها و منشویک ها در نقطه مقابل دولت موقت پدید آمد ، لنین که تازه از سوئیس بازگشته بود ، علیرغم آنکه شوراهای دارای چنان ترکیبی بودند نتوانست تشخیص دهد که این شوراهای حکومتی هستند شبیه به کمون سال ۱۸۷۱ . لنین در ماههای اوت و سپتامبر سال ۱۹۱۷ که در پنهانگاه پسر میبرد ، اثر مشهور خود " دولت و انقلاب " را نوشت و تمام فصل سوم این کتاب بکمون پاریس و تفسیرهای مارکس درباره آن اختصاص دارد .

مسائل کمون پاریس در این اثر یکی از جاهای اصلی را دارند و پیرویه گذار از حکومت بورژوازی به حکومت پرولتاری بطور همه جانبه در آن بررسی شده است . اشاره بتمام اندیشه هائی که لنین بیان داشته در حوصله یک مقاله نمیکند . این اندیشه ها در آن لحظاتی که جامعه کمینه میتی بر استثمار میبایست در زیر ضربات پرولتاریای انقلابی در هم فروریزد ، اهمیت تاریخی عظیم کسب کرد .

لنین نیز مانند مارکس و انگلس کمون سال ۱۸۷۱ را از نظر تاریخی نخستین شکل دیکتاتوری پرولتاریا میدانست . ولی انقلاب روس کاملترین شکل آنرا بصورت حکومت شوراهای کشف کرد و مستقر ساخت .

لنین در نخستین کنگره انترناسیونال کمونیستی که از ۲ تا ۶ مارس سال ۱۹۱۹ در مسکو برگزار شد در تزه و ضمن سخنرانی خود درباره دیکتاتوری بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا بار دیگر اهمیت تاریخی کمون پاریس را خاطر نشان ساخت و همان هنگام اعلام داشت که " جنبش شوراهای که سراسر جهان را در بر میگیرد کار کمون را در برابر نظار همگان ادامه میدهد " (لنین ، جلد ۳۷ ، ص ۴۹۳) .

پرولتاریای انقلابی فرانسه شایسته اقتصاد ماست

گذشته انقلابی عظیم و قهرمانی هائی که پرولتاریای فرانسه از خود نشان داد و شایسته آینده پرافتخار آنست . توده های زحمتکش فرانسه تحت رهبری طبقه کارگر با وجود نقاط ضعف و نارسائی های جنبش کارگری کنونی فرانسه و تاثیر اپورتونیزم راستو " چپ " شماثر انقلابی مبارزه را محفوظ نگاه داشته اند و شما متوجه شجاعت و خرد و تشکیلی از خود نشان میدهند که باین خلقی بزرگ امکان میدهد بار دیگر در تاریخ نقش مهم ایفا کنند . لنین در همان بحبوحه نخستین جنگ جهانی هنگامی که سیاست " اتحاد مقدس " توده ها را در زیر ضربت بورژوازی امپریالیستی قرار داد بود

مراتب اطمینان خود را بآینده انقلابی طبقه کارگر فرانسه ابراز داشت و ضمن نامه مورخ ۱۰ فوریه سال ۱۹۱۶ خود برفیق سافارف که به تبلیغ در میان کارگران شهر سن نازر مشغول بود به اقلیت اپوزیسیون فرانسوی که دائما در حال تقویت بود توصیه میکند که سالوسی سوسیال — شوونیست ها را افشاء کنند و خاطر نشان میسازد که " برای آنکه بتوان در همه جامیان کارگران سازمانهای غیر علنی بوجود آورد ، باید مبارزه ای طولانی ، جدی ، سرسخت ، مصرانه و پیگیر انجام داد " نامهای این سخنان الهام بخش پایان مییابد : " من به پرولتاریای انقلابی فرانسه ایمان دارم " (لنین ، جلد ۲۷ ، ص ۲۳۹) .

لنین همواره برای دوراندهی و شمش انقلابی کارگران فرانسه که در دوران اقامت خود در پاریس امکان برخورد با آنها را داشت ، ارزشی عالی قائل بود و روز ۶ مارس سال ۱۹۱۹ ضمن سخنرانی خود بمناسبت تاسیس انترناسیونال کمونیستی یاد آور شد که در یکی از میننگ ها جمعیت به لا وال ورنودل امکان نداد علیه لشوویک ها صحبت کنند " توده های فرانسه شاید یکی از آژاموده ترین و از نظر سیاسی تربیت یافته ترین ، زنده ترین ، مددگارترین توده ها باشند . آنها در جلسه توده ای به سخنران حتی اجازه یک نغمه ناسازنی دهند و بلافاصله او را متوقف میسازند " (لنین جلد ۳۷ ، ص ۵۱۷) .

در کنگره هفتم شوراهای سراسر روسیه که در سامبر سال ۱۹۱۹ برگزار شد لنین ضمن یاد بود شهادت قهرمانانه ژان لابورب گفت : " ما میدانیم که نام دخت فرانسه رفیق ژان لابورب که با روح کمونیستی خود برای فعالیت میان کارگران و سربازان فرانسه رفت و در ادساتیر باران شد اکنون در میان تما پرولتاریای فرانسه شهرت یافته و به شعار مبارزه بدل گردیده و تمام کارگران فرانسه را بدون توجه به جریان های فراکسیونی سندیکالیسم که بر انداختن آن نقد رد شواربنظر میرسید ، برای مبارزه علیه امپریالیسم جهانی پیرامون این نام متحد ساخته است " (لنین ، جلد ۳۹ ، ص ۳۹۱ — ۳۹۰) .

پیروزی انقلاب روس بر دشمنان آن ، صحت پیشگوئیهای لنین را به ثبوت رساند . لنین با فعالیت انقلابی و دعوت های انقلابی و سیاست خود توانست مشعلی براه فرزند که حرارت آن قلوب توده های مردم فرانسه و فریزه طبقاتی کهن آنها را گرم نگاه میدارد . اگر جهان کهنه در آتش انقلاب روس نسوخت و دعوی این انقلاب عصر نوینی را در تاریخ آغاز نهاد که پیروزی ناگزیر و قطعی زحمتکشان را در آینده ای دور یا نزدیک — بشارت میداد و این پیروزی همانست که همبستگی موثر پرولتاریای فرانسه و روس به آن کمک کرده است .

اقتصاد و سیاست در جامعه سوسیالیستی

آنتونین کاپک (عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست چکوسلواکی)
لف لئونتیف (دانشمند شوروی و عضو وابسته آکادمی علوم شوروی)

در کنفرانس اخیر احزاب کمونیست و کارگری بار دیگر اهمیت وحدت اقتصاد و سیاست در جهان سوسیالیستی و ضرورت استفاده از اشکال اقتصادی و سیاسی کاملتر جوابگوی نیازمندیهای جامعه سوسیالیستی با قطعیت تمام تاکید گردید . حاجتی با ثبات ندارد که این مسائل برای تمام کشورهای دارای جامعه نوین اهمیت تئوریک و پراتیک عظیم دارند .
طبیعی است که اشکال مشخص نظام اقتصادی و سازمان سیاسی کشورهای سوسیالیستی میتوانند بر حسب ویژگی شرایط خود تمایزات معین بایکدیگر داشته باشند . ولی مبانی اصولی رابطه میان اقتصاد و سیاست راهمان قوانین عام ساختمان سوسیالیسم که پیروی از آنها برای تمام ملل پیروزراه سوسیالیسم حتمی است ، معین میکند . در این زمینه پیش از هر چیز باید برخی از اندیشه‌های بنیادی دانش مارکسیستی - لنینیستی در باره نقش و جای اقتصاد و سیاست در حیات جامعه یادآوری شود .

مارکسیسم - لنینیسم بر آنست که استروکتور اقتصادی جامعه زیر بنا و بنیادی است که روبنای سیاسی واید ثولوزیک بر آن استوار است . روبنای سیاسی نیز که بر بنیاد اقتصادی معین قرار دارد بنوبه خود تاثیر متعکس اعمال میکند .

این حقایق مارکسیستی که تمام سیر تاریخ موید آن بوده است هیچگاه مثل زمان کنونی با چنین وضوحی نمودار نشده است . در واقع هم اگر این نکته از نظر دور شود که سیاست خارجی و داخلی دول سرمایه داری به اقتصاد جامعه بورژوازی و بمنافع بورژوازی انحصاری دولتی وابسته است ، درك چگونگی این سیاست دول سرمایه داری و چگونگی برخورد آنها به پروسه‌های عظیم تاریخی عصر ما میسر نخواهد بود . در عین حال تمام سیاست دول سوسیالیستی و جامعه این کشورها و نقش آنان به عنوان پرچمدار ترقی اجتماعی و تکیه گاه دموکراسی و صلح میان ملل و مسدود خلیل ناپذیر راه نیروهای ارتجاعی و امپریالیسم بر نظام اقتصاد سوسیالیسم استوار است .



لنین در همان نخستین دوران حیات حکومت شوروی پیوند دیالکتیکی میان اقتصاد و سیاست در جریان دگرگونی سوسیالیستی جامعه را تشریح کرده است . و اما اندیشه‌های اساسی لنین

درباره این مسئله : نخست آنکه سیاست فشرده ترین بیانگر اقتصاد است . دوم آنکه سیاست نمیتواند بر اقتصاد اولویت نداشته باشد . سوم آنکه امر اقتصاد برای ما جالب ترین سیاست است و زادگاه سوسیالیسم تاثیر عمده خود را بر پیروان انقلابی جهانی و از طریق سیاست اقتصاد خویش اعمال میکند .

این حکم که " سیاست فشرده ترین بیانگر اقتصاد است " در درجه اول مشروط بودن رویای سیاسی را به زیر بنای اقتصادی خاطر نشان میسازد . دولت سوسیالیستی آفریننده انقلاب بیانگر نیازمندیهای مبرم رشد اقتصادی جامعه یعنی بیانگر ضرورت عینی گذار به نظام اقتصادی نوین عالمیتر و عبارت دیگر گذار به سوسیالیسم است . بنیاد نیرومندی پرولتاریای پیرومند ووشیقه کامیابی فعالیت سترگ و گرساز آن در همین است .

نظام سوسیالیستی فقط در صورت وجود مقدمات اقتصادی و سیاسی پدید میگردد . این نظام در کشورهای اروپای مرکزی و جنوب شرقی اروپا و آورد اقتصاد ی پیکار جاننازانه چندین ساله طبقه کارگرو توده های وسیع مردم علیه طبقات استثمارگر و سیاست ضد ملی آنان بود که پس از رهایی این کشورها از قید فاسدین فاشیست و تاروما را کامل آلمان هیتلری به پیروزی توده های مردم انجامید پیروزی ارتش شوروی نقش بسیار مهمی ایفا کرد ، بدین معنی که تناسب نیروها را در جهان تغییر داد و راه انقلاب سوسیالیستی را در این کشورها هموار ساخت . و نیز این پیروزی نفوذ اندیشه های سوسیالیسم را به مراتب بیشتر از سابق تقویت کرد . باینجهت مثلا در چکوسلواکی طبقه کارگر تحت رهبری حزب کمونیست توانست قدرت را از ازمصالتمت میز تصرف کند .

لنین خاطر نشان میساخت که طبقه کارگر که در راه سوسیالیسم مبارزه میکند ناگزیر باید عرصه مبارزه سیاسی را حلقه عمده فعالیت انقلابی خویش تلقی کند که در آخرین تحلیل مبارزه مسالمت آمیز و غیر مسالمت آمیز در راه سرنگونی انقلابی تسلط سیاسی بورژوازی و استقرار و حفظ و تحکیم تسلط سیاسی پرولتاریا منجر خواهد شد .

تصرف قدرت حاکمه بدست طبقه کارگر تحت رهبری حزب مارکسیست - لنینیست و دفاع و حفظ این حکومت شرط قاطع دگرگونی سوسیالیستی جامعه است . با آنکه در برخی از کشورها قدرت از ازمصالتمت میز بدست آمده است ، مع الوصف این امر نقش مهم و در برخی موارد نقش قاطع اشکال دیگر مبارزه در راه تصرف قدرت و از جمله مبارزه مسلحانه را نفی نمیکند .



در شرایط کنونی این حکم لنین که سیاست نمیتواند بر اقتصاد اولویت نداشته باشد تمهنا اهمیت خود را تمام و کمال حفظ میکند ، بلکه محتوی آن بهیض از پیشتر غنی میگردد . پیدایش و تکامل سیستم جهانی سوسیالیستی اهمیت این حکم لنین را به میزان عظیم افزایش میدهد . نخست آنکه این مطلب اکنون تنها درباره یک کشور نه ، بلکه درباره تمام کشورهای سوسیالیستی صادق است . نظراین حکم یعنی جدا کردن سیاست از اقتصاد و یا اتخاذ سیاست نادرست در هر یک از کشورهای سوسیالیستی دستاورد های سوسیالیسم و قدرت سیاسی طبقه کارگر را در این کشور خطر میاندازد و بالنتیجه ممکن است تمام جامعه کشورهای سوسیالیستی را ضعیف کند .

باینجهت مسئولیت سیاسی انترناسیونالیستی هر حزب برادر نیز بیشتر میشود . دوم آنکه این حکم لنین که اکنون در مورد تمام جامعه کشورهای سوسیالیستی صادق است تحکیم مداوم وحدت

کشورهای سوسیالیستی را در مبارزه آنان علیه امپریالیسم و نیز توسعه و تقویت همکاری اقتصادی و فرهنگی آنان را ضروری میسازد .

امپریالیست ها به " تضعیف " و " تخریب " سوسیالیسم در کشورهای مختلف امید فراوان دارند و نقشه های دامنه دار خود را بر اساس ایجاد انشعاب میان دولت های سوسیالیستی طرح می ریزند و میکوشند از هر اختلاف نظر میان آنها استفاده کنند . امپریالیست ها برانداختن قدرت سیاسی طبقه کارگر و انحلال نقش رهبری حزب مارکسیست - لنینیست را در این کشور - سوسیالیستی راهی برای تغییر تناسب نیروهای دو سیستم اجتماعی متناقض بسود خویش میدانند و به همین جهت است که از عناصر اپورتونیست و ریزیونیست که میکوشند مابین قدرت سوسیالیستی و نقش رهبری حزب کمونیست را متزلزل سازند پشتیبانی میکنند . در دوران شورش ضد انقلابی سال ۱۹۶۵ در مجارستان و در دوران حوادث چکوسلواکی نیز همین وضع مشاهده شد .

در ستگاه تبلیغات ضد کمونیستی برای پیشبرد مقاصد خود میکوشد اصول انترناسیونالیسم پرولتری را بی اعتبار کند و نظریه مجعول " حاکمیت محدود " را بجای همه کشورهای سوسیالیستی ملل نسبت دهد . در چنین شرایطی درک روشن وحدت وظائف ملی و بین المللی هر کشور سیستم سوسیالیستی و هر حزب پیرو مارکسیسم - لنینیسم انقلابی اهمیت خاصی دارد .

در سیاست عملی معنای این سخن عبارتست از : اولاً تحکیم مداوم حکومت طبقه کارگر در هر کشور سوسیالیستی و ثانیاً تکامل مستمر و تحقق اندیشه های انترناسیونالیستی در تمام کشورهای سوسیالیستی و تربیت تمام زحمتکشان با روح انترناسیونالیسم سوسیالیستی و ثالثاً کوشش هر کشور برای تامین همکاری سیاسی و اقتصادی محکم با تمام کشورهای دیگر عضو جامعه کشورهای سوسیالیستی . شرط حتی این پروسه عبارتست از تقویت مجدد نقش رهبری احزاب مارکسیست - لنینیست

در کشورهای سوسیالیستی و بالا بردن اعتبار رهبری مارکسیستی - لنینیستی این احزاب . فقط بر این اساس میتوان وحدت تسلسلی جنبش کمونیستی را در کشورهای برادر و کامیابیهای اقتصادی مشترک آنان را تامین کرد و در عین حال اثر بخشی اقدامات مشترک تمام جامعه کشورهای سوسیالیستی را در مبارزه علیه امپریالیسم افزایش داد .

لنین میگفت باید پیوند ناگسستنی میان وظائف اقتصادی و سیاسی دولت سوسیالیستی را تشخیص داد و وحدت این وظائف را در کار ساختن سوسیالیسم و کمونیسم از نظر دروند داشت . لنین توضیح میداد که طبقه کارگر بدون داشتن برخورد سیاسی صحیح بعضاً نمیتواند تسلط خود را حفظ کند و بالنتیجه نمیتواند وظائف اقتصادی خود را انجام دهد . ضمناً وظیفه عمده طبقه کارگر و تمام مردم زحمتکش در عین محکم نگاه داشتن زمام حکومت در دست خویش عبارتست از شالوده ریزی و تکامل اقتصاد سوسیالیستی و تامین رشد و شکفتگی دائمی آن . . . هدف سیاسی غائی حزب مارکسیست - لنینیست حاکم عبارتست از ساختن جامعه کمونیستی و این وظیفه پیش از هر چیز از طریق ایجاد بنیاد مادی و قوی و پایه اقتصادی سوسیالیسم و کمونیسم و کار عظیمی که تمام سیمای اقتصاد جامعه را در گروگن میسازد ، مسر خواهد بود .

حزب کمونیست اتحاد شوروی که در زمینه تامین و تکامل دیکتاتوری پرولتاریا و تقویت نقش اقتصادی و سازماندهی این دیکتاتوری بزرگترین تجارب را دارد ، در کار خود از همین اصول پیروی کرده و میکند . حزب کمونیست اتحاد شوروی این تجارب را در شرایط خارجی و داخلی بسیار بفرنج و در جریان مبارزه علیه انواع انحرافات راست و " چپ " کسب کرده است . همه کامیابیهای آنطور که پیش بینی میشد بدستنی آمد . ولی نتایج عمده بدست آمده است . بدین معنی که کشور

عقب مانده طی دوران تاریخی کوتاه به کشور صنعتی سوسیالیستی نیرومندی بدل گردید که اکنون در کار گذار به کمونیسم است .

طل کشور های سوسیالیستی دیگر نیز تجربه عملی سرشار اند و خسته اند . این تجربه وجود پیوند دیاکتیکی میان سیاست و اقتصاد را در جریان دگرگونی سوسیالیستی جامعه بطور همه جانبه منعکس میسازد . ساختمان سوسیالیسم در درجه اول تسلط سیاسی طبقه کارگر را ایجاد میکند . زندگی بما میآموزد که تمام وظائف اقتصادی باید تابع تامین و حفظ و تحکیم قدرت سیاسی طبقه کارگر و حکومت مردم زحمتکش باشد . در عین حال کامیابی در انجام وظائف اقتصادی ساختمان جامعه نوین مهمترین شرط حفظ و تحکیم قدرت سیاسی طبقه کارگر است .

تجربه ای که تاکنون بدست آمده گواهی مینماید که برای آنکه هم اپورتونیسم راست و هم برخورد های سطحی و ماجراجویی سکناریستی در رهبری ساختمان سوسیالیستی برای ساختمان جامعه سوسیالیستی خطرناک است . اپورتونیسم راست معمولاً نه تنها در تئوری ، بلکه در زمینه پراتیک نیز هدف های اساسی و اسلوب های ساختمان سوسیالیسم را بطور مستمر مورد تجدید نظر قرار میدهد و این امر در آخرین تحلیل کار را با ایجاد وضعی منجر میسازد که خطر تخریب ارکان اساسی سوسیالیسم را در بردارد . برخورد های سطحی و ماجراجویی در رهبری جامعه سوسیالیستی نتیجه اش یا به پیش رویدن قبل از هنگام است و یا برعکس بعقب انداختن حل مسائل مبرم . هر دو ی آنها هدف های ساختمان سوسیالیسم را بی اعتبار میکند و نیروی جاذبه اندیشه های سوسیالیسم را ضعیف میسازد و زمینه را برای رویزیونیسم و اپورتونیسم راست مهیا مینماید . شاخص مشترک انحراف های راست و " چپ " در حال حاضر همانطور که بسیاری از شرکت کنندگان در کنفرانس جهانی مسکو خاطر نشان ساختند ناسیونالیسم است . ناسیونالیسم در جامعه جهانی کشورهای سوسیالیستی گرایشهای گریز از مرکز بوجود میآورد و مبارزه قاطع علیه این گرایشها به مهمترین وظیفه سیاسی کشور سوسیالیستی بدل میگردد .



وحدت سیاست و اقتصاد جامعه سوسیالیستی در سیاست اقتصادی حزب و دولت منعکس میگردد . سیاست اقتصادی کشور سوسیالیستی بر بنیاد تئوری اقتصاد مارکسیستی - لنینیستی و علاقمندی حیاتی بزرگترین توده های خلق به پیشرفت اقتصادی جامعه استوار است . لنین میگفت در میان توده های زحمتکش " نیروی خفته عظیم رستاخیز و نوسازی انقلابی " نهفته است . (جلد ۳۵ ، ص ۲۸۹) .

نقش فعال توده ها در فعالیت تاریخی آگاهانه آنان منبع لایزال نیروی جامعه سوسیالیستی را تشکیل میدهد . این منبع نیروی سوسیالیسم با افزایش نیروی خلاق و ابتکار توده های مردم نقش روز افزون ایفا میکند .

لنین خاطر نشان میسازد " سیاست از میان توده میلیونها انسان سرچشمه میگردد ، نه از میان هزارها ، بلکه همان از میان میلیونها " (جلد ۳۶ ، ص ۱۶) .

در جای دیگر لنین میگوید " سیاست با سرنوشت واقعی میلیونها انسان سروکار دارد " .

(جلد ۴۰ ، ص ۱۳۲) .

کشور سوسیالیستی در سیاست اقتصادی خود با میلیونها و دهها میلیون انسان سروکار

دارد و به همین جهت تصمیمات ساده شده‌های راکه فقط بادی سطحی میتواند قابل قبول باشد مجازنمی‌شود و خواستار د نظر گرفتن همه جانبه عوامل عدید ه و توانائی پیش بینی عواقب و از جمله عواقب د و تصمیمات متخذه و تاثیر این تصمیمات د رجوانب گوناگون حیات اقتصاد ی و اجتماعی است . د ر اوضاع و احوالی که وظائف اقتصاد ی و روابط اقتصاد ی بحالت تحرك اقتصاد سوسیالیستی و انقلاب علمی وقتی فوق العاده بفرنج شده است ، سیاست اقتصاد ی بخصوص باید توجیه عمیق داشته باشد و اجرای آن بر پایه کاملاً علمی انجام گیرد .

سیاست اقتصاد ی کشور سوسیالیستی مسائل فراوان را د بربرمیگیرد . این مسائل عبارتند از : اولاً طرح ریزی و تعیین نظریه علمی د ر باره د رونمای رشد اقتصاد ی و پیشرفت علمی و فنی بر پایه ایکه نیازمندیهای مادی و فرهنگی آنی و آتی جامعه را تامین کند و در عین حال شرایط لازم را برای رشد سریع اقتصاد ی فراهم سازد و تخصیص وسائل و منابع کافی را برای انباشت اجتماعی و تحکیم قدرت دفاعی پیش بینی کند ، ثانیاً سیاست اقتصاد ی باید رشد تمام اقتصاد ملی را بطور متناسب و بر اساس برنامه‌تأمین کند و تغییرات بنیادی اثربخش را د ر آن وارد سازد ، ثالثاً سیاست اقتصاد ی کشور سوسیالیستی باید کار توده‌های عظیم خلق را د ر سراسر کشور سازمان دهد و منافع مادی و انگیزه‌های معنوی آنان را د نظر گیرد و نیرو و ابتکار و بدعت و خلاقیت آنانرا بسیج کند و اثر بخشی کار آنان را تأمین نماید ، رابعاً این سیاست باید ترفیع مداوم سطح زندگی مردم را تأمین کند و کلیه شرایط مادی ضروری را برای تکامل فرهنگ سوسیالیستی فراهم سازد ، خامساً اشکال گوناگون همکاری با کشورهای سوسیالیستی برادر را بر پایه تأمین منافع متقابل توسعه و تحکیم بخشد ، سادساً انحصار بازرگانی خارجی را باشکال گوناگون عطلی سازد و روابط

اقتصاد ی خارجی خود را با بازار جهانی بشیوه اثر بخش بسط دهد . بدینسان سیاست اقتصاد ی کشور سوسیالیستی مجموعه بزرگی از وظائف را د بربرمیگیرد :

از طرح ریزی و تحقق برنامه های د رازمدت و کوتاه مدت و جاری رشد اقتصاد ی و تکمیل پیگیر استروکتور اقتصاد ملی بروفق مقتضیات انقلاب علمی فنی گرفته تا استفاده از افزارهای مشخص اداره اقتصاد یعنی سیاست قیمت‌ها ، مزد کار ، د رآمدها ، سیاست مالی و غیره که به تحقق برنامه های د رازمدت و کوتاه مدت د ر براتیک اجتماعی کمک میکنند .

سیاست سرمایه گذاری و سیاست علمی و فنی د ر سیاست عمومی اقتصاد ی نقش مهم بازی میکنند زیرا عامل قاطع تغییرات بنیادی و تجدید تجهیز فنی اقتصاد ملی و ایجاد بنیاد مادی و فنی سوسیالیسم و کمونیسم است .

همتراز کردن تدریجی سطح رشد اقتصاد ی و فرهنگی جمهوریه‌ها یا نواحی مختلف يك کشور و کوشش برای رشد موزون و دائمی آنان جزء لا ینفك سیاست اقتصاد ی است . این امر به برطرف ساختن تفاوت د ر سطح زندگی مردم نواحی مختلف کمک میکند و بدینسان شرایط اجتماعی یکسانی برای زندگی افراد سراسر کشور بوجود می‌آورد و وحدت ضمنی و سیاسی آنانرا تحکیم می بخشد .

بنا بر این سیاست اقتصاد ی کشور سوسیالیستی د ر مجموع خود نتایج سیاسی مهمی را د ر بردارد و کامیابی آن مشروط است به کامیابی مجموع رشد جامعه . باین علت است که کشورهای سوسیالیستی و نیروی رهبری کنند آنان یعنی احزاب کمونیست و کارگری بمسائل سیاست اقتصاد ی بزرگترین توجه را مبذول میدارند . سیاست اقتصاد ی بخش جدائی ناپذیر سیاست عمومی احزاب کمونیست و کارگری کشورهای برادر استوکامیابی این سیاست ساختمان موفقیت آمیز سوسیالیسم را د رهريك از این کشورها بطور جد اگانه و در تمام جامعه کشورهای سوسیالیستی من حیثاً المجموع

تضمین میکند . در مواردی که کوشش های مشخص برای اجرای سیاست اقتصادی جای خود را به کلی گوییهای سیاسی غالباً مفاخرانه آموزش مارکسیستی - لنینیستی و سخن آرائی های سیاسی میدهد ، تضعیف جدی اقتصاد ملی و خسارات و اشتباهات سیاسی جدی ناگزیر میشود .



نمودار آشکار وحدت اقتصاد و سیاست در جامعه سوسیالیستی آنست که سوسیالیسم عبارتست از کاری که در مقیاس سراسر کشور سازمان یافته است . دانش مارکسیستی روشن کرده و پراتیک ساختمان سوسیالیسم ثابت کرده است که همانگونه که سرمایه داری با وجود تمام تغییراتی که در آن صورت میگیرد بدون هرج و مرج تولید اجتماعی تصورناپذیر است ، سوسیالیسم نیز بدون برنامه ریزی و اداره امور اقتصاد ملی توسط ارگانهای مرکزی غیرممکن است . لنین خصلت برنامه ریزی را برای رشد اقتصاد سوسیالیستی واقعیت مسلم و غیرقابل تردید میدانست . او برنامه ریزی در رشتاقتصاد ملی را یکی از بزرگترین دست آورد ها و برتری های سوسیالیسم میدانست و برنامه ریزی اقتصاد را یکی از وظایف اساسی اقتصاد کشور سوسیالیستی میشمرد .

سوسیالیسم برای نخستین بار هدفی جسورانه و عالی در برابر جامعه مطرح ساخته است . این هدف عبارتست از دگرگونی اقتصاد اجتماعی بر مبنای معقول و شالوده ریزی اقتصاد مبتنی بر برنامه واحد و یکپارچه تحت رهبری اراده جمعی واحد . همانطور که انتظار میرفت اداره امور اقتصاد ملی طبق برنامه واحد البته و وظیفه بسیار پراچ از کار درآمد ولی در عین حال انجام این وظیفه بینهایت بیفرنج و دشوار بود . سازمان واحد فعالیت تولیدی هزاران و یا حتی دهها هزار انسان در تراست سرمایه داری با سازمان واحد کار اجتماعی میلیونها و دهها میلیون انسان در اقتصاد سوسیالیستی در درجه اول از نظر کمی تمایز دارد ولی در بین تمایز کمی تفاوت کیفی ماهوی نهفته است . ما در اینجا بایکی از موارد تغییر کمیت به کیفیت روبرو هستیم که در زندگی نمونه های فراوان دارد .

پراتیک نشان داده است که رشد متناسب اقتصاد ملی بر پایه برنامه قانون اقتصادی عینی تخطی ناپذیر سوسیالیسم است . تحقق این قانون بطور خود بخود میسر نیست بلکه مستلزم تجربه عملی و تکمیل اشکال سازمانی اقتصاد ملی و بهبود مستمر اسالیب برنامه ریزی بر پایه توجه و تعمیم تجربه عملی میلیونها انسان زحمتکش در جریان ایجاد زندگی نوین است .

برنامه اقتصاد ملی را نباید یک پدیده متحجر و تغییر ناپذیر تلقی کرد . برنامه ریزی اقتصاد ملی بمعنای سازماندهی معقول کار خلاق و جاندار توده های مردم است و همین جهت واحد های اساسی اقتصاد ملی یعنی موسسات و سازمانهای متحد مان نه تنها در زمینه اجرای برنامهها بلکه در امر تهیه و طرح ریزی آنها نیز نقش عظیم بعهده دارند .

سراسر تاریخ ساختمان سوسیالیسم برتری های فراوان اداره امور جامعه و اقتصاد ملی را بر اساس برنامه به ثبوت رسانده و نشان داده است که بکار بردن این شیوه چگونه جریان خود بخودی و ناموزونی ذاتی سیستم سرمایه داری را از زمین برده است . کشورهای سوسیالیستی که مسائل اساسی بنیادی در آنها حل شده است ، در زمینه رشد اقتصادی بمیزان زیادی بر کشورهای امپریالیستی سبقت دارند . بکمک برنامه ریزی سوسیالیستی میتوان هم در مقیاس مجموعه اقتصاد ملی و هم در چارچوب هر یک از موسسات هدف های اساسی رشد آینده را تعیین

کرد و توجه تمام سازمانهای رهبری کننده مربوطه را به تحقق این هدفها معطوف داشت و فعالیت زحمتکشان را بسیج کرد و از این راه طی دوران بالنسبه کوتاهی در زمینه رشد اقتصاد بگامیهای بزرگ رسید .

با افزایش قدرت اقتصادی و توسعه بنیاد اقتصادی سوسیالیسم خود سیستم برنامه ریزی نیز بتدریج تکمیل میگردد . در سالهای اخیر تقریبا تمام کشورهای سوسیالیستی اروپائی یکسلسله فرمهای اقتصادی انجام داده اند که هدف آنها اینست که اداره امور اقتصاد طی و برنامه ریزی اقتصاد بیشتر جنبه علمی داشته باشد و نقش برنامه های دراز مدت در مجموعه پروسه اداره اقتصاد بالا رود و حقوق موسسات بروفق اصول رشد یکدست مجموعه اقتصاد ملی ، افزایش یابد و بدینسان شرایط لازم برای ابراز ابتکار آنان در مقیاس وسیعتر فراهم گردد . تجربه موجود نتایج نیکوی این فرمها را در اقتصاد کشورهای سوسیالیستی نشان میدهد و گواه بر آنست که تئوری اقتصادی که بر پایه مارکسیسم - لنینیسم بطور خلاق تکامل می یابد چگونه به پیشرفت کشورهای سوسیالیستی و تمام جامعه کشورهای سوسیالیستی کمک میکند .

در مرحله کنونی که بسیاری از کشورهای سوسیالیستی بدوران ایجاد جامعه سوسیالیستی تکامل یافته گام نهاده اند و وظائف عظیمی برای تحقق برتری های قاطع سوسیالیسم در شرایط انقلاب عمیق علمی و فنی در برابر آنها مطرح است درك وحدت سیاست و اقتصاد شرط حتمی داشتن برخورد صحیح به چگونگی انجام این وظائف است . جدائی سیاست از اقتصاد ناگزیر عواقب وخیمی را در اقتصاد ملی ببار خواهد آورد که دشمنان طبقاتی با اعلام تریباصلاح " سیاستزدائی " اقتصاد و " ایدئولوژی زدائی " سیاست بید رنگ از آن برای مقاصد خود استفاده خواهند کرد . این تئری در دستگاه تبلیغات امپریالیستی نوعی " اسپتروا " میداند و امیدوار است که بکمک آن بتواند از همان زود باوران را در کشورهای سوسیالیستی مشوب سازد . اپورتونیست های راست نیز عملا همین تئری را میگویند و خواستار " جدائی اقتصاد از دولت " هستند . این خواست در ماهیت خود برابر بانفی ارکان نظام سوسیالیستی میتنی بر مالکیت اجتماعی برومائل تولید یعنی مالکیتی است که تسلط آن در تعیین چگونگی طبیعت و عمل دولت سوسیالیستی نقش تعیین کننده دارد .

نظریه جدائی اقتصاد از دولت تا این اواخر در چکوسلواکی نیز در لفاظیه شعارتاسیس شورا های کارخانه در موسسات اعمال میشد و این شوراها غالباً بدست نیروهای ضد سوسیالیستی میافتادند و خود را آشکارا در جنبه مخالف رهبری سازمانهای حزبی و اقتصادی قرار میدادند . در چکوسلواکی این نظریه از طریق دیگر یعنی از طریق اشاعه " تئوری " ضرورت برانداختن نقش رهبری و سازماندهی برنامه دولتی اقتصاد ملی نیز اعمال میشد . ضمنا این ادعا وجود داشت که برنامه باید جنبه اطلاعاتی و سمت دهند و برای موسسات داشته باشد و به ارگانهای مرکزی فقط يك تصور عمومی درباره طرق رشد اقتصاد بدهد .

در آغاز سال ۱۹۶۹ نیروهای راست در چکوسلواکی برای بمتصویب رساندن قانون دولتی " شورا های کارخانه ها " بمبارزه برخاستند . این مبارزه هدفهای سیاسی داشت . بدینمعنی که میخواست از طریق ایجاد " شورا های کارخانه ها " نقش رهبری حزب کمونیست چکوسلواکی را از بین ببرد و حزب را از کار اداره امور اقتصاد در سازد و تاثیر دولت را در اقتصاد طغی کند و بدینسان سیستم سیاسی موجود را منهد نماید .

نظریات رویزیونیستی در آن دوران کوتاهی که رشد اقتصاد ملی کشور رفته رفته جنبه خود بخودی کسب میکرد و پیش از پیش از اقلام برنامه اقتصاد ملی منحرف میشد (ازمارس ۱۹۶۸ تا

اواسط سال ۱۹۶۹) بی پایگی خود را در عمل آشکار ساخت. این آزمایش ها هیچگونه نتایج مثبتی را در فعالیت^{*} شوراهای کارخانه ها^{*} که در بارمان تبلیغات دامنه داری انجام گرفته بود، نتوانست ببار آورد. عامل دیگری که در این میان نقش منفی داشت این بود که رهبری سابق حزب نسبت بمسائل اقتصادی توجه کافی معطوف نمیداشت. سیستم سابق اداره اقتصاد را برهم زده بودند و فرم اقتصادی فقط بطور محدود در اقتصاد ملی تاثیر می بخشید (تازه در خود همین فرم هم ابهامات تئوریک وجود داشت). نظریه ایدئولوژیک^{*} اقتصاد سیاستزده^{*} ولبرالیزم اقتصادی باقتصاد ملی چکوسلواکی زبان فاحش وارد ساخت و برای رشد خود بخودی و هرج و مرج عرصه وسیعی پدید آورد و موجب کاهش سریع رشد اقتصاد و تشدید تورم و عدم تناسب میان رشته های مختلفه اقتصاد گردید. بدینسان مسائل حل نشده ای که در اقتصاد ملی جمهوری سوسیالیستی چکوسلواکی وجود دارد نتیجه دوانحراف است. هم انحراف قبل از ژانویه و هم انحراف پس از ژانویه. گرایش ناشی از بسیاری از موضعگیریهای پس از ژانویه رهبری حزب و دولت مورد انتقاد قرار گرفت و حزب و دولت اکنون برای اصلاح وضع میکوشند. حزب کمونیست چکوسلواکی برای تحکیم مبانی برنامه ریزی در اقتصاد و پایان دادن به تورم و تقویت انضباط در کار و رفع اساسی عواقب ناشی از رشد خود بخودی و خرابکاریهای سابق نیروهای ضد سوسیالیستی اقدام عملی میآورد.



تکامل پیگیر اصل مرکزیت و موکراتیک از وظائف سیاست اقتصادی کشور سوسیالیستی است. لنین خاطر نشان میساخت که اصول مرکزیت و موکراتیک را در خطر تهدید میکند. یکی تبدیل مرکزیت و موکراتیک به مرکزیت بوروکراتیک و دیگری نقض مرکزیت از طریق کوشش برای پیشبرد هدف های محدود محلی و یا گرایشهای آنارکو - سندیکالیستی. لنین هر دو خطر را نموداری از نفوذ خرده بورژوازی در طبقه کارگر و دولت سوسیالیستی میدانست. در دوران کنونی اصل مرکزیت و موکراتیک ایجاب میکند که هم از مرکزیت بی محتوی و بوروکراتیک در قبال سازمانهای پائین رهبری تولید و تمام جامعه و هم از هرج و مرج مبتنی بر بازی آزاد نیروهای اقتصادی که سرانجام با ایجاد تضاد میان منافع گروهها و برهم خوردن تناسب تولید منجر میگردد و خسارات اقتصادی بزرگ به بار میآورد، جلوگیری شود.

اصل مرکزیت و موکراتیک که احزاب مارکسیست - لنینیست بآن مجهزند و پایه سیاست اقتصادی کشورهای سوسیالیستی را تشکیل میدهد باید وحدت اراده و وحدت هدف را که بدون آن اقتصاد سوسیالیستی نمیتواند بطور عادی پیشرفت کند با استقلال نسبی واحدهای اقتصادی یعنی موسسات و سازمانهای متحد آنها که بدون آن استفاده از نیروی خلاق و ابتکار توده های بزرگ زحمتکشان میسر نخواهد بود - در آمیزد.

ایدئولوگ های امپریالیسم مدعیند که گویا اقتصاد سوسیالیستی ناچار است یکی از این دو راه را برگزیند: یا رهبری متمرکز اداره اقتصاد ملی بکمک شیوه های صرفا داری و فرماندهی^{*} و یا استقلال اقتصادی واحدهای اقتصادی که ناشی از رهبری متمرکز مبتنی بر برنامه است. ولی چنین ناگزیری وجود ندارد.

تسلط مالکیت اجتماعی برای رشد و تحکیم همزمان هر دو جانب مرکزیت و موکراتیک یعنی رهبری متمرکز مبتنی بر برنامه ریزی اقتصادی ملی و شیوه های دموکراتیک اداره اقتصاد هم امکان

بوجود میآورد و هم آنرا به یک امر ضروری بدل میسازد . درك صحیح این دو جانب کاملاً بهم پیوسته و بهترین شیوه در آمیختن آنها باید یکی در هر یک از مراحل ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم یکی از مهمترین وظائف رهبری علمی ساختمان اقتصادی در جامعه سوسیالیستی است . اشکال مشخص در آمیختن مرکزیت و دموکراسی و شیوه های عقلی تحقق اصل مرکزیت در موکراتیک نمیتوانند تغییر ناپذیر و ثابت بمانند . این اشکال پایه های رشد اقتصاد سوسیالیستی و افزایش امکانات آن و نیز با افزایش وظائف آن و با بفرنجتر شدن این وظائف ناگزیر تغییر میکند . ولی با وجود هرگونه تغییری در سیستم اقتصادی سوسیالیسم که بر بنیاد مالکیت اجتماعی استوار است ، رهبری متمرکز مبتنی بر برنامه طبیعتاً نقش درجه اول را بازی میکند .

در یالکتیک رشد جامعه سوسیالیستی چنانست که در ادوار معین میان رشد نیروهای مولد و مناسبات تولیدی پیدایش تضاد امکان دارد و عملاً هم چنین تضادهای پدید میآید . ولی کاملاً روشن است که این تضادها در جامعه سوسیالیستی جنبه آشتی ناپذیر دارند و حوضب مارکسیست - لنینیست و دولت با اتخاذ سیاست صحیح بخوبی میتوانند این تضادها را برطرف سازند . از جمله وظائف عمده رفرمهای اقتصادی که در اکثریت کشورهای سوسیالیستی بابتکار احزاب کمونیست و کارگری انجام میگردد یکی هم هماهنگ ساختن مستمر مناسبات تولیدی با سطح رشد نیروهای مولد و است و این بطور مشخص یعنی ایجاد آنچنان محیط اقتصادی و اجتماعی که در آن منافع هر فرد زحمتکش و هر گروهی از آنان با منافع تمام جامعه بکامل ترین نحوی هماهنگ گردند .

رفریمهای اقتصادی در هر یک از کشورهای سوسیالیستی به ویژگیهایی متمایزند که از اوضاع و احوال مشخص هر کشور و از سطح رشد اقتصادی آن ناشی میشوند . در همین حال رفریمهای اقتصادی در تمام کشورهای سوسیالیستی وجوه مشترک فوق العاده مهمی باید یکدیگر دارند که یکی از آنها این است که برای افزایش اثربخشی تولید اجتماعی و تقویت اصل برنامه ریزی موثر در رشد مجموعه اقتصاد ملی تقویت کامل نقش شیوه های اقتصادی رهبری امر توسعه موسسات ورشته های مختلف و ایجاد انگیزه های اقتصادی برای توسعه تولید و نیز اهرمهای اقتصادی اداره امور ساختمان اقتصادی پیش بینی میگردد . تقویت نقش اهرمهای اقتصادی نعمتها از اهمیت رهبری متمرکز مبتنی بر برنامه نمیکاهد ، بلکه برعکس این رهبری را تحکیمی بخشد و سطح علمی آنرا بالا میبرد و آنرا موثر تر و شمر بخش تر از پیش میسازد .

رفریم اقتصادی که مثلاً در اتحاد شوروی انجام میگردد علاوه بر جلب توجه های بزرگ زحمتکش به اداره امور تولید و توسعه حقوق موسسات و وسط دامنه ابتکارات آنان تکمیل پایه های علمی برنامه ریزی متمرکز در ازمده و تقویت نقش ارگانهای مرکزی اقتصادی و از جمله وزارتخانه ها را نیز پیش بینی میکند . این ارگانها اکنون با انجام وظائف اقتصادی عمده و وسیعاً مشغولند و در هر کار جزئی خود را قیماً موسسات نمیکند .



این اوخراید تولوگهای امپریالیسم در رشته اقتصاد میکوشند نظریه " سوسیالیسم مبتنی بر بازار " را که بمعنای امتناع از برنامه ریزی در اقتصاد ملی و میدان دادن به جریان خود بخودی بازار است به کشورهای سوسیالیستی نسبت دهند . اپورتونیست های راست از این نظریه پشتیبانی

میکنند و تحت عنوان " مدل های جدید " سوسیالیسم نسخه های سوسیال رفرفریستی " اقتصاد مختلط " را اختراع مینمایند که دانش مارکسیستی مدتهاست آنها را رد کرده و زندگی خط بطلان بر آنها کشیده است . از این نظریات ایدئولوژیک که غالباً بر برتری های کاذب تملک گروهی و ساقط تولید ویاتملک " مختلط " و فعالیت باصطلاح شوراهای کارخانه ها یا شورای کارگری استوار است ، این نتیجه گرفته میشود که گویا میان سیستم سرمایه داری رشد یافته و جامعه سوسیالیستی تمایزی وجود ندارد ، زیرا تولید هم در سیستم سرمایه داری رشد یافته و هم در آن جامعه سوسیالیستی که به زعم آنها بر قوانین خود بخودی بازار و بازی آزاد نیروهای اقتصادی استوار است ، هدفهای واحدی را تعقیب میکنند . بدینسان طبیعت اجتماعی سیستم سرمایه داری مبتنی بر استثمار انسان از انسان پرده پوشی میگردد و تمایز ماهوی میان سوسیالیسم و سرمایه داری نادیده انگاشته میشود .

دانش مارکسیستی بنحوموقع نشان میدهد که تکامل اشکال اداره امور اقتصاد سوسیالیستی بادعوی نزدیکی این اشکال به نمونه های سرمایه داری و یا " لیبرالیزاسیون " اقتصاد که ساخته ذهن تحریف کنندگان بورژوازیست و مفهوم آن از نقطه نظر دستگاه تبلیغات ضد کمونیستی امتناع ازارکان اصولی عمده استروکتور اقتصادی سوسیالیسم و پایه های خلل ناپذیر آنست هیچگونه وجه مشترکی ندارد . راهی که احزاب مارکسیست - لنینیست کشورهای سوسیالیستی با قاطعیت و بیگیری تمام تعقیب میکنند متزلزل ساختن ارکان رژیم سیاسی و اقتصادی سوسیالیستی نیست ، بلکه تحکیم مجدانه آنست . تعقیب این راه روابط میان کشورهای سوسیالیستی را تضعیف نمیکند بلکه همکاری آنها را در تمام جوانب پیش از پیش توسعه میدهد و جامعه کشورهای سوسیالیستی را پیش از پیش تقویت میکند .

از جمله افسانه های دستگاه تبلیغات ضد کمونیستی و اقتصاد سیاسی بورژوازی ایفستکه در جامعه سوسیالیستی گویا اقتصاد تابعی است از سیاست و همین جهت گویا به رفع نیازمندیهای مردم کمک نمیکند و حال آنکه در سرمایه داری اقتصاد تابعی است از تقاضای " مشتریان " یعنی افراد . این افسانه موزیانه نمونه ایست از یک تقلید و گانه . در مقابل آن باید گفت که اولاً اقتصاد سوسیالیستی در نتیجه وحدت خود با سیاست و فعالیت دولتی که بیانگر منافع مجموع جامعه است صرفاً در جهت رفع حوائج خلق و ارضای نیازمندیهای تمام مردم عمل میکند . ثانیاً اقتصاد سرمایه داری فقط در ذهن کسانی که ستایشگر آنند ، تابع " مشتریان " است . ولی در عمل تمام و کمال درید قدرت سلاطین سرمایه است و این سرمایه داران هم ملامت خود را بانیت غیر پرستی و به نفع جامعه انجام نمیدهند ، بلکه منافع آزمندان خود را در نظر دارند و میکوشند هر چه ممکنست بیشتر سود بچنگ آورند .



رفرفهای اقتصاد که اکنون در کشورهای سوسیالیستی اروپای انجام میگردد طیبه اداری جانب سیاسی نیز هستند . بدینمعنی که انجام این رفرفها از نظر سیاسی با تقویت پیش از پیش نقش دولت سوسیالیستی و توسعه هر چه بیشتر دموکراسی سوسیالیستی همراه است . ضمناً احزاب کمونیست و کارگری کشورهای سوسیالیستی برخلاف یاوه سرانیهای مربوط به دموکراسی " بطور کلی " یعنی دموکراسی فارغ از زمان و مکان و خالی از هرگونه محتوی طبقاتی ، مفسی مبتنی بر انطباق

خلاق تئوری مارکسیستی — لنینیستی خود را برای توسعه و تکمیل واقعی دموکراسی سوسیالیستی اجرا میکنند . ماهیت این مشی عبارتست از شرکت هر چه کا متر میلیونها کارگر و دهقان و روشنفکر در اداره امور کشور و در ساختمان اقتصادی و در تمام امور اجتماعی .

تکمیل مناسبات اجتماعی سوسیالیسم پروسه ایست فوق العاده بفرنج و پرستولیت . در این زمینه هیچ اقدام انقلابی کاذب و هیچ عمل ناسمجیده ای که گاه مورد تقاضای کسانیست که با واقعیت عینی ساختمان سوسیالیسم سروکاری ندارند و فقط از کنار و براساس راستنجات ذهنی خود در بار آن قضاوت میکنند مجاز نیست . نباید فراموش کرد که هر تصمیم غلطی در زمینه سیاست اقتصادی به دهها میلیون انسان خساراتی وارد میسازد که بسختی قابل جبران است و با منافع حیاتی آنان تماس می یابد . با اینجهت تعیین کنند ه سمتعهده رشد و کمال جامعه سوسیالیستی فعالیت پیگیر و عملاً مستدل و مستمر و روزمره احزاب کمونیست و کارگری است نه بی نقشگی و "رادیکال لیسم د و آتشه" . تناسب صحیح میان سیاست و اقتصاد فقط در نتیجه سیاستعلیمی مارکسیستی — لنینیستی احزاب کمونیست و کارگری در جامعه سوسیالیستی تامین میشود . و وجود این تناسب به حل مسائل عمده ساختمان سوسیالیستی و کمونیستی در هر مرحله مشخصی از رشد کشورهای برادر کمک میکند .

در چکوسلواکی در این اواخر د زمینه سیاست مطالب زیادی در باره سیستم پلورالیستی در شرایط سوسیالیسم گفته میشود (این سیستم میبایست بدون نقش رهبری حزب کمونیست تحقق پذیرد) . این نظریه تاکنون در پراتیک تاریخی بکار برده نشده است . البته در برخی از کشور های سوسیالیستی سیستم چند حزبی وجود دارد و احزاب سیاسی گوناگون بر پایه برنامه ساختمان سوسیالیسم تحت رهبری حزب کمونیست در رشد سوسیالیستی کشور خود شرکت دارند و آن کمک میکنند . ولی نظریه پلورالیستی مطلب دیگری است . بموجب این نظریه وجود احزاب اپوزیسیون ضرور است و این احزاب باید در پروسه ساختمان سوسیالیسم بایکدیگرو با حزب کمونیست رقابت کنند و بر مبنای قانونی برای رسیدن بقدرت مبارزه کنند . ولی پراتیک چکوسلواکی نشان داد که این پلورالیسم قبل از هر چیز برانداختن نقش رهبری حزب کمونیست را در نظر دارد و کار را به پراکندگی مساعی تمام جامعه وهدر رفتن آن برای مناقشات و مشاجرات سیاسی میان تهی منجر میسازد و راه را برای ضد انقلاب باز میکند . این وضع در چکوسلواکی بفرنجی بیشتری بخود میگرفت زیرا رهبری سابق حزب کمونیست چکوسلواکی چنانکه باید و شاید علیه فشار برونی انواع نیروهای سیاسی مبارزه نمیکرد و در ارگانهای مرکزی حزب عملاً وحدت ایدئولوژیک وجود نداشت . این " تئوری " هم که حزب کمونیست نباید به مسائل اقتصادی بپردازد بلکه باید مساعی خود را فقط روی فعالیت ایدئولوژیک متمرکز سازد جنبه انحلال طلبانه دارد . بخصوص در شرایط چکوسلواکی که این " تئوری " باشدت بیشتری تبلیغ میشود کاملاً روشن گردید که این " تئوری " بچه نتیجه خطرناکی ممکن است منجر گردد و نقش رهبری حزب کمونیست را در جامعه بخطر اندازد و ارگان سوسیالیسم را متزلزل سازد . این " تئوری " و مبلغین آن در مدت کوتاهی دشواریهای اقتصادی موجود را در اقتصاد ملی فوق العاده تشدید کردند (و عملاً اقدامات مشابهی را که حزب کمونیست چکوسلواکی در سالهای اخیر برای تثبیت اقتصاد ملی انجام میداد خنثی کردند) و پروا بسط انترناسیونالیستی حزب کمونیست چکوسلواکی زیان وارد ساختند . بدینسان عدول از مارکسیسم لنینیسم در زمینه ایدئولوژی و سیاست پرهم خوردن تناسب صحیح میان سیاست و اقتصاد در تمام زندگی جامعه سوسیالیستی تاثیر سوء میبخشد و دشواریهای اقتصادی و سیاسی جدی پدید میآورد .

اکنون در جمهوری سوسیالیستی چکوسلواکی چگونگی رشد سیاسی و اقتصادی سابق مورد تجزیه و تحلیل عمیق وجدی قرار میگیرد و این امر نتایج دامنه دار و همه جانبه خواهد داشت . ولی نظریاتی چون نظریه جدائی سیاست از اقتصاد و برقراری سیستم رقابت آزاد در رشته اقتصاد و با انحلال رهبری مرکزی و غیره را از هم اکنون میتوان بکلی نادرست و مضر نامید . این نظریات یا جنبه ذهنی داشتند و یا از فاکت های تحریف شده رشد گذشته چکوسلواکی ناشی میشدند . (مثلا نقائص اشکال و شیوه های رهبری گذشته چکوسلواکی تنها از تمرکز فوق العاده امور در دست رهبری مرکزی ناشی نمیشد ، بلکه برخورد ذهنی برخی از رهبران و ارگانهای برنامه ریزی و غیره نیز در آن دخیل بود) . در نتیجه این امر فاکت ها تحریف میشد و پیشنهاد هائی عملی میشد که نادرست و غیر مارکسیستی بودند و از نظر عینی با سطح موجود رشد نیروهای مولده مطابقت نداشتند .

مبنای رابطه صحیح میان سیاست و اقتصاد تئوری مارکسیستی — لنینیستی ساختمان سوسیالیسم و بکار بستن خلاق آن در کار اجتماعی است . برای تامین پیشرفت دائمی تئوری مارکسیستی — لنینیستی و حفظ پاکیزگی آن باید هم علیه گرایش های اپورتونیستی راست و گرایش های رویزیونیستی و هم علیه نظریات متحجر دکماتیک مبارزه کرد و با قاطعیت در دفع آنها کوشید . این مبارزه تضمینی است برای جلوگیری از رسوخ نظریات نادرست و ضد مارکسیستی در اقتصاد . رسوخ چنین نظریاتی در اقتصاد سزای نام کار را به تضعیف مبانی اقتصادی سوسیالیسم میکشاند . تجربه ساختمان سوسیالیسم بروشنی نشان میدهد که هر جا از رسوخ این نظریات در اقتصاد جلوگیری نشد دوره بربری حزب کمونیست در قبال فشار نیروهای راست و اپورتونیست چه در تئوری و چه در پراتیک در زمینه های سیاسی و اقتصادی عقب نشینی کرده است ، رهبری حزب بیش از پیش در تنگنا قرار گرفته و مبنای جامعه سوسیالیستی جدا تضعیف شده است . در سند کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری گفته میشود : " پیدایش و تکامل جهان سوسیالیستی جزء لاینفک مبارزات طبقاتی در عرصه جهانی است . دشمنان سوسیالیسم از تلاش برای تخریب مبانی قدرت حاکمه سوسیالیستی و عقیم گذاردن کار دگرگونی سوسیالیستی جامعه و احیا تسلط خویشا زنی ایستند . دفع قاطع این تلاشها ، وظیفه ضروری دولت سوسیالیستی متکی بر توده های وسیع مردم تحت رهبری طبقه کارگر و پیشاهنگ کمونیستی آنست .

دفاع از سوسیالیسم و وظیفه انترناسیونالیستی کمونیستهاست . " .
 گام مهمی که برای تحکیم جامعه کشورهای سوسیالیستی باید برداشته شود ، تامین تدریجی توحید اقتصادی است که نه تنها با افزایش اثر بخشی مجموعه رشد اقتصادی کشورهای جداگانه کمک میکند ، بلکه موجبات اتحاد تدریجی و نزدیکی اشکال و افزارهای اساسی رهبری اقتصادی ملی تمام جامعه کشورهای سوسیالیستی را نیز فراهم میسازد . بدینسان توحید اقتصادی هم رشد اقتصادی را تسریع خواهد کرد و هم وحدت نظر کشورهای اردوگاه سوسیالیستی را بر بنیاد مارکسیسم — لنینیسم در زمینه تئوری اقتصادی تحکیم خواهد بخشید . تکامل بیش از پیش هر یک از کشورهای سوسیالیستی و مجموعه جامعه کشورهای سوسیالیستی بکار بستن صحیح مفهوم مارکسیستی — لنینیستی رابطه میان اقتصاد و سیاست را ایجاب میکند . در عین حال تکامل خلاق مبانی تئوریک این رابطه متقابل کنتایج حاصله در زمینه ساختمان سوسیالیستی را در نظر میگیرد و شیقه ایست برای پیشرفت تئوری مارکسیستی — لنینیستی و بکار بستن اشکال جدید و کاملتر رهبری اقتصاد و مجموعه حیات اجتماعی .

پیرامون چگونگی وضع جنبش کمونستی اندونزی

توماس سینیورایا

دبیر کمیته مقیم خارجه حزب کمونیست اندونزی

کمیته مقیم خارجه حزب کمونیست اندونزی نامه های زیادی از احزاب برادر نمایندگان محافل وسیع اجتماعی جهان دریافت داشته که در آنها خواهش شده است درباره چگونگی وضع جنبش کمونیستی کشور ما آنها اطلاعاتی داده شود. برای اجرای همین خواهش است که ما میخواهیم در مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" شمه ای پیرامون چگونگی وضع کنونی اندونزی بیان داریم.

جنبش کمونیستی اندونزی اکنون در وضع بسیار دشواری قرار دارد. تروری که پس از حوادث مشهور ۳۰ سپتامبر ۱۹۶۵ در کشور آغاز شد مرگ اکثریت رهبران حزب و نابودی بخش بزرگی از کادرهای حزبی را در پی داشت.

طی چهار سالگی که رژیم جدید در اندونزی بر سر کار است وضع وخیمی در کشور پدید آمده است. در این سالها کمونیست ها و سایر میهن پرستان دستخوش ترور و پیگرد و زجر و شکنجه شدید بوده اند. صدها هزار کمونیست به قتل رسیدند و یا در زندان ها و بازداشتگاه ها به بند کشیده شدند و اکنون در شرایطی بکلی غیر انسانی سخت ترین شکنجه ها را متحمل میگردند. مقامات نظامی اندونزی به تعدد و مهازارتن از کمونیست ها و سایر عناصر دموکرات دست میزنند و آنها را به جزیره بورو در ایریان باختری و به مناطق دور افتاده دیگر میفرستند. ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم غیر قانونی اعلام شده و کمونیست ها و هواداران آنان پیوسته با خطر بازداشت و پرور هستند و از حق کار و تحصیل محرومند. جان هر فرد کمونیست اندونزی را تا امروز خطر دائمی تهدید میکند.

در عین حال محافل حاکمه در مقیاس وسیع به عوام فریبی های اجتماعی و فریب آشکار و پخش اکاذیب دست میزنند. رهبران کنونی اندونزی تلاش فراوان بکار میبرند تا به محافل اجتماعی کشور چنین جلوه دهند که در اندونزی معاصر طبقات و مبارزه طبقاتی وجود ندارد، در کشور "وحدت ملی خلق" برقرار است و رژیم جدید به "ساختن سوسیالیسم اندونزی" مشغول است و غیره.

در نتیجه بیداری ها و پیگرد ها و عوام فریبی اجتماعی فعالیت تمام نیروهای چپ که در اتحاد با حزب کمونیست اندونزی جبهه وحدت ملی را تشکیل میدادند فلج شده است. اجحافات و اعدام هاسیستم سازمانی حزب را برهم زده و در آن چند مرکز رهبری پدید آمده است. گروه انشعابگران که از یک دستور میگیرند به وحدت حزب زبان فراوان وارد میسازند

این گروه میکوشد سیاست ما جرا جوئانه خود را که به شکست سنگین حزب انجامید ادامه دهد . دعوت ها و شعارهای گروه چپ رود شرایط فقدان امکانات علنی مبارزه و پیرشانی وضعف سازمانی حزب از یک سو و فروکش مبارزه انقلابی در کشور از سوی دیگر حزب و مبارات صحیح تر نیروهای بازمانده آنرا براه ما جراجوئی و شکست های ناگزیر تازمیکشانند . یکی از عواملی که چنین خطری را برای حزب بوجود می آورد آنستکه دشمنان حزب و نیروهای ارتجاعی با استفاده از اشتباهات گذشته حزب توانسته اند ولو بطور موقت کمونیست ها را در انظار بخشی از مردم " نیروی ضد ملی " جلوه دهند .

با اینجهت ما جراجوئی های جدیدی که برخی از عناصر هوادار پکن حزب را بآن میکشانند دشمنان حزب را به سلاح جدیدی برای حفظ روحيات ضد کمونیستی مجهز میسازد . از سوی دیگر در میان بخشی از کمونیست ها گرایش خطرناک انحلال طلسمی و دست کشیدن کامل از کار حزبی پدید آمده و این امر در برخی از محافل پنهانکار محیط عدم اطمینان و ترس بوجود آورده است . هر دو خطر یعنی هم ما جراجوئی چپ روانه وهم انحراف اپورتونیستی راست موجود جنبش کمونیستی اند و نزی را تهدید میکنند .

بدینسان همانطور که درسند برنامه ای گروه مخفی مارکسیستی - لنینیستی کمونیست های اند و نزی تحت عنوان " وظائف مردم جنبش کمونیستی اند و نزی " خاطر نشان میگردد برای احیای حزب کمونیست اند و نزی بر پایه مارکسیسم - لنینیسم باید وظائف بسیاری را بانجام رساند که اهم آنها عبارتست از : اتحاد عناصر مارکسیست - لنینیست در زمینه سازمانی واید ثولوتیک احیای اعتماد توده های مردم به حزب کمونیست ، مبارزه علیه اپورتونیسم اعم از راست و " چپ " ، ایجاد جبهه واحد نیروهای دموکراتیک چپ بر بنیاد اتحاد کارگران و دهقانان ، مبارزه قاطع برای جلب توده ها از طریق دفاع مجدانانه از منافع حیاتی آنان و استفاده از تمام اشکال مبارزه طبقاتی و از جمله اشکال علنی مبارزه .

با وجود شکست سنگینی که در نتیجه ما جراجوئی چپ روانه برخی از رهبران سابق به حزب وارد آمد و علیرغم شرایط بسیار دشواری که اکنون برای مبارزه وجود دارد کمونیست های اند و نزی بر آنند که مقدمات لازم برای احیای حزب و تقویت فعالیت آن در اند و نزی فراهم میگردد . اند و نزی کنونی کشور است که در آن دیکتاتوری عناصر افراطی راست برقرار است و ایمن دیکتاتوری آشکارا بر نیروهای مسلح تکیه دارد و خلاف منافع توده های مردم عمل میکند . رژیم کنونی بیانگرمافع بورژوازی بزرگ و بوروکرات های رشوه خوار و محتکرین و مالکین نیمه فئودال و کمپرادورهاست . این قشرهای اجتماعی نیروی محرکه کودتای سال ۱۹۶۵ - ۱۹۶۶ و استقرار دیکتاتوری نظامی - فاشیستی بودند .

اند و نزی کشور است که مردم آن به سرحد فقر و استیصال رسیده اند و این فقر و استیصال همپای تشدید استثمار مردم بدست سرمایه بزرگ داخلی و سرمایه انحصاری خارجی افزایش می یابد . میتوان گفت که تضاد های اجتماعی اکنون در هیچیک از کشورهای جهان به شدت اند و نزی نیست .

طبقه کارگر اند و نزی با شرایط توانفرسائی روبرو است که پیرشانی عمومی اقتصادی آنرا تشدید میکند . کارگران نمیتوانند با کار خود و وسائل اولیه معاش خود و خانواده خود را تأمین کنند . استثمار روحشایانه ، دستمزد ناچیز ، گرانسی بی دربی محصولات مورد نیاز اولیه ، کاهش مداوم دستمزد واقعی ، وسعت دامنه بیکاری ، فقدان مهمترین انواع تأمین اجتماعی ، خود

سری کارفرمایان و صاحبان آنان از خصائص ممیزه کار و زندگی کارگران اند و نزی معاصر است . شکست نیروهای چپ و موکراتیک و احفات بیرحمانه عملا کارگران را از امکانات قانونی برای مبارزه در راه بهبود وضع اقتصادی خویش و بطریق اولی برای مبارزه در راه حقوق سیاسی محروم ساخته است . جنبش سند یگائی بکلی ضعیف و مختل شده است .

د هقانان اند و نزی که بخش اساسی جمعیتکشور را تشکیل میدهند با وضع بسیار سختی روبرو شده اند . پس از رهم کوفتن حزب کمونیست اند و نزی حتی دستاورد های سالیان پیشین د هقانان را در ده ملفی کردند . حوادث سال ١٩٦٥ برای فتوئال ها و کولاک ها در حکم فرمان تشدید بیدادگری و ترور در ده بود . تضاد های اجتماعی حادثه که از دیر زمان متراکم شده بود روبرو بزیبشتر تشدید میگردد . زمامداران کنونی اند و نزی که از منافع استثمارگران در ده دفاع میکنند از عملی ساختن قانون اصلاح ارضی و قانون مربوط به تقسیم محصول امتناع میورزند ، به ملاکان و کولاک ها در پس گرفتن زمین هائی که میان د هقانان بی زمین و کم زمین تقسیم شده بود مجدداً تمکک میکنند ، شیوه های بیرحمانه استثمار د هقانان را حفظ و عملاً تشویق مینمایند و باز مانده های سازمان های خود مختار روستائی را از بین میبرند . زمامداران اند و نزی پس از رهم شکستن سازمانهای مترقی د هقانی تمام شرایط را برای خود سری های عنان گسیخته ملاکان فراهم ساخته اند .

قشرهای وسیع روشن فکران نیز با شرایط شاقی روبرو شده اند . د هها هز معلم که رژیم کنونی آنها را از کار برکنار ساخته است در بدترین شرایط قرار دارند . روشن فکران اند و نزی در مجموع خود همواره در صفوف اول مبارزان راه فرهنگ و اقعاملی و پیشرفت اجتماعی جای داشته اند تعقیب شدید روشن فکران میهن پرست علاوه بر جنبه غیر انسانی آن به منافع ملی نیز زیان مستقیم میرساند .

یکی از خصائص حیات کنونی اقتصادی و سیاسی در اند و نزی آنستکه رژیم خشن نظامی — کمیراد و ربه منافع قشرهای بزرگی از بورژوازی ملی لطمه میزند . تشدید فعالیت انحصارات خارجی و استیلای سرمایه بوروکراتیک " خودی " وابسته باین انحصارات کارفرمایان ملی را که قدرت رقابت ندارند تحت فشار خفقان آور قرار میدهد . بورژوازی کوچک شهر و بطریق اولی پیشه وران دسته دسته ورشکست میشوند و قادر نیستند حتی حداقل معاشی خود را تامین کنند . مجموعه این اوضاع و احوال که نتیجه مستقیم ستمگری روز افزون و اعمال قهر قشرهای فوقانی طبقات حاکمه است تضاد ها و تضاد مات طبقاتی را که بروز آشکار آن در شرایط کنونی اند و نزی بی نهایت دشوار است ناگزیر شد تشدید هد .

در چنین شرایطی کمونیست های اند و نزی که بطور استوار از مواضع مارکسیستی — لنینیستی دفاع میکنند چه وظائفی را در برابر خود قرار میدهند ؟ مهمترین وظیفه آنها احیاء و اتحاد صفوف حزب کمونیست پر بنیاد مارکسیسم — لنینیسم و تامین مجدد نقش پیشاهنگ آن بعنوان مبارز راه استقلال ملی و سوسیالیسم است . کمونیست های اند و نزی بر آنند که تحقق عملی وظیفه اساسی آنان مستلزم مبارزه در راه اعاده حیثیت حزب در نظر توده های مردم و احیاء و تحکیم اعتبار آموزش مارکسیسم — لنینیسم در میان مردم اند و نزی و غلبه بر روحیات ضد کمونیستی است . باید به توده ها توضیح داد که مسئولیت اشتباهات گذشته به گردن حزب کمونیست اند و نزی با سه میلیون عضو آن و نیز به گردن یک شخص نبوده بلکه به گردن گروه رهبرانی است که در ماهیت امر خود را از حزب جدا گرفته بودند و آگاهانه یا غیر آگاهانه از منافع مغایر با منافع حزب پیروی

میکردند ، از نظر عینی خود را در نقطه مقابل تمام حزب‌بوجنبش جهانی کمونیستی و کارگری قرار میدادند و روش سیاسی آنان با قرارهای حزب کمونیست اندونزی مطابقت نداشت و آنها کورکورانه از اراده و تمایلات پکن پیروی میکردند و اعمالشان خلاف مشی جنبش جهانی کمونیستی بود و شعار های ایدئولوژیک آنان بر مارکسیسم — لنینیسم مبتنی نبود و برعکس با اصول آن تضاد داشت و بسودانشعابگران تمام میشد .

در حال حاضر کمونیست های اندونزی مجدانه در راه احیاء و تحکیم رهبری مارکسیستی — لنینیستی حزب قادر به فعالیت مخفی در شرایط بسیار دشوار کنونی مجاهدت میورزند . هسته رهبری حزب بتدریج از رفقای دقیق‌ترین شده و وفادار به امر انقلاب و دارای نظر واحد در زمینه مسائل ایدئولوژیک و سازمانی و پیروانضباط آهنین بوجود میآید . این هسته میکوشد ارتباط خود را با گروههای کمونیست های هر محل نه از طریق اعزام کادرهای خود به مناطق برای گرفتن جای رهبران سازمانهای محلی بلکه از طریق آماده کرده و آبدیده ساختن کادرهای حزبی مجرب و آزمایش شده هر منطقه تامین کند .

کمونیست های اندونزی برآنند که باید نسبت به ترکیب صفوف حزب توجه خاص معطوف داشت و آنرا بطور عمد از میان طبقه کارگر تکمیل کرد و در عین حال برای تجدید تربیت کادرهای غیر پرولتر با روح ایدئولوژی مارکسیسم — لنینیسم نیز کوشید .

وظیفه دیگری که کمونیست های اندونزی در برابر خود قرار میدهند روپراکردن کار انتشار مطبوعات حزب کمونیست اندونزی است . آنها برآنند که انتشار مطبوعات حزب اولاً به اتحاد صفوف نیروهای سالم حزب کمونیست پیروان این مطبوعات کمک میکند ، ثانیاً امکان مرزبندی دقیق با گروههای ضد لنینی و افشای خصلت ضد مارکسیستی شعارهای انقلابی کاذب آنان را فراهم خواهد ساخت ، ثالثاً به گوشه راه اعاده حیثیت حزب در انظار توده های مردم مساعدت خواهد کرد ، رابعاً کمونیست ها و غیر حزبی ها را با سیاست مارکسیستی — لنینیستی آشنا خواهد ساخت ، خامساً کمک مستقیمی خواهد بود به مبارزه علیه رژیم موجود زیرا این نشریات مفهوم واقعی " نظم نوین " سیاست ضد ملی و ضد توده ای را افشا خواهد کرد و خطر عظیم تبدیل اندونزی به دولت خدمتگذار انحصارات امپریالیستی را نشان خواهد داد و بدینسان به اعتلای جنبش مقاومت خلق علیه رژیم کمونی و احیای جبهه وحدت ملی کمک خواهد کرد .

نظر باینکه در حال حاضر مارکسیست — لنینیست ها فقط گام های اولیه را در راه احیای حزب کمونیست اندونزی بر میدارند و کارگران و دهقانان اندونزی در نتیجه ترور مرعوب شده و روحیه خود را از دست داده و فعالیت از خود نشان نمیدهند و بالنتیجه مارکسیست — لنینیست ها هنوز از ارتش سیاسی توده ای محرومند ما برآنیم که در مرحله کنونی — عملیات مسلحانه را نمیتوان اثر بخش و شکست منحصراً بفره مبارزه دانست . در شرایطی که حزب در هم شکسته و پیکرش خون نشان است ، نیروهای انقلاب فلج شده اند و صفوف طبقه کارگر از هم گسیخته و وحشت ترور بر آن حکمفرماست و در کشور هنوز وضع انقلابی وجود ندارد شعار " مبارزه مسلحانه توده ای بیدرنگ " که ما اجراجویان چپ رو اعلام میکنیم در حکم انتحار و از نظر عینی عمل مفسد و جویانه ایست که کار را به نابودی نیرو های قلیل تحت رهبری سازمان مخفی مارکسیست — لنینیست میکشاند . با وجود این موضعگیری ماضوررت آماده ساختن کادرهای حزب را برای مبارزه مسلحانه نمیکنند .

باید خاطر نشان ساخت که گرچه مرحله استراتژیک انقلاب اندونزی همان مرحله سابق است ولی تامین نقش رهبری پرولتاریا در حال حاضر بیسی دشوار تر از سالهای پنجاه است . با

تمام این احوال اکنون برای سرنگون ساختن رژیم نظامی - فاشیستی حاکم و تشکیل دولتی که استقلال و حاکمیت اندونزی و نقش فعال آن را در مبارزه برای دفاع از صلح تأمین کند و حقوق و آزادی های دموکراتیک را احیا نماید و تدابیر لازم را برای تحقق آرمان های کارگران و دهقانان و قشرهای وسیع جامعه اتخاذ کند - بسرعت مقدمات و شرایط لازم فراهم میگردد . چنین دولتی فقط در صورتیکه تناسب نیروهای طبقاتی بطور اساسی بسود انقلاب تغییر کند میتواند روی کار آید . تجربه تلخ گذشته حقانیت اصولی کمونیست ها را که گوشزد میکردند جمهوری در معرض تهدید خطرناک است به ثبوت میرساند . باینجهت دعوت به ایجاد جبهه ضد امپریالیستی و وحدت ملی با شرکت کمونیستها میتواند در میان مردم زمینه مساعد پیدا کند .

حزب کمونیست اندونزی در مبارزات خود علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی و در راه تحکیم استقلال ملی و پیشرفت اجتماعی بویژه زمانی نیرومند بوده است که بر پشتیبانی برادرانه جنبش جهانی کمونیستی تکیه داشته و خود در مبارزه انقلابی مشترک بطور فعال شرکت کرده است . اکنون نیز که کمونیست های اندونزی در شرایط مخفی فعالیت میکنند در سند برنامه ای خود تحت عنوان "وظائف مردم جنبش کمونیستی اندونزی" مینویسند : "کمونیست های اندونزی از آنجا که انترناسیونالیست هستند نمیتوانند تنها به مسائل ملی هراندازه این مسائل مهم و مبرم باشند اکتفا کنند . جنبش کمونیستی اندونزی نمیتواند از جنبش جهانی کمونیستی و از نیروهای انقلاب جهانی و سوسیالیسم مجزا باشد" . گواه بارز این پیوند مسلکی ناگسستنی پیام به کمونیست های اندونزی بود که در کنفرانس احزاب کمونیست و کارگری در مسکو با توافق آراء تصویب شد . ما این سند را مظهری از روح عالی همبستگی پرولتری برادرانه ارتش عظیم کمونیستها میدانیم . این پیام برای تقویت مبارزه در راه منافع ملی نیروی تازه ای بمانی بخشد .

کمیته مقیم خارجه حزب کمونیست اندونزی که نماینده مارکسیست - لنینیست های اندونزی است با توجه به مسئولیت خود در قبال پرولتاریای اندونزی و مطابق با روح انترناسیونالیسم پرولتری عزم راسخ دارد همراه با احزاب برادر در تحکیم وحدت بین المللی کمونیستها برای مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع جهانی بکوشد . ما یقین داریم که این موضعگیری بیشک به پیشرفت جنبش کمونیستی و انقلابی در اندونزی کمک خواهد کرد و سیاست انشعابگرانه و تفرقه جویانه مائوئیستها و نقشه های ارتجاع را کمرای بی اعتبار ساختن کمونیستهای اندونزی میکوشند عقیم خواهد گذارد . کمونیست های اندونزی که در صیقل و درخارج از آن برای احیای حزب خود بر بنیاد مارکسیسم - لنینیسم مجاهد و شایسته میوزند از کامیابی کنفرانس جهانی سال ۱۹۶۹ احزاب کمونیست و کارگری دلشادند و آنرا تهنیت میگویند . این کنفرانس تمایش نیرومند بود از اراده وحدت طلبانه احزاب کمونیست و کارگری جهان .

سند مصوبه کنفرانس درباره "وظائف مبارزه علیه امپریالیسم در مرحله کنونی و وحدت عمل احزاب کمونیست و کارگری و تمام نیروهای ضد امپریالیستی" برای کمونیستها و تمام انقلابیون واقعی اندونزی که مبارزه آنان علیه رژیم ضد ملی و ملی نفوذ نئوکولونیالیسم و در راه دموکراسی و سوسیالیسم با مبارزه انقلابی تمام ملل آمیخته است اهمیت فوق العاده دارد .

کنفرانس جهانی که نمایندگان ۷۵ حزب برادر در آن شرکت داشتند عزم راسخ خود را برای استفاده از بخش از کلیه نیروها بمنظور تأمین وحدت عمل علیه امپریالیسم و ارتجاع و جنگ با قاطعیت اعلام داشت . این سه دشمن شریر ترقی مانع پیشرفت تاریخی ناگزیر ملل بسوی استقلال دموکراسی و صلح هستند . کامیابی کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری از یک سو کمک بزرگ

ومشخصی بود به مبارزه طول در راه استقلال ود موکراسی و صلح وترقی وسوسیالیسم وازسوی دیگر
 ضربت سنگینی بود به امپریالیسم ومرتجمین ونیز به انشعابگران . نتایجی که ازاین کنفرانس
 بدست آمده است درمبارزه علیه رژیم نظامی - تروریستی ود راه اندونزی مستقل ود موکراتیک
 وشکوفان به جنبش کمونیستی وبه مردم اندونزی کمک خواهد کرد .

درسی امین سال آغاز دومین جنگ جهانی

ناداوش نیدروشاك

مورخ لهستانی

روزاول سپتامبر سال ۱۹۶۹ از هنگام هجوم ارتش آلمان هیتلری به لهستان سی سال گذشت . اول سپتامبر سال ۱۹۳۹ دومین جنگ جهانی آغاز گردید .

تجاوزیه لهستان نتیجه ناگزیر سیاست طولانی امپریالیسم آلمان بود که تقریباً بلافاصله پس از نخستین جنگ جهانی تدارکات خود را برای تلافیجویی و اجرای نقشه‌های استیلاگرانه آغاز کرده بود . سرمایه داران و ملاکان و نیز محافل نظامی آلمان تمام تلاش خود را بکار میبردند تا قدرت نظامی آلمان را نمتنها حفظ کنند ، بلکه پیش از پیش افزایش دهند .

تلاشهای گوناگون بعمل میآمد برای آنکه در جامعه نسبت به وضع موجود در مناسبات بین المللی آلمان عدم رضایت بوجود آید و فکر تلافیجویی تبلیغ شود . در این زمینه بخصوص به لهستان و وضع مرزهای لهستان و آلمان حملات سخت میشد . امپریالیستهای آلمان خواستار انحلال کشور لهستان بودند و وجود این کشور را همانگونه که ژنرال هانس فون زکت اظهار میکرد با منافع آلمان و بیعبارت دیگر با نقشه‌های توسعه طلبی آن مفایر میدانستند . دعاوی امپریالیست های آلمان در باره الحاق گدانسک و سواحل لهستان که بطور تحقیرآمیز "دالان" نامیده میشد در باره منطقه ولیکوپولسک با شهر پوزنان و نیز در باره آن بخش از سیلزی علیا که در سال ۱۹۲۲ به لهستان مسترد شده بود ، پیوسته تکرار میشد .

تلاشهای تلافیجویانه در آلمان با مبارزه بیرحمانه ارتجاع علیه تمام نیروهای ترقیخواه و در درجه اول علیه جنبش کمونیستی ارتباط محکم داشت . حزب کمونیست آلمان که در دوران ویمار (۱۹۳۳ - ۱۹۱۹) نیروی سیاسی بزرگ و متنفذی بود ، مورد تهاجم قرار میگرفت و ترور میشد ، موضعگیری ضد کمونیستی لیدرهای راست سوسیال - دموکراسی کار ارتجاع را در اجرای سیاست ضد طبقه کارگر تسهیل میکرد .

در شرایطی که مناسبات میان لهستان و آلمان جنبه حاد پیدا کرده بود و تبلیغات ناسیونالیستی شدت داشت ، کمونیست های لهستان و آلمان وفادار به اصول انترناسیونالیسم پرولتاری با یکدیگر همکاری نزدیک داشتند و این همکاری بخصوص در منطقه کارگری سیلزی دامنه وسیع بخود گرفت . در این منطقه از خاک سیلزی که آلمان جزو آلمان بود لهستانی هائی که در راه حقوق ملی خویش مبارزه میکردند و فعالین کمونیست که از امر طبقه کارگر دفاع میکردند ، بدست راهزنان شوونیست آلمانی بیرحمانه ترور میشدند . شب میان ۹ و ۱۰ اوت در بخش آلمانی سیلزی قتل فجیعی انجام گرفت و کتراد پتسوخ لهستانی عضو حزب کمونیست آلمان بدست باند ارتجاع بقتل رسید . جانباختن همتنها به کیفر نرسیدند ، بلکه کسی پس از زوی کار آمدن هیتلر به دریافت " نشان خون " که از پادشاهای عالی حزبی بود ، نائل آمدند .

در دوران ویمار آمریکا و دول اروپای غربی در چارچوب باصطلاح برنامه " داتونس " کمک های مالی و سیاسی موثری به آلمان کردند . موافقت نامه لوکارنو که در سال ۱۹۲۵ میان آلمان و کشورهای غربی منعقد شد ، محافل امپریالیستی آلمان را به توسعه طلبی در سمت خاور علییه لهستان و چکوسلواکی و در درجه اول اتحاد شوروی تشویق میکرد .

عطیات ارتجاع شرايطی فراهم ساخت که به هیتلر امکان داد روز ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ حکومت را تصرف کند . پس از آنکه قدرت در آلمان بدست هیتلر و حزب فاشیستی او افتاد و باصطلاح رایش سوم اعلام گردید وضع بین المللی بشدت تغییر کرد . فاشیسم که بیانگر منافع ارتجاهی ترین محافل بود ، به تدریج دست زد . ترور در آلمان آغاز گردید . حزب کمونیست آلمان غیر قانونی اعلام شد . میلیتاریسم ، آنتی کمونیسم ، ناسیونالیسم و راسیسم ایدئولوژی رسمی رایش شد . خطر جنگ بر فراز اروپا باله گسترده . یکی از هدف های عمده هیتلر الحاق اراضی واقع در خاور اروپا بود و این الحاق طلبی ها با شعار قدیمی امپریالیسم آلمان یعنی " زور آوردن به شرق " مطابقت داشت . هیتلر اعلام کرده که در راه تامین " فضای حیاتی " مبارزه میکند و این فشار در شرق بدست خواهد آورد . هیتلر در کتاب " نبرد من " نوشت : " ما جلوی تمایل همیشگی آلمان ها را برای رفتن بسوی جنوب غرب اروپا خواهیم گرفت و آنها را بسوی سرزمین های خاور روان خواهیم ساخت . . . وقتی ما امروز در اروپا از سرزمین های نوصحبت میکنیم منظورمان در وهله اول روسیه و کشورهای حواشی تابع آن هستند " .

اتحاد شوروی در قباله خطر روز بروز آشکارتر تجاوز هیتلر بمبارزه قاطع برای تحقق اندیشه امنیت دستجمعی در اروپا پیرخواست . پیشنهاد انعقاد پیمان شرق برای همین هدف بود . جنبش جهانی کمونیستی با اقدامات قاطع دست زد . در ماههای ژویه - اوت ۱۹۳۵ اکتگره هفتم کمینترن در مسکو تشکیل شد . گئورگی دیمتروف در این کنگره گزارش در هنده اصلی بود . کنگره - فاشیسم را شدیداً مورد انتقاد قرار داد و ماهیت ارتجاهی نظامی آنها فاش ساخت و خاطر نشان کرد که فاشیسم آلمان از هر فاشیسم دیگر خطرناک تر است . کنگره مصل را به تشدید مبارزه در راه صلح و دموکراسی دعوت کرد و شعار ایجاد جبهه واحد کارگری و ضد فاشیستی خلق را در کشورهای سرمایه داری اعلام داشت . حزب کمونیست لهستان در کار کنگره سهم بزرگ داشت . کنگره هفتم کمینترن یکی از مهم ترین حوادث تاریخ جنبش کمونیستی بود که در تکامل جنبش و راستراتی و تاکتیک آن تاثیر ثمر بخش عظیم بخشید .

در سال ۱۹۳۳ سیاست تلافیجویانه هیتلری بیش از پیش تشدید گردید . در مارس آنسال آلمان فاشیستی میلیتاریزاسیون منطقه رن را تجدید کرد . کمی پس از آن میان آلمان و ژاپن - قرارداد ایضا شد که به " پیمان ضد کمونیستی " موسوم گردید . لبه تیز این پیمان در درجه اول علیه اتحاد شوروی متوجه بود . بعد ها ایتالیا ی فاشیست نیز که در افریقا سیاست تجاوز کارانه تعقیب میکرد باین پیمان پیوست . آنتی کمونیسم به شعار عمده سیاست آلمان و متحدین آن بدل گردید و هفتمت مناسبات میان اتحاد شوروی و ژاپن در خاور و در تشدید شد و ژاپن روز بروز تجاوزگرانه تری را در پیش گرفت .

در سال ۱۹۳۷ هیتلر در برلن با عمده ترین هم دستاران خود جلسه ای تشکیل داد و در آن نقشه های استیلاگری خود را برای آیند نزدیک معین کرد . جریان این جلسه و تصمیمات آن در پروتکلی موسوم به " گوسباخ " منعکس است . این سند میرای ارزیابی مقاصد هیتلر و اینادی او اهمیت فراوان دارد .

در ماه مارس سال ۱۹۳۸ نیروهای هیتلری اتریش را اشغال کردند و در اتریش همان سال

به منطقه سود چکوسلواکی هجوم بردند و با این هجوم ضربت مرگبار بر چکوسلواکی وارد ساختند . عاملی که به الحاق طلیبی هیتلر کمک میکرد موضعگیری انگلستان و فرانسه بود که دول آنها سیاست " آرام نگاهداشتن " متجاوزان را تعقیب میکردند . اتریش و چکوسلواکی قربانی این سیاست شدند . بارزترین نمودار آن قرارداد مونیخ میان آلمان ، ایتالیا ، انگلیس و فرانسه بود که روزهای ۳۰ - ۲۹ سپتامبر سال ۱۹۳۸ منعقد گردید . در این دوران امریکاسیاست " ایزولاسیونسم " را اعلام کرد که بحال هیتلر بسیار سودمند بود . انگلستان و فرانسه سیاست " آرام نگاهداشتن " را در مورد ایتالیا و در خاور دور در مورد ژاپن نیز بکار میبردند . پایتاین سیاست پیش از هر چیز آنتی کمونیسم و ویژه کوشش برای ایجاد تصادم مسلحانه میان دول فاشیستی یعنی دول با اصطلاح محور برلن - رم - توکیو از یکسو و اتحاد شوروی از سوی دیگر بود . بزرگترین دول امپریالیستی آن زمان یعنی انگلستان و فرانسه و امریکای آماده بودند که بحساب دول کوچک و متوسط به هرگذشتی در قبال کشورهای محور تن در دهند تا از این راه هدفهای اساسی خود را که مبنای آنها خصوصت نسبت با اتحاد شوروی تشکیل میداد علی سازند . در این دوران تصفیه حسابهای خصوصی دول عمده امپریالیستی باید یکدیگر اهمیت قاطع پیدا کرد و در ایجاد محیط سیاست بین الطلی تاثیر قاطع داشت . دول کوچک و متوسط با آنکه بطور کلی فاقد وزن و اعتبار نبودند عملاً به عامل درجه دوم بدل شدند .

این مطلب در مورد لهستان نیز که در آستان دوین جنگ جهانی آماج بازیهای میان " رایش سوم " از یکسو و انگلستان و فرانسه از سوی دیگر قرار گرفت صادق است . آلمان فاشیست پس از ضربت زدن بر چکوسلواکی نیروهای خود را علیه لهستان متوجه ساخت . روز ۲۴ اکتبر ۱۹۳۸ دولت آلمان فاشیستی از لهستان خواست که با الحاق شهر آزاد گدانسک به رایش و سایر احداث یک راه ترانزیت در سرزمین لهستان بر اساس حق برون مرزی موافقت کند . ولی خطاست اگر تصور شود در اینجا صحبت فقط بر سر گدانسک و احداث راههای ترانزیت بر اساس حق برون مرزی بود . هدف اساسی فاشیسم هیتلر تصرف و نابودی لهستان بود



دولت مستقل لهستان در سال ۱۹۱۸ در نتیجه انقلاب اکتبر در روسیه و شکست نظامی آلمان و اتریش و هنگری و نیز در نتیجه انقلاب در این کشورها و مبارزه سرسخت چندین ساله مردم لهستان در راه آزادی ملی و اجتماعی پدید آمد . این یکی از مهمترین حوادث تاریخ معاصر لهستان بود . در مبارزه برای احراز قدرت و تعیین خصلت نظام اجتماعی دولت لهستان یعنی در مبارزه ای که طی سالهای ۱۹۱۹ - ۱۹۱۸ در لهستان صورت گرفت ، پیروزی نصیب نیروهای انقلابی و ترقیخواه نشد . بلکه گروههای راست پیروز شدند که در نتیجه آن در لهستان حکومت بورژواها و ملاکین روی کار آمد . این حکومت در سیاست خارجی خود سمگگیری ضد شوروی داشت . لهستان در زمینه های سیاسی و نظامی و اقتصادی با دول غرب و در سالهای ۲۰ بطور عمده با فرانسه مربوط بود . متحدین غربی لهستان این کشور را یکی از حلقه های " کمربند صحرایی " ضد شوروی میدانستند که هدف از ایجاد آن مجزا نگاهداشتن روسیه شوروی از سایر کشورهای اروپا بود . روسیه شوروی بلافاصله حق مردم لهستان را به داشتن دولت مستقل برسمیت شناخت

و پس از ایجاد دولت لهستان استقلال لهستان را بدون هیچ قید و شرط شناخت . دولت شوروی این شناسایی را در یک سلسله از اعلامیه های رسمی که بسیاری از آنها را لنین امضا کرده بود تصریح کرد . ولی محافل حاکمه آلمان برخلاف اتحاد شوروی و برخلاف قرارداد ورسای که خود نیز آنرا امضا کرده بودند و علیرغم برقراری مناسبات سیاسی با لهستان با شناسایی مرزهای غربی لهستان موافقت نکردند و دولت لهستان را پدید هوقت می شمردند .

اهالی سرزمین های غربی لهستان یعنی مناطق ساحلی ، ولیکوپولسک و سیلزی در سالهای ۱۹۲۱ - ۱۹۱۸ مجبور شدند بمبارزه وسیع و خونینی برای اتحاد با لهستان دست بزنند . این مبارزه در راه آزادی ملی با مبارزه در راه آزادی اجتماعی پیوند محکم داشت و این امر در سیلزی علیا که طبقه کارگر در آن نقش قاطع داشت با وضوح خاصی نمودار گردید . امپریالیست های آلمان تحت فشار و مبارزه مسلحانه توده ها که موضع روشن اتخاذ کرده بودند مجبور شدند از این منطقه خارج شوند ولی با این وضع سازگاری نشان نمیدادند و در هر فرصت دعاوی خود را تکرار میکردند .

کابینه های لهستان در سالهای ۱۹۳۸ - ۱۹۳۴ علیرغم این مقاصد تجاوزکارانه ارتجاع آلمان علیه لهستان و با وجود تدارکات نظامی علیه لهستان با " رایش سوم " نزدیک شدند و در یکسلسله از مسائل مهم با آن همکاری میکردند . در سال ۱۹۳۴ اعلامیه لهستان و آلمان درباره عدم تهاجم به متصویب رسید . مدافعان نزدیکی میان لهستان و آلمان در درجه اول ژوزف پیلسودسکی رهبر سیاسی سازمان با اصطلاح " شفا " و ژوزف بک ، وزیر امور خارجه بودند . سیاست آنها در زمینه نزدیکی و همکاری با برلن از این تصور خطا ناشی میشد که آلمان هیتلری در آن زمان گویا لهستان را تهدید نمیکرد . پایه این نزدیکی بویژه موضعگیری ضد کمونیستی و ضد شوروی بود که آنزمان هیتلر و دولت لهستان در مورد آن نظر مشترک داشتند .

نمودار همکاری ورشو و برلن در آن هنگام روش منفی دولت لهستان در قبال طرح پیمان شرق و بطور کلی در قبال پیشنهاد های شوروی درباره ایجاد سیستم امنیت دستجمعی در اروپا و موضعگیری دوپهلوی این دولت در قبال تجدید میلیتاریزاسیون منطقه رن و پشتیانی از سیاست هیتلر علیه اتریش و چکوسلواکی بود .

این سیاست پیلسودسکی - بک برای لهستان عواقب فلاکتبار داشت . اشغال ناحیه

سوویت و سرکوب نیروهای مقاومت در چکوسلواکی بخصوص شرایط لازم را برای تهدید جنگی مستقیم لهستان از طرف آلمان فراهم ساخت . روش پیلسودسکی - بک در قبال آلمان هیتلری در میان توده های مردم لهستان فوق العاده مردود بود و تمام احزاب اپوزیسیون علیه آن مبارزه میکردند . حزب کمونیست لهستان با شدت و پیگیری خاصی علیه این سیاست مبارزه میکرد و رژیم حاکمه لهستان را بعنوان رژیم بینهایت ارتجاعی و فاشیستی و رژیم خیانتعلی مورد انتقاد قرار میداد و خاطر نشان میساخت که توسعه طلبی هیتلر لهستان را تهدید میکند . حزب کمونیست لهستان سیلزی علیا را جزو خاک لهستان میدانست و طرفدار حفظ وضع موجود در شهر آزاد گدانسک بود . حزب کمونیست توده های مردم را بمبارزه علیه محافل حاکمه دعوت میکرد و آنها را برای این مبارزه متشکل میساخت . شعار حزب در آنزمان این بود که " در اردوی چپ دشمن وجود ندارد " .

در این مبارزه حزب کمونیست به کامیابیهای فراوان نائل آمد . وضمنه در سالهای ۱۹۳۷ - ۱۹۳۶ در لهستان بارها وضعی بوجود آمد که در آن حکومتار و گاه حاکمه تحت فشار توده ها و نیروهای اپوزیسیون فوق العاده متزلزل گردید .

سرانجام روز ۲۴ اکتبر سال ۱۹۳۸ هیتلر خواسته های خود را به لهستان اعلام کرد .

موضعی که مردم لهستان یعنی طبقه کارگر و دهقانان و روشنفکران علیه امپریالیسم آلمان و توسعه طلبی آن اتخاذ کرده بودند ، بحدی قاطع بود که زمامداران لهستان حتی فکر سازش و پیا گذشت بسود برلن را نیز نمیتوانستند بخاطر خود خطور دهند . تحت فشار اراده واحد مردم بسک هوادار آلمان مجبور شد خواستهای دولت آلمان را با وجود ادامه فشار هیتلر رد کند . ولی بسک این عمل را بایی میلی انجام داد ، زیرا در این خواستهای در حکم شکست تمام سیاست پیشین او بود .



در مارس سال ۱۹۳۹ هنگامی که هیتلر علی رغم تمهیدات قبلی خود دولت چکوسلواکی را منحل و چک و مراوی را اشغال کرد و دولت دست نشانده اسلواکی را بوجود آورد و سپس ارتش آلمان کلائیپد را اشغال کرد ، اوضاع بین الطلی بیش از پیش وخیم شد . میان اتحاد شوروی و انگلستان و فرانسه مذاکراتی درباره انعقاد قرارداد کمک متقابل در صورت تجاوز آغاز گردید . ولی این مذاکرات بعلت عدم تمایل دولت غربی برای امضاء قرارداد و کوشش آنها برای رساندن کار به تصادم مسلحانه میان آلمان و اتحاد شوروی بطول انجامید . خلاصه مطلب این بود که دولت غربی میخواستند جنگ در شرق آغاز شود و نه در غرب .

دولتین انگلستان و فرانسه نیز سیاست خود را در مورد لهستان در چارچوب همین نظریه اعمال میکردند . هر دو دولت در همان حال که در بهار سال ۱۹۳۹ امنیت لهستان را تضمین میکردند ، آگاهانه هیتلر را در سمت شرق علیه لهستان تحریک میکردند . لهستان طبق تمایل برخی آزسیاستمداران انگلیسی و فرانسوی میبایست بعنوان یک قربانی دیگر به هیتلر تقدیم شود تا هیتلر "آرام بخاند" . ولی موفقیت های رایج روز بروز لندن در پیرامون بیشتر نگران میساخت . تضاد های انگلستان و فرانسه تشدید میشد و امکان تصادم روز بروز بیشتر میگردد .

ولی در تابستان ۱۹۳۹ در سیاست انگلستان و فرانسه خصوصیت نسبت به اتحاد شوروی تفوق پیدا کرد . این دو دولت قرارداد کمک متقابل با اتحاد شوروی را امضاء نکردند و نتیجه مستقیم این امر تشویق هیتلر به تجاوز بود . در این زمینه دولتین لهستان و رومانی نقش منفی بازی کردند . زیرا آنها خواستند در خاک خود با شرکت احتمالی نیروهای شوروی در مبارزه مسلحانه علیه تجاوز موافقت کنند . بدینسان وضعی پدید آمد که دولت شوروی مجبور بود پیشنهاد آلمان را برای انعقاد قرارداد عدم تجاوز بپذیرد . این قرارداد در ۲۳ اوت سال ۱۹۳۹ امضاء شد . اتحاد شوروی با امضاء پیمان عدم تجاوز با آلمان فاشیست برای تحکیم قدرت دفاعی کشور فرصت زیادی در حدود ۲ سال - بدست آورد و بدینسان حسابهای دولت غربی را که میخواستند ضربت آلمان فاشیست و زاپین در وهله اول بر اتحاد شوروی وارد آید ، عقیم گذاشتند .

وضع بسیار دشواری پدید آمد . لهستان که از سه سو در محاصره نیروهای آلمانی آمده عملیات قرارداد داشت (در مارس و آوریل سال ۱۹۳۹ هیتلر دستور این عملیات را صادر کرده بود) هر آن در انتظار تجاوز بود . قرارداد لهستان و انگلستان مورخ ۲۵ اوت سال ۱۹۳۹ در باره کمک متقابل بطوریکه حدس میزنند هیتلر را یک لحظه متوقف ساخت ولی البته فقط همان یک لحظه . در این لحظه دشوار وضع جامعه لهستان شایان توجه خاص بود . تمام نیروهای میهن پرست در قبال خطر تجاوز آلمان بهمین بایکدیگر متحد شدند . تمایل مبارزه تمایل همگانی بود .

نیروهائی که بسیج شده (متاسفانه خیلی دیر) و سوی مرزهای باختری گسیل شده بودند در راه خود مورد استقبال و پشتیبانی همگانی قرار گرفتند . کمونیستهای لهستان آمادگی خود را برای مبارزه علیه تجاوز فاشیستی اعلام میکردند و میکوشیدند تا با تفاق تمام مردم مبارزه کنند . نه فقط کمونیستهای که آزاد بودند بلکه کمونیستهایی هم که دولت بورژوا — ملاک لهستان سالهای زیادی آنانرا در زندان نگاه میداشت آمادگی خود را بمبارزه ابراز داشتند . کمونیستهای زندان بارها اندوختههای ناچیز خود را برای تکمیل تسلیحات ارتش پرداختند . ملت لهستان و در درجه اول تودههای مردم واقف بودند که پیکار آینده پیکار در راه آزادی ملی و حق حیات و در حکم ادامه مبارزه آزاد بیخیش ملی قرن نوزدهم لهستان و بویژه ادامه مبارزات سالهای ۱۹۲۱ — ۱۹۱۸ علیه امپریالیسم آلمان خواهد بود .



روز اول سپتامبر سال ۱۹۳۹ در ساعت ۴ و چهل و پنج دقیقه بوقت اروپا نیروهای آلمان به لهستان هجوم بردند . ارتش هیتلری بر ارتش لهستان هم از لحاظ تعداد و هم از لحاظ تکنیک و هواپیما و توپخانه تفوق مطلق داشت . نتیجه این عملیات جنگی از پیش معین بود . بویژه که لهستان در این مبارزه تنها مانده بود و متحدین غربی که بموجب قرارداد های موجود میبایست به لهستان کمک کنند ، کمک موثری نمیکردند . البته انگلستان و فرانسه با آلمان هیتلری اعلان جنگ دادند ولی اقدامات نظامی جدی بعمل نیامدند . با وجود این در پرتو پیکار قهرمانانه سر بازان لهستان و تمام مردم لهستان جنگ علیه لهستان در سپتامبر سال ۱۹۳۹ برای ارتش آلمان مثل گذشته یعنی مثل عملیات منطقه رن و اتریش و چکوسلواکی مارش ظفرنمون نبود . ورشو پایتخت لهستان در پیکار — استواری و جانبازی از خود نشان میداد و پادگانهای شبه جزیره هل و پایگاههای و سترپلاته و دژهای مودلیسن با سرسختی نبرد میکردند . آخرین نبرد بزرگ جنگ دفاعی سال ۱۹۳۹ لهستان در آفاژا کتیر پیرامون شهر کوتسک انجام گرفت . در ورشو و در سواحل دریای لهستان گردانهای کارگری تشکیل شد . کمونیستهای لهستان در صفوف مدافعان میهن نقش مهم ایفا کردند . بصیاری از آنها مستقیماً از زندانها به جبهه روان شدند . در شرایطی که نیروهای هیتلری خاک لهستان را اشغال کرده بودند ، اقدام ارتش شوروی برای آزادی اوکراین غربی و بلاروس غربی در حکم دفاع از اهالی این سرزمین در مقابل غاصبین هیتلری بود و وحدت سرزمینهای بلاروس و اوکراین را تامین کرد و بدینسان به تقویت قدرت دفاعی دولت شوروی در آینده نزدیک کمک نمود . عملیات جنگی سپتامبر ۱۹۳۹ نخستین پیکار و معین جنگ جهانی بود . شکست در این پیکار بمعنای شکست در جنگ نبود . در لهستان هیچکس فکر نمیکرد که مبارزه پایان یافته است . کمی بعد مشعل جنبش توده ای نیرومند مقاومت در سرزمین لهستان فروزان شد . این جنبش در مرحله نهائی جنگ جنبه پارتریزانی بخود گرفت . ترور پیر رحمانه اشغالگران که میلیونها نفر را به خاک هلاک افکند نتوانست مبارزه خلق را فلج کند . هدف آلمان هیتلری نابودی خلق لهستان بود . اوسونتسیسم ، ترلینیکا ، مایدانک ، اشتوتف پارتریزان نمودارهای سیاست ترور پرستی اشغالگران فاشیست علیه لهستان بود .

شکست عملیات جنگی در سپتامبر ۱۹۳۹ مردم لهستان را سخت‌تکان داد. علل شکست و نتایج ناشی از آن همه جا مورد بحث قرار می‌گرفت. رژیم بورژوا-ملاک و سیاست خارجی ضد ملی و سیاست داخلی ارتجاعی آن شدیداً مورد انتقاد قرار می‌گرفت. در جریان این انتقاد و در آتش مبارزه سرسخت خونین علیه اشغالگران بت‌دریج سیمای لهستان نوین پدید آمد:

حزب کارگری لهستان که در ژانویه ۱۹۴۲ تأسیس شده بود واقعی‌ترین و مرفقی‌ترین و منضج یافته‌ترین سیمای لهستان و در عین حال سیمای عمیقاً انقلابی آن را در برنامه خود مجسم می‌ساخت. ورود اتحاد شوروی در جنگ در نتیجه تجاوز هیتلر در ژوئن سال ۱۹۴۱ مشوق نیرومندی بود برای مبارزه دشوار مردم لهستان. پیکار ملی شوروی عاملی بود که نه فقط فرجام دو میهن جنگ جهانی را معین ساخت، بلکه در سرنوشت لهستان نیز تاثیر مثبت بخشید.

سنگینی عمده بار جنگ علیه آلمان فاشیستی و متحدین آن بدوش ملی اتحاد شوروی بود. عقیم ماندن جنگ "برق آسا"ی هیتلری در اتحاد شوروی و تارومار ارتش‌های فاشیست در جریان پیکارهای خونین در خاک شوروی تناسیقوارا از بیخ وین در گگون ساخت. اقدامات دول عضو ائتلاف ضد هیتلری و جنبش‌های مقاومت کشورهای اشغالی و حتی جنبش مقاومت در خود آلمان تقویت گردید. اعلامیه کمیته آزادی ملی لهستان که در ۲۲ ژوئیه ۱۹۴۴ در لهلم واقع در نزدیکی لوبلین در آن قسمت از خاک لهستان که بتوسط ارتش شوروی و سپاه لهستان آزاد شده بود صادر گردید در تاریخ لهستان نقطه عطف بود و از آن پس تاریخ لهستان سوسیالیستی نوین آغاز گردید.

بدینسان آلمان هیتلری و متحدین آن در پرتومساعی مشترک بسیاری از ملل ازبای درآمدند برای این پیروزی بهای گران پرداخته شد. ده‌ها میلیون نفر نابود شدند و ثروت‌های مادی و فرهنگی عظیم از بین رفت. بهمین جهت در سهای دو میهن جنگ جهانی و نتایج ناشی از آن نباید فراموش شود، نتایج حاصله از آن باید تقویت گردد و بنیاد امنیت کمونی اروپا تحکیم یابد.

دو میهن جنگ جهانی قریب ۶ سال به طول انجامید و بتسلیم بلا قید و شرط آلمان و متحدین آن پایان یافت. این نکته را بخصوص باید بخاطر داشت که این جنگ تنها جنگ میان دول نبود بلکه در درجه اول جنگی بود که خصلت طبقاتی باشدت خاصی در آن نمودار گردید. در این جنگ از یکسو اتحاد شوروی - دولت سوسیالیستی کارگران و دهقانان و ملل مبارز راه آزادی و تمام نیروهای دموکراتیک و ضد فاشیست شرکت داشتند و از سوی دیگر دولت‌های فاشیستی بهینهایت ارتجاعی آلمان و ژاپن و ایتالیا و متحدین آنها. باینجهت این جنگ پیکار در راه آزادی ملی و در راه پیروزی نیروهای دموکراتیک و سوسیالیستی ضد فاشیست بود. مردم لهستان از اینکه در تامين پیروزی بر آلمان هیتلری سهم جدی داشتند و نیز از اینکه لهستان نخستین کشوری بود که در قبال شهاجم فاشیسم آلمان سلاح بدست بمقاومت برخاست، بخود میبالد.



در روزهای فراموش‌نشده‌ی ده سال ۱۹۴۵ هیچکس در مورد علل پیروزی دو میهن جنگ جهانی و مسئولین پیروزی جنگ بطور آشکار ابراز تردید نمی‌کرد. اعتقاد به مسئولیت "رایش سوم" یک اعتقاد عمومی بود که کسی با آن مخالفتی نداشت و همین اعتقاد بنیادی تصمیقات بین المللی مربوط به تعیین مرزها و امنیت اروپا و سراسر جهان و نیز اساس محاکمات تبهکاران جنگ را در دادگاه

نورنبرگ تشکیل میداد . این اقدامات برای آن انجام گرفت که امپریالیسم آلمان در آینده دیگر نتواند امر صلح را بخطر اندازد . تصمیماتی که چهار د ولت در کنفرانس پوتسدام اتخاذ کردند در این زمینه از همه شاخص تر است . در آن زمان حتی در آلمان نیز منکر مسئولیت " رایش سوم " در پیدایش جنگ نبودند و قبول داشتند که این امر باید عواقب معینی در پی داشته باشد . در آن زمان روزنامه ارگان کمیته ملی آلمان آزاد که در ایجاد جمهوری در موکراتیک آلمان نقش بزرگ ایفا کرد مطالب لازم را در این باره تصریح کرده بود . . . فرید ریش ماینک مورخ آلمانی پیرو نظریات راست نیز در کتاب خود تحت عنوان " فاجعه آلمان " مسئولیت " رایش سوم " را البته با قاطعیت و پیگیری کمتر اعتراف کرده است .

ولی با تقویت گرایش های تلافیجویانه در آلمان غربی و عبارت دیگر تشدید تمایل به تغییر وضعی که در نتیجه دومین جنگ جهانی پدید آمده است نظریه مربوط به مسئولیت آلمان در پیدایش این جنگ باشد تی بیش از پیش مورد حمله قرار گرفت . این مسئله برای مجموعه سیاست تلافیجویانه آلمان اهمیت درجه اول داشته و دارد زیرا اگر این نظریه که آلمان (یعنی نه تنها خود هیتلر بلکه ایضا حزب او و سرمایه بزرگ و ملاکان و ارتش و همچنین برخی از گروه های جامعه آلمان) مسئولیت برافروختن نازیه جنگ را بعهده دارند - نفی گردد آنوقت تصمیماتی هم که پس از جنگ در باره آلمان گرفته شده و در درجه اول تصمیمات پوتسدام نیز باید غیر عادلانه و بی اساس شمرده شود . با اینجهت این مسئله در جمهوری فدرال آلمان فوق العاده مهم تلقی میگردد زیرا میخواهند لکه ننگ تجاوز را از " رایش سوم " پاک کنند و آنرا قربانی خود سری و انتقامجویی و حتی کوبه بینی متحدین پیروز مندر جلوه دهند . این تبلیغات پایه های قضائی و سیاسی و اخلاقی وضعی را که پس از جنگ در اروپا پدید آمده تخریب خواهد کرد .

کتاب دیویدل . هوگن مورخ امریکائی تحت عنوان " جنگ اجباری " باین تبلیغات فذای فراوان میدهد . این کتاب در سال ۱۹۶۱ نه در امریکا بلکه در جمهوری فدرال آلمان انتشار یافت هوگن میکوشد ثابت کند که مسئولیت آغاز دومین جنگ جهانی بگردن هیتلر و " رایش سوم " نیست بلکه به گردن لهستان است . هوگن در باره لهستان باین سخن خصمانه سخن میگردد و آنرا بعلت لجاج بر سر مسئله گدانسک سرزنش میکند و در عوض اطمینان کاذب هیتلر و " رایش سوم " را میستاید بآنکه این کتاب بکلن با سو نظر نوشته شده و بسیاری از واقعیت را غیر دقیق بیان میدارد و آنها را تحریف میکند در جمهوری فدرال آلمان با توجه به نظریه کلی این کتاب سر و صدای زیاد برپا کرد . در مجله " اسپیگل " هامبورگ در این باره مقالات خاصی انتشار یافت و ضمن آنها مباحثاتی انجام گرفت . هوگن به جمهوری فدرال آلمان دعوت شد و در آنجا چند سخنرانی کرد و جایزه ده هزار مارکی لئوپولد فون رانکه با و داده شد . دو سال بعد هوگن در جمهوری فدرال آلمان کتاب دیگری تحت عنوان " مقاومت فرانسه در دومین جنگ جهانی " انتشار داد . این کتاب ستایشی است از سیاست مونیخ در باره گذشت به هیتلر .

مدتها پیش از هوگن مطبوعات نفوفاشیستی و بویژه " روزنامه ملی و سربازی آلمان " و مجله " ملت اروپا " در همین زمینه فعالیت میکردند . موضوع مسئولیت پیدایش جنگ جهانی دوم مبحث دائمی این مطبوعات است . در سال ۱۹۶۴ شماره مخصوص مجله " ملت اروپا " در باره این مسئله انتشار یافت و در آن از جمله دعوی شد که اقلیت ملی آلمانی در لهستان دوران قبل از جنگ بشدت تحت تعقیب بود و فاسده جوی مشهور سال ۱۹۳۹ در گلیوتیسکا واقعیتندارد و هیتلر در سال ۱۹۴۱ مجبور شد با اتحاد شوروی حمله کند زیرا ارتش شوروی خود را برای ضربت زدن بر آلمان آماده

میکرد و اداهای دیگری از این قبیل . مادون شان خود میدانیم که با این تحریف کنندگان وارد بحث شویم . ولی این مطلب را نباید بی اهمیت گرفت که تحریفات آنان هم در جمهوری فدرال آلمان وهم در خارج از آن کشور پخش میگردد و کسانی هم پیدا میشوند که این تحریفات را باور کنند . انستیتوی تاریخ پس از جنگ آلمان غربی بریاست د کتر گرایپر مرکزیت برای توجیه تاریخی " تلافی جوشی و تبلیغ نظریات هوگن . این انستیتوی برای معلمین آموزشگاههای عالی مجله ای منتشر میسازد که در آن بمبحث مسئولیت در جنگ گذشته جای زیادی اختصاص داده میشود .

بدینسان میکوشند تا معلمین را تحت تاثیر قرار دهند و سپس از طریق آنها در جوانان تاثیر کنند . از این نظریات در جمهوری فدرال آلمان گروه کثیرالعده مورخین و پوپلیسیست ها (جز از جمله گلاره بوک ، والدنی و ریشت هوفن) دفاع میکنند . ضمنا منادان این عقاید تنها در جمهوری فدرال آلمان نیستند . در انگلستان تیلور و نیکول و در امریکا پیش از همه وارنس و مولفین کم شهرت تر دیگر منادی این عقایدند .

البته اشتباه است اگر تصور شود که نظریات هوگن و گلاره بوک و والدنی و امثال آنها در تاریخ نویسی جمهوری فدرال آلمان تفوق دارد ، ولی واقعیت آنست که طی سالهای اخیر این نظریه در آنجا وجهه پیدا کرده است و همزمان با آن علیه کسانی که بر روز و مین جنگ جهانی را بر اساس حقیقت تاریخی ناشی از سیاست تجاوزکارانه "رایش سوم" میدانند و معتقدند که به همین جهت "رایش سوم" مسئول برانگیختن این جنگ است ، مبارزه شدیدی صورت میگیرد . عده مدافعان حقیقت تاریخی در آلمان غربی روز بروز بیشتر کاهش می یابد . میکوشند آنها را منفرد سازند و پیرامونشان محیط تنفر بوجود آورند . در عوض نظریات گوناگونی طرح و پانوسازی میشود که مسئولیت آلمان فاشیست را در قبال جنگ تجاوزکارانه خفیف میکند .

طرفداران این نظریات (مثلا ژاکوبسون) مدعیند که تمام کشورهای شرکتکننده در جنگ

در دوم جهانی بیگمان در پیدایش این جنگ مسئولند . آنها بدین طریق میکوشند تفاوت میان متجاوز و قربانی آنها از بین ببرند . ولی تزی که بخصوص رواج وسیع دارد ، آنست که مسئولیت همکارها صرفا بگردن خود هیتلراست (این تزدرتالیفات ریتر و هیل گروبر بیان میشود) ، هیتلر در نقطه مقابل ارتش خوب و ژنرال های عاقل و مخالف قرارداد میشود که گویا مایل بچنگ نبودند (در این باره بطور عده جمع کثیر نویسندگان خاطرات زمان جنگ سخن میگویند) . سه قصد . ۲ ژوئن سال ۱۹۴۴ علیه هیتلر را تجلیل میکنند و ثبات قدم سرهازان آلمانی و محسنتات تکنیک آلمان و اقتصاد جنگی آنها میستایند (مثلا شرام) . کسانی که واقصیت را بدینسان تفسیر میکنند ، میکوشند سنت های ملیتاریستی آلمان را از شکست سال ۱۹۴۵ نجات بخشند و افسانه های مربوط به صفات "خارق العاده" سرهازان و افسران آلمانی و غیره را رواج دهند . سرانجام علاقمندی دیگری از همین گرایشها نیز وجود دارد که از آن جمله است مثلا ستایش ژنرال هانس فون زکت ملیتاریست و مترجم معروف (کتاب مایرولکر تحت عنوان "زکت") .

در بسیاری از تالیفات و کتب تخصصی منتشره در آلمان غربی در باره مسئله حساس مسئولیت برافروختن ناعره جنگ سکوت میشود . در عوض در آلمان غربی مسائل دیگری از این قبیل که مثلا چرا آلمان در جنگ پیروز نشد و یا برای تا مین پیروزی آن چه اقدامی میبایست انجام گیرد و غیره بسیار کمال میل مورد بحث قرار میگیرد . برخی از مؤلفین میکوشند ثابت کنند که آلمان پیش از اقدام بحمله به اتحاد شوروی میبایست منطقه مدیترانه را تصرف کند تا بتواند نه تنها از سمت غرب ، بلکه از جنوب نیز با اتحاد شوروی ضربه بزند . این نقشه را برادر طرح کرده بود که آنها گاه در نقطه

مقابل " نقشه بارباروس " که هیتر طرفدار آن بود قرار میدهند .
 - غالباً چنین اظهار نظر میشود که دول غربی اشتباه کرده اند که با هیتر علیه اتحاد شوروی قرارداد نبسته اند . هیتر را نیز بخاطر این اشتباه نکوهش میکنند و بطور کلی او را به طیب خاطر فدا میکنند تا بسیاری از سایر " بازمانده های رایش سوم " را نجات دهند .
 همه این مطالب را ممکن بود بعنوان پند اربابی های هادی و یا تاسف از عقیم ماندن آرزوهای " اندرز دادن به تاریخ " که بطور بازگشت ناپذیر سپری شده تلقی کرد . ولی بطوریکه تجربه گذشته نشان میدهد نقشه های تلافیجویانه کنونی ارتش آلمان غربی و نیروهای ناتو بر زمینه همین درددل ها طرح ریزی میشود .

با توجه به حقایق بی چون و چرای تاریخ میتوان به همق حوادث شکنونی بی برد و راه آینده را بصدرستی تعیین کرد . طی سی سال پیشین اوضاع واحوال اروپا و سراسر جهان از میخ و بنی در گگون شده است . اکنون ملل اروپا امکان واقعی دارند برای آنکه نیروهای تجاوزکار را در جمهور فدرال آلمان و دستیاران آنها را در کشورهای دیگر مهار کنند . کشورهای سوسیالیستی عضو پیمان ورشو پیوسته در راه ایجاد سیستم اثر بخش امنیت اروپا میکوشند . پیشنهاد های جلسه مشاوره کشورهای عضو پیمان ورشو منعقد در بوداپست و نیز تصمیمات متخذه آن و قرارهای کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری در مسکو به تمام هواداران صلح برای مبارزه جدی علیه احیاء فاشیسم و سیاست سلب تسلیحات و علیه تدارک ماجراهای خونین جدید نیز موسی بخشد . نیروهای دموکراتیک ترقیخواه اروپا با استفاده از تجربه و درسهای تاریخ میکوشند اروپا را به منطقه صلح پایدار و پیشرفت و همکاری شمر بخش میان ملل بدل کنند .

انقلاب ۲۵ مه در سودان

عبد الخالق محبوب

دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست سودان

اگر بخواهیم حوادثی را که با مدار ۲۵ مه ۱۹۶۹ در سودان رخ داده است، توضیح دهیم باید به اوضاع و احوالی که طی ۱۳ سال پس از احراز استقلال در زمینه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در کشور وجود داشته است بازگردیم.

طی این مدت مردم تقریباً هیچ چیز بدست نیاوردند. میزان سرانه درآمد ملی که شاخص اساسی رشد اقتصادی کشور است بسیار پائین بود. در دوران پس از احراز استقلال میزان سالانه سرانه این درآمد از ۲۶ لیبره سودانی به ۳۱ لیبره رسید. در اینجا باید جانب اجتماعی مسئله را در نظر گرفت و آن توزیع ناموزون و غیر عادلانه درآمد است. برای رشد سودان نیز مثل هر کشور نواستقلال دیگر جهان سوم مسئله آموزش بسیار مهم است. نسبت بیسوادان در میان سودانیها بسیار زیاد است (۸۳٪).

اکثریت اهالی کشور در حالت عقب ماندگی بسر میبرند: بیش از ۸۲٪ اهالی در شرایط اقتصاد طبیعی زندگی میکنند و با بازار فقط روابط تصادفی دارند. اگر فرض کنیم که حتی برنامه رشد دهساله مصوبه سال ۱۹۶۱ اجرا هم میشد باز فقط قریب ۳۰ هزار نفر در طول دهسال از اقتصاد سنتی دست بر میداشتند و به اقتصاد مدرن میپرداختند.

امروز با اطمینان کامل میتوان تصریح کرد که سیاست محافل ارتجاعی در زمینه رشد اقتصادی کشوری که تازه استقلال بدست آورده بود بی پایه از کار درآمد. در سالهای ۱۹۵۸-۱۹۵۶ این محافل مدعی بودند که علت عقب ماندگی اقتصادی اعتصاب کارگران است که تشنج ایجاد میکنند و رشد کشور را با دشواریها رو برو میسازد. آنها سعی داشتند ثابت کنند که آزادیهای دموکراتیک اصلاً لازم نیست و کمکی به پیشرفت نمیکند. ولی وقتی در نوامبر سال ۱۹۵۸ دیکتاتوری نظامی برقرار شد و فعالیت سازمانهای سندیکائی طبقه کارگر و نیز فعالیت حزب کمونیست که ناچار شد بحالت مخفی درآمد ممنوع گردید بی پایگی این دعاوی آشکار شد.

در طول این دوران که دوران حکومت نظامی سودان بود هر اقدام زحمتکشان در دفاع از حقوق خویش بجرمانه در هم کوبیده میشد. طبقات ارتجاعی کشور در چنین شرایطی که نیروهای دموکراتیک تحت تعقیب بودند در معرض ترور بودند. برنامه اقتصادی خود را به میان کشیدند.

برنامه دهساله کشور طوری تنظیم شده بود که برای رسوخ سرمایه خارجی سازمانهای نئوکلنیالیستی آمریکا و آلمان غربی درها کاملاً باز بود. در نتیجه این امر میزان سرمایه گذاری خارجی به بیش از صد میلیون لیبره سودانی رسید. ولی اقتصاد سودان مثل گذشته در حالت رکود باقی ماند. بود. ساختمان اقتصادی - اجتماعی سودان تقریباً همان وضع دوران استعمار

راداشت .

مردم ما در اکتبر سال ۱۹۶۴ مخالفت خود را با این راه رشد ابراز داشتند . تظاهرات خلق وسیع و عمیق بود . در این روزهای انقلابی پرافتخار که آمال و منویات مردم با روشنی تمام تجلی یافت ، توده های خلق علیه رخوت و عقب ماندگی کشور و علیه تسلط طبقات ارتجاعی که در زیر پوشش پارلمان ویا بکمک دیکتاتوری نظامی حکومت میکردند به مبارزه برخاستند .

ولی نیروهای ترقیخواه در آن زمان نتوانستند مدتی زیادی حکومت را در دست خود نگاهدارند . نیروهای ارتجاعی بار دیگر پیروز شدند و تمام دستاوردهای نوین را در حیات سودان از بین بردند و راه گذشته را در پیش گرفتند . این نیروها همچنان با مال و منویات خلق بی اعتنا ماندند و نتیجه این امر خرابی وضع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی کشور بود . در این مورد کافی است نظری به بودجه مصوبه آغاز همان سال انداخته شود . این بودجه انعکاس صحیحی است از خصائص اساسی اقتصاد کشور عقب مانده ما و بحران اقتصادی عمیقی که سودان با آن روبرو بود . منبع ارقام درآمد بودجه (بخش درآمد بودجه ۱۱۳ میلیون لیره بود) عبارت بود از مالیاتهای غیرمستقیم که از توده مردم اخذ میشد . میزان مالیاتهای غیرمستقیم ۵۶ میلیون لیره یعنی نصف تمام درآمد بودجه بود . این امر موجب گرانی روزافزون قیمتها و کاهش سطح زندگی در کشور گردید . این بودجه همراه با بودجه عمرانی گواهِ ورشکستگی سیاست اقتصادی نیروهای ارتجاعی است که از انقلاب اکتبر سال ۱۹۶۴ سودان هیچ درسی نگرفتند (سیستم بودجه سودان تشکیل میشود از بودجه عادی دولت مرکزی ، بودجه عمرانی و بودجه های ارگانهای محلی دولت . علاوه بر این برخی از موسسات دولتی نیز بودجه های مستقل دارند) . بودجه عمرانی آنسال نزدیک به ۴۶ میلیون لیره بود . زمامداران کشور نتوانستند از محل منافع داخلی فقط کمی بیش از ۱۵ میلیون لیره بدست آورند . و اما بقیه سرمایه گذارهای مخصوص بودجه عمرانی که بیش از ۳۰ میلیون لیره بود ، صیایست از منابع خارجی تامین شود .

ارتجاع حاکم منابع دولتی را که اصولاً اندک بود حیف و میل میکرد و برای استفاده از امکانات بالقوه اقتصاد سودان و بهبود وضع اقتصادی کشور حتی کوششی هم نمیکرد . رژیم سابق نیرو و وسائل فراوانی برای حفظ وحدت جنوب و شمال سودان از طریق اعمال زور به دست داد که برای کشور عقبمانده و فقیری چون سودان بسیار گران تمام شد .

وضع سیاسی کشور نیز رو به وخامت گذارد زیرا نیروهای ارتجاعی اصرار داشتند که کشور راه رشد سرمایه داری را داشته باشد . ولی امکانات مادی برای اینکار موجود نبود . طبقه ای هم که نیرو و ثروت کافی برای رشد مستقل اقتصاد ملی داشته باشد ، وجود نداشت . نیروهای ارتجاعی میکوشیدند از طریق استفاده از دستگاه دولتی و غارت بی بند و بار اداری جامعه بمقاصد خود نائل آیند .

برنامه اقتصاد منطروحه نیروهای ارتجاعی کار را به از بین رفتن استقلال کشور منجر ساخت . بانک جهانی توسعه و ترمیم و صندوق بین المللی پول و سازمانهای دیگر سرمایه غرب که بروضع سیاسی کشور مسلط شده بودند در استروکتور اجتماعی سودان نیز بمیزان معینی تاثیر سو بخشیدند . در این مورد کافیست یادآور شویم که بانک جهانی توسعه و ترمیم ضمن بند و بسته با نیروهای ارتجاعی کوشید تا بخش دولتی کشور ما را متلاشی کند و دستگاه دولتی را بکلی مختل سازد و مهمترین رشته اقتصادی کشور یعنی موسسه گزیرا — ماناگیل را که تحت کنترل دولت است و بخش بزرگی از مجموع پنبه کشور را تامین میکند ، از بین ببرد . دولت از حاکمیت خود صرف نظر

کرد و به شرایط پیشنهادی بانک جهانی در مورد برنامه جدید اقتصادی تن در داد . پایه این برنامه را استفاده از سد آبیاری روسیزوس تشکیل میداد که از محل وام دریافتی از این بانک ساخته شده بود . بانک جهانی اصرار داشت که اقتصاد فرمهای این منطقه بر مبنای صرفاً سرمایه داری قرار گیرد و شرکت دولت به اجاره داری زمین به سرمایه داران و فروش آب منحصر گردد .

بانک جهانی موافقت داشت که دولت در اداره این فرمها شریک باشد و مقامات ارتجاعی این شرط را پذیرفتند . اقدامات بانک جهانی توسعه و ترمیم در حکم مداخله سرمایه خارجی در امور داخلی سودان بمنظور تحکیم مواضع قشرهای بورژوازی بود تا از این طریق کشور — راه سرمایه داری که با منافع خلق متضاد است سوق داده شود .

از تحلیل چگونگی رشد کشوری چهار سال پهلوشکست انقلاب اکتبر ۱۹۶۴ و نیز تحلیل قوانین مصوبه دولت این نتیجه بدست میآید که مقامات ولتی در زمینه مهمترین معضله که کشور پس از احراز استقلال با آن مواجه بود یعنی مسئله انتخاب راه رشد بهیچوجه منویات خلق را منعکس نمیساختند .

قوانینی که در این دوران به تصویب رسید از منافع سرمایه داران محلی و سرمایه خارجی دفاع میکرد . قوانین مربوط به نمایندگی های بازرگانی که سرمایه داران سودانی را شریک سرمایه داران خارجی میساخت و قوانین مربوط به کشاورزی مکانیزه که میلیونها هکتار زمین آباد را به متعلق سرمایه داران در میآورد و دهقانان را بی زمین میگذاشت ، قانون مصوبه سال ۱۹۶۸ در باره سرمایه گذاری در صنایع که برای سرمایه خارجی مزایای فراوان در نظر می گرفت و نیز تغییراتی که بانک جهانی در پروژه گزیرا پیشنهاد میکرد چهره واقعی رژیم را نشان میداد و ثابت میکرد که حکومت از دستگاه دولتی و از وضع خود برای سوق کشور براه رشد سرمایه داری و ارضاء مطامع سرمایه داران خارجی استفاده میکرد .

نه تنها به صنایع بلکه به توسعه دامپروری که یکی از عوامل مهم رفاه کشور است توجه لازم معطوف نمیشد . بی اعتنائی به توسعه دامپروری در سودان به معنای فراموش کردن منافع حیاتی بخش بزرگی از اهالی کشور است . این دولت که علیه منافع این اکثریت قریب به تمام مردم عمل میکرد به ورشکستگی کامل محکوم بود .

اهالی مناطق دامپروری حتی از ابتدائی ترین خدمات عمومی محروم بودند و چون در محل خود نمایندگان حکومتی نداشتند هیئتهای متعدد ی به خارتوم میفرستادند و طلب میکردند که لا اقل برای مردم چاه آب حفر شود و بیمارستان و مدرسه احداث گردد و آبشخور برای احشام ساخته شود . این وضع بروشنی نشان میداد که رژیم نه قادر راست و نه طایل است ترکیب اقتصادی سودان را تحلیل کند و به بیند برای چه رشته ای از اقتصاد باید برتری قائل شد .

تلاشهای دولت برای برنامه ریزی اقتصاد سودان بکلی عقیم ماند . ما میدانیم که امکانات کشور عقب مانده باید با برنامه ریزی دقیق اقتصاد و تعیین اولویت رشد این یا آن رشته و برنامه گذاریهای کوتاه مدت و دراز مدت تثبیت گردد . سودان پس از سال ۱۹۶۵ که ارتجاع روی کار آمد برنامه اقتصادی نداشت و این امر نشان میداد که این حکومت چه اندازه در اقدامات خود نهنی و خود سر عمل میکرد .

از جمله عواملی که به توسعه جنبش اپوزیسیون خواستار تغییر رژیم در سودان کمک میکرد ، نحوه برخورد حکومت ارتجاعی با آزادیهای دموکراتیک کشور بود . نیروهائی که پس از انقلاب

اکتبر سال ۱۹۶۴ روی کار آمدند میگفتند که برای سودان رژیم پارلمانی قابل قبول است و بسی چند ماهی نگذشت که رژیم جدید چهارموقعی خود را آشکار ساخت . پس از آنکه حکومت جدید از طریق انتخابات عمومی روی کار آمد (در جریان این انتخابات نیروهای ارتجاعی از آلمان غربی و سایر امپریالیستی وجوه هنگفتی دریافت کردند) نیروهای ارتجاعی از حفظ اشکال موجود حکومت دموکراتیک کشور نیز امتناع کردند . پس از پنج ماه قانونی به تصویب رسید که بموجب آن فعالیت حزب کمونیست ممنوع اعلام میگردد . در تکمیل این قانون اصلاحی هم در قانون اساسی وارد شد که بموجب آن نمایندگان کمونیست از پارلمان اخراج میشوند . روشن بود که نیروهای ارتجاعی مشی سرکوب گرایشهای دموکراتیک و مرفقی را تعقیب میکنند .

در این دوران توده های انقلابی خلق کشور و سازمانهای آنها و نیز سازمانهای سندیکائی طبقه کارگر و سندیکا های قشرهای اجتماعی دیگر و جنبش دانشجوئی و حزب کمونیست و تمام نیروهای ترقیخواه ماهیت ارتجاعی حکومت و از جمله جناح فرمونیست بورژوازی آنرا که برای تکامل وضع سیاسی کشور خطر بزرگ بوجود آورده بود فاش میساختند . این جناح میکوشید انقلاب را خفه کند و کشور را براه رشد سرمایه داری سوق دهد . نیروهای انقلابی و حزب کمونیست در این زمینه موضع روشن اتخاذ کردند . آنها نقش و منافع بورژوازی ملی سودان را بد رستی ارزیابی کردند و از بسیج نیروهای خود و توده مردم برای پشتیبانی از بورژوازی ملی امتناع ورزیدند زیرا تا مین نقش عمده برای این طبقه در حکم امتناع از راه رشد غیر سرمایه داری کشور بود . موضعگیری نیروهای انقلابی بر این ارزیابی مبتنی بود که بورژوازی ملی منافع خود را در شرایطی میتواند حفظ کند و توسعه دهد که دولت دموکراتیک ملی که نیروهای انقلابی در آن نقش عمده را بازی کنند ، بر سر کار باشند .

این انتقاد نیروهای ترقیخواه و کار توضیحی دامنه دار در میان توده ها با اضافه ناخرسندی وسیع مردم موجب بیداری و تشدید فعالیت بخش بزرگی از توده ها و بی بردن آنان به اوضاع و احوال واقعی کشور گردید . یکی از واقعیات بسیار مهم این بود که توده ها از تجربه خود نتیجه گرفتند که این دموکراسی مسخ شده نمیتواند رشد کشور را تامین کند ، زیرا در نتیجه وجود همین دموکراسی مسخ شده بود که نیروهای ارتجاعی یعنی دشمنان واقعی آشتی ناپذیر دموکراسی روی کار آمدند .

در جلسات عمومی بحث وسیعی برای جستجو و تعیین راه جدید نیل به دموکراسی نوین آغاز گردید . این راه میبایست موجودیت و منافع قشرها و طبقات خواستار حکومت دموکراتیک را تضمین کند . ما بر آنیم که چون چنین قشرها و طبقاتی وجود دارند ، زندگی نوین و راه نوین رسیدن به روشنائی و آزادی و دموکراسی برای میلیونها انسان محروم میسر خواهد بود . شکل مناسب در این زمینه عبارتست از دموکراسی نوین مبتنی بر اتحاد توده های انقلابی یعنی طبقه کارگر و روشنفکران انقلابی و دهقانان مناطق پیشرو و نمایندگان سرمایه ملی غیر وابسته به امپریالیسم .

ولی باید در نظر داشت که حتی در شرایطی هم که نمایندگان سرمایه ملی با امپریالیسم مربوط نباشند نباید در اس رهبری جنبش توده ای قرار گیرند .

در روزهای قبل از حوادث ۲۵ به جنبش وسعت گرفت و هدف های خود و روش خود را در قبال برنامه پیشنهادی نیروهای ضد انقلاب کشور و نیز در قبال اصلاحات جدید قانون اساسی و در قبال طرح قانون اساسی جدید که بعقیده مردم به پیروزی ضد انقلاب ختم میشود ، زیرا بر پایه تحریف

اسلام استوار بود مبین کرد . زمامداران کشور با تحریف احکام اسلام سعی داشتند توده های انقلابی مردم را از حق فعالیت سیاسی محروم کنند و کشور را به شرایط دوران قرون وسطی بر گردانند و هرگونه اندیشه مرفی و فعالیت مرفی را در کشور ممنوع نمایند . در مقدمه قانون اساسی ماده ای وجود داشت که فعالیت حزب کمونیست را ممنوع میکرد . حزب کمونیست سازمان غیرقانونی و مغایر با قانون اساسی تلقی میشد و هیچگونه نقش سیاسی در کشور برای آن ملحوظ نمیگردید . قانون اساسی حاوی اصلی بود که بموجب آن تمام خدمات دولتی و تمام نیروهای مسلح و دستگاه اداری کشور تابع رئیس دولتی که بیانگر منافع محافظ ارتجاعی بود اعلام میشد . بدینسان قانون اساسی تنها مجموعه قوانین نبود ، بلکه برنامه عمل ارتجاع سودان نیز بود .

اقدام انقلابی ۲۵ مه سال جاری نشان میدهد که تناسب عمومی نیروها در جهان در اواسط سالهای شصتم علیرغم فعالیت ضد انقلاب و فشار لاینقطع نئوکنگلیسم برجسته آزاد یخش طی بسود امپریالیسم تغییر نکرده و میتوان در این بیان کشور در جنبه ضد انقلاب و امپریالیسم زخنه ایجاد کرد . با اینکه در تایستان سال ۱۹۶۵ ضد انقلاب در کشور کامیاب شد ، جنبش تودهای توانست با اتخاذ تاکتیک نرم عقب نشینی کند و مواضع اساسی خود را در سازمانهای توده ای محفوظ نگاهدارد . به برکت این تاکتیک جنبش توانست بار دیگر با اتحاد صفوف خود بپردازد و سه دفاع آزاد یهای اساسی در موکراتیک و مبارزه علیه عقب ماندگی اقتصادی و علیه تلاش برای سوق کشور بسوی سرمایه داری برخیزد .

جنبش توده ای از اکتبر سال ۱۹۶۵ تا ۲۵ مه سال جاری که گروه میهن پرستان و افسران مرفی ارتش با تکیه بر آمال مردم حکومت را از چنگ ارتجاع و ضد انقلاب خارج ساختند آنرا در اختیار نیروهای جنبه در موکراتیک طی قرارداد اند بمبارزه سرسخت ادامه میداد . در برتسو استقرار حکومت نوین راه برای اعتلای جنبش انقلابی باز شد . این جنبش متحد شد تا در برابر راه حل کهنه معضلات دیرین کشور راه حل خود را مطرح سازد و کشور را براه رشد غیر سرمایه داری سوق دهد . در جریان جنبش انقلابی برنامه روشن رشد و وگداری نقش نوین بدستگاه دولتی و حل مسئله طی در جنوب سودان و انجام درگونی های اساسی در سیستم آموزش تدوین گردید .

میان حوادث سال ۱۹۶۴ و سال ۱۹۶۹ هم شباهت وجود دارد و هم تفاوتی . مثلا در اکتبر سال ۱۹۶۴ توده های غیر مسلح مردم در جریان جنبش وسیع توانستند در یکتاتوری نظامی نیروهای ارتجاعی سودان را ساقط کنند . در آنزمان اتحاد بانبروهای مسلح کشور که میتوانستند از حکومت دفاع کنند و آنرا حفظ کنند ، وجود نداشت . ولی در سال ۱۹۶۹ وضع تغییر کرد . بدینمعنی که جنبش مردم با وجود فقدان اتحاد در آن در اوضاع احوال سیاسی کشور تاثیر فراوان بخشید . حکومت نیروهای ارتجاعی ساقط شد و بدست افسران مرفی ارتش و نیروهای ملی در موکراتیک افتاد .

بدینسان در برابر توده های مردم برای توسعه جنبش و اتحاد آن تحت رهبری حکومت در موکراتیک گشوده شد . مسئله عمده رشد کشور با عقیده اینجانب اکنون عبارتست از تشکیل جبهه ملی در موکراتیک که عناصر انقلابی در آن برای تقویت فعالیت سیاسی کشور و افزایش تعداد هواداران ترقی و پیشتیانان حکومت جدید نقش روشن داشته باشند . این جبهه باید برای مسئله جنوب راه حل در موکراتیک پیشنهاد کند . زیرا این امر با ایجاد اتحاد وسیع و یابیدار میان گروهها ملی جنوب و نیروهای در موکراتیک شمال کمک خواهد کرد .

من معتقدم که حزب کمونیست در مرحله کنونی باید در زندگی سیاسی کشور ما نقش فعال ایفا کند . حزب کمونیست اکنون تنها نیروی انقلابی متشکل کشور است . نیروی متشکل دیگر محافل ارتجاعی هستند که برای فعالیت خود وسیله و امکان دارند . روشن است که ایجاد مانع در راه فعالیت حزب کمونیست و سازمانهای آن و در راه تماس مستقیم آن با توده ها متناسب نیروها را بسود نیروهای ارتجاعی متشکل سودان تغییر خواهد داد . ارتجاع هم در همین راه تلاش میکند . زیرا میدانند که حزب کمونیست برای فعالیت اثر بخش در میان توده ها از امکانات واقعی برخوردار است .

مسئله مهم دیگری که انقلاب اکتبر سال ۱۹۶۴ برای حل آن صورت گرفت ، مسئله رشد اقتصادی و اجتماعی کشور است . در این راه هیچگونه انحرافی نه بصوی راست و نه بصوی چپ جایز نیست . راه روشن است و بخاطر همین راه بود که مبارزه سرسخت انجام میگرفت .

راصل کهنه یعنی راه رشد سرمایه داری در زمینه سیاسی و اقتصادی نادرستی خود را به ثبوت رساند و رژیم سابق نتوانست معضلاتی را که پس از احراز استقلال در برابر کشور قرار گرفته بود ، حل کند . باینجهت همانگونه که در نخستین اعلامیه های حکومت جدید تصریح شد ما ست راه رشد غیر سرمایه داری کشور ما را بمرز نزل صلح و بهتر قیات قرن بیستم میرساند . ما با ارزیابی واقع بینانه وضع کشور خویش در این راه پیش میرویم و میدانیم که مانع پیشروی ما در این راه مراکز نفوذ خارجی در کشور است . برای آنکه سودان در راه رشد غیر سرمایه داری گام بردارد پیش از هر چیز باید اقتصاد را از قید نفوذ خارجی آزاد کند و سپس به انجام برخی اقدامات دیگر بپردازد . ما نیک میدانیم که اقتصاد کشور ما طی دوران طولانی از زمان استقرار تسلط امپریالیسم انگلستان در آغاز قرن جاری تا همین چندی پیش تحت نفوذ اقتصاد غرب بود و ما این نکته را در نظر داریم .

ما با همکاری بازرگانی و اقتصادی میان سودان و تمام کشورهای جهان بر پایه برابری و رعایت منافع مشترک مخالفتی نداریم و نیز میدانیم که از ثروتهای گوناگون کشور خود فقط در صورتی میتوانیم بمقیاس وسیع استفاده کنیم که نظریه راه رشد غیر سرمایه داری را بپذیریم . کشور در صورتی میتواند بهتر قی نائل گردد که از این منابع بشیوه صحیح استفاده شود . اکنون ما امکان داریم با ارد و گاه سوسیالیستی دوست خود نیز همکاری کنیم و این ارد و گاه میتواند در ایجاد و توسعه بنیاد مادی اقتصاد سودان ما کمک کند . پشتیبانی مادی و معنوی ارد و گاه سوسیالیستی بویژه در ایجاد شرایط مساعد برای حفظ حکومت جدید و توسعه انقلاب و دفاع از آن در قبال ضد انقلاب و دسائس نئوکلنیالیسم نقش قاطع دارد .

آینده انقلاب سودان که مرحله دموکراتیک ملی را میگذراند و به مرحله نوین گام مینهد منوط است به ادامه فعالیت انقلابی حزب کمونیست و تمام نیروهای انقلابی در زمینه ایجاد جبهه ملی دموکراتیک .

تجربه انقلاب ما نشان میدهد که ایجاد جبهه ملی دموکراتیک دارای یکسلسله ویژگیهاست که از شرایط زندگی مردم ما ناشی میشود . مهمترین این ویژگیها آنست که جبهه دموکراتیک ملی شکل یکپارچه و متمرکز خود نمیگیرد ، بلکه از طبقات و گروههای مختلف دارای اشکال سازمانی گوناگون که با سطح آگاهی و متشکل هر یک از بخشهای جبهه در مناطق گوناگون کشور مطابقت دارد ترکیب میشود .

حکومت جدید که در ۲۵ مه سال ۱۹۶۹ برقرار شد اعلام داشت که انقلاب اکتبر سال ۱۹۶۴

را ادامه خواهد داد . این حکومت راه تحقق مهمترین تحولات را در برابر جبهه دموکراتیک ملی کشور ما برای تحکیم وحدت جبهه وانجام وظائف انقلاب دموکراتیک باز کرده است .

در این شماره

<u>صفحه</u>	
۲ - ۳	یادبود رفیق هوشی مین
۴ - ۱۶	بیست سال ساختمان ثمربخش سوسیالیسم
۱۷ - ۲۷	لنین و علوم طبیعی قرن ما
۲۸ - ۳۵	نبوغ لنین در زمینه انقلاب و دولتمداری
۳۶ - ۴۵	لنین و تجربه انقلابی فرانسه
۴۶ - ۵۷	اقتصاد و سیاست در جامعه سوسیالیستی
۵۸ - ۶۳	پیرامون چگونگی وضع جنبش کمونیستی اندونزی
۶۴ - ۷۳	درسی امین سال آغاز و مین جنگ جهانی
۷۴ - ۸۰	انقلاب ۲۵ مه در سودان
ص ۲۷	پرسشنامه مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " درباره تاثیر لنین در زندگی ما

نشریه " مسائل بین المللی " که هر دو ماه یکبار انتشار می یابد ، به تشریح مسائل تئوریک و سیاسی جنبش جهانی کارگری اختصاص دارد . مندرجات این نشریه از میان مقالات مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " که نشریه تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری وضع کننده نظریات و اندیشه های آنانست ، انتخاب و ترجمه می شود .

در این شماره منتخبی از مقالات شماره های ۹ و ۱۰ (سپتامبر - اکتبر سال ۱۹۶۹) مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " و مقاله " لنین و علوم طبیعی قرن ما " از شماره ۱۱ آن مجله اخذ گردیده است .

بها همه جا معادل ۲۰ ریال